

۱۴۰۲/۰۵/۳۱

۷/۱۴۰۲/۳۸۰

شماره پرونده: ۳۸۰-۲۶-۱۴۰۲ح

استعلام:

ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ در مقام جرم‌انگاری انتقال مال توسط مدیون با انگیزه فرار از پرداخت دین از واژه «انتقال» استفاده کرده است. آیا مقصود، انتقال واقعی است یا انتقال ظاهری و صوری موضوع ماده ۲۱۸ قانون مدنی را نیز شامل می‌شود؟ چنانچه برای مرجع رسیدگی کننده محقق شود معامله صوری بوده و از اساس انتقالی صورت نگرفته است، آیا مدیون و طرف معامله مستحق مجازات هستند؟

پاسخ:

اولاً، چنانچه معامله به قصد فرار از ادای دین صوری باشد، به دلالت مواد ۲۱۸ و ۱۹۵ قانون مدنی به علت فقدان قصد باطل است.

ثانیاً، ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، انتقال مال به دیگری با انگیزه فرار از ادای دین را مشروط به شرایط مذکور در این ماده، جرم و مستوجب محکومیت به تحمل حبس تعزیری یا پرداخت جزای نقدی دانسته است (حکم تکلیفی)؛ اما در خصوص حکم وضعی این معامله سکوت کرده است. با توجه به ادله زیر باید به صحت این معامله معتقد بود:

نخست. جرم دانستن عمل یا معامله‌ای توسط مقنن لزوماً به معنای باطل بودن آن نیست؛ یعنی حکم تکلیفی ملازمه‌ای با حکم وضعی ندارد.

دوم. اصل صحت معاملات نیز اقتضای آن را دارد که معاملات باطل دانسته نشوند.

سوم. ذیل این ماده فقط به مسؤلیت منتقل‌الیه به پرداخت محکوم‌به از باب جریمه مدنی اشاره دارد؛ به این معنی که منتقل‌الیه عالم به سبب تسهیل و کمکی که به محکوم‌علیه (ناقل) کرده و مانع از اجرای حکم شده است، مسؤول جبران خسارت وارده به محکوم‌له بوده و از باب جریمه مدنی باید از عهده پرداخت محکوم‌به برآید و با توجه به سیاق عبارت آخر این ماده «به عنوان جریمه» به کل این عبارت باز می‌گردد و نشانه صحت این معامله است؛ یعنی حتی اگر مال مورد انتقال موجود و در ید منتقل‌الیه باشد، این مال (عین) از باب جریمه و نه خود مال مورد معامله باید از منتقل‌الیه اخذ و محکوم‌به از آن پرداخت شود؛ در حالی که اگر نظر مقنن بر بطلان این معامله بود،

گرفتن عین مال از منتقل‌الیه به عنوان جریمه و پرداخت محکوم‌به از آن بی‌معنا بود؛ چرا که در صورت بطلان معامله، عین مال اساساً داخل در ملکیت منتقل‌الیه قرار نمی‌گرفت تا به عنوان جریمه از او گرفته شود.

چهارم. مطابق قسمت اخیر ماده ۲۱ قانون یادشده، در فرض علم منتقل‌الیه، در صورت موجود بودن عین مال و در صورت تلف یا انتقال، مثل یا قیمت آن از اموال منتقل‌الیه اخذ و محکوم‌به از آن پرداخت می‌شود. مقنن، در صورتی که منتقل‌الیه مال را به دیگری (ثالث) منتقل کرده باشد، امکان استیفای محکوم‌به از عین مال مورد انتقال به ثالث را منتفی دانسته است که این خود نشانگر عقیده بر صحت انتقال اول و دوم است؛ چرا که اگر انتقال اول باطل بود، طبق مقررات راجع به معاملات فضولی، انتقالات بعدی نیز باطل و عین مال مورد انتقال در ید هر شخصی باشد، قابل استرداد خواهد بود. شایسته ذکر است علم و جهل منتقل‌الیه هرچند ممکن است از حیث تعقیب کیفری و یا حدود و ثغور مراجعه وی به ایادی قبلی مؤثر باشد؛ اما موجبات صحت معامله را فراهم نخواهد آورد.

ثالثاً، بنا به مراتب پیش‌گفته، تحقق جرم انتقال مال به دیگری با انگیزه فرار از ادای دین، منوط به داشتن قصد واقعی طرفین به انتقال و معامله مال توأم با انگیزه فرار از ادای دین توسط فروشنده (محکوم‌علیه) است و در صورتی که معامله و انتقال به طور صوری و با انگیزه فرار از ادای دین باشد، از آنجا که وفق ماده ۲۱۸ قانون مدنی، معامله به قصد فرار از ادای دین به طور صوری باطل است و اساساً انتقالی صورت نمی‌گیرد و مال از مایملک فروشنده (محکوم‌علیه) خارج نمی‌شود، به دلیل عدم تحقق انتقال به غیر، رکن مادی بزه موضوع ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ محقق نمی‌شود و اعمال قسمت اخیر این ماده مبنی بر وصول محکوم‌به، به عنوان جریمه مدنی از اموال منتقل‌الیه نیز منتفی است و با توجه به اینکه ماده یادشده در مقام جرم‌انگاری است، اصل لزوم تفسیر مضیق نصوص جزایی اقتضای آن را دارد که به قدر متیقن اکتفا شود و در صورت تردید در جرم بودن یا نبودن رفتاری، باید به جرم نبودن آن معتقد بود؛ شایسته ذکر است در این صورت به درخواست محکوم‌له می‌توان همان مال را توقیف و محکوم‌به را از محل آن وصول کرد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۵

۷/۱۴۰۲/۳۷۷

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۶۸-۳۷۷ کی

استعلام:

نظر به اینکه پس از تصویب قانون بیمه اجباری خسارات وارد شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵ طبق ماده ۶۵ آن، احکام بندهای الف، ب ماده ۴ و مواد ۱۱، ۱۹، ۲۲، ۲۵، ۳۰ و ۳۲ و تبصره‌های آن، مواد ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۹ و ۶۰ قانون مذکور در مورد بیمه‌نامه‌هایی که هنوز خسارات تحت پوشش آنها پرداخت نشده لازم‌الرعایه است و با توجه به رأی وحدت رویه شماره ۷۸۱ مورخ ۱۳۹۸/۶/۲۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور هر چند در مورد راننده مقصر حادثه می‌باشد؛ اما بر شمول قانون مذکور و به نوعی عطف به ماسبق شدن قانون مذکور در مواردی که خسارت از سوی شرکت‌های بیمه پرداخت نشده، تأکید دارد و طبعاً در مواردی که صندوق نیز طرف شکایت قرار می‌گیرد؛ از جمله نداشتن بیمه‌نامه یا متواری شدن راننده مقصر حادثه بعضاً اشخاص ثالث که در سال‌های قبل از تصویب قانون دچار صدمه یا فوت شده‌اند با طرح شکایت تقاضای مطالبه دیه به نرخ روز و بر اساس قانون جدید را دارند. به عبارتی حادثه در زمان حاکمیت قانون اصلاح قانون بیمه مسؤولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه موتوری زمینی در مقابل شاخص ثالث مصوب ۱۳۸۷ که بر اساس قانون جدید نسخ شده واقع شده است و در زمان حاکمیت قانون قطعی به استناد به قانون مفاد رأی وحدت رویه مذکور مطالبه دیه به نرخ روز دارند و هیچگونه دیه‌ای نیز به آنها تاکنون پرداخت نشده است. خواهشمند است در اینکه قانون جدید در موارد استثنایی مذکور (مثلاً وقوع تصادف و فوت در سال ۱۳۸۴ و مطالبه دیه در سال ۱۴۰۲ بر اساس قیمت یوم‌الادا و قانون جدید) آیا مشمول قانون جدید می‌شود یا صندوق بر اساس سال وقوع حادثه و صرفاً تا سقف تعهداتی که در آن زمان طبق تصویب‌نامه هیأت وزیران حسب مورد ۸ یا ۱۶ میلیون تومان داشته مسؤولیت خواهد داشت اظهار نظر فرمایید.

پاسخ:

اولاً، هرچند قانون‌گذار در ماده ۱۲ قانون بیمه اجباری مسؤولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه موتوری زمینی در مقابل شخص ثالث مصوب ۱۳۴۷ (به عنوان قانون حاکم بر تصادف موضوع استعلام) عبارت مرور زمان دعاوی مربوط به بیمه موضوع این قانون را به کار برده و در خصوص شمول مرور زمان نسبت به دعاوی مطالبه خسارت بدنی علیه صندوق تأمین خسارت‌های بدنی تصریحی ندارد؛ اما از آنجا که طرح دعوا علیه این صندوق فرع بر

عدم پرداخت تمام یا بخشی از خسارات بدنی توسط شرکت‌های بیمه است و قانون‌گذار به نحو اطلاق دعاوی مربوط به بیمه را مشمول مرور زمان دانسته است، مرور زمان موضوع این ماده و تبصره آن شامل مسؤلیت صندوق تأمین خسارت‌های بدنی نیز می‌باشد.

ثانیاً، چنانچه از زمان لازم‌الاجرا شدن قانون اصلاح قانون بیمه اجباری دارندگان وسیله نقلیه در مقابل شخص ثالث مصوب ۱۳۸۷، خسارات مربوطه مشمول مرور زمان موضوع ماده ۱۲ قانون بیمه اجباری سال ۱۳۴۷ نشده باشد، موضوع مشمول مقررات این قانون بوده و مرور زمان شامل آن نمی‌شود.

ثالثاً، به لحاظ اطلاق ماده ۱۳ و قسمت اخیر ماده ۶۵ ناظر به بندهای «الف» و «ب» ماده ۴ قانون بیمه اجباری خسارت وارد شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵، حکم مذکور در ماده ۱۳ این قانون (پرداخت دیه به قیمت یومالاداء) اعم از این‌که بیمه‌گر یا صندوق تأمین خسارت‌های بدنی مسؤول پرداخت آن باشد، نسبت به بیمه‌نامه‌های صادره پیش از لازمالاجرا شدن این قانون که خسارت آن‌ها پرداخت نشده باشد و نیز دیگر موارد که صندوق موضوع ماده ۲۱ این قانون متعهد پرداخت آن بوده است، قابل تسری و اعمال است. روح قانون یادشده نیز اقتضای چنین برداشتی را دارد. بنابراین، در فرض سؤال، که تصادف منجر به فوت در سال ۱۳۸۴ رخ داده و راننده مسبب حادثه متواری است، چنانچه مشمول مرور زمان موضوع ماده ۱۲ قانون بیمه اجباری مسؤولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه مصوب ۱۳۴۷ نشده باشد، تعهد صندوق تأمین خسارت‌های بدنی مبنی بر پرداخت دیه به نرخ روز به قوت خود باقی است.

روح اله رئیسی

معاون اداره کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۲۵

۷/۱۴۰۲/۳۷۳

شماره پرونده: ۳۷۳-۳۳-۱۴۰۲ ح

استعلام:

همانگونه که مستحضرید به موجب کل کشور در بند «ی» تبصره (۱۵) قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۱ و بند «ک» تبصره (۱۵) قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲، بر اساس ماده (۴) قانون مجازات استفاده‌کنندگان غیر مجاز از آب، برق، تلفن، فاضلاب و گاز مصوب ۱۳۹۶/۳/۱۰ دستگاه‌های مسؤول موضوع این قانون می‌توانند، در سال‌های ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ نسبت به برقراری انشعاب‌های غیر دائم خدمات عمومی موضوع این قانون مطابق با تعرفه مربوط به محدوده شهرها و روستاها، تا تعیین تکلیف قانونی از سوی مراجع ذیصلاح، اقدام نمایند در همین راستا معاون قوانین مجلس شورای اسلامی به موجب نظریه شماره ۹۵۹۸۳ مورخ ۱۴۰۱/۱۰/۱۱ (پیوست شماره ۱) و رئیس محترم مجلس شورای اسلامی به موجب نامه شماره د/۱۰۴۲۵۹/۱۰ مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۸ (پیوست شماره ۲) و نامه شماره د/۲۸۹۹۹/۱۰ مورخ ۱۴۰۲/۴/۱۴ اعلام داشته‌اند: «حکم مقرر در ماده (۶) آیین‌نامه اجرایی قانون مجازات استفاده‌کنندگان غیر مجاز از آب، برق، تلفن، فاضلاب و گاز مبنی بر اینکه خدمات موضوع این آیین‌نامه صرفاً به ساخت و سازهایی که قبل از لازم‌الاجرا شدن قانون صورت گرفته است ارائه می‌شود، در سال‌های ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ به دلیل حاکم بودن قانون بودجه لازم‌الاجرا نیست. با عنایت به مراتب پیش‌گفته به سبب برداشت‌های متفاوت مراجع قانونی و قضایی از احکام مواد قانونی صدرالذکر، خواهشمند است در خصوص موضوع اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

با توجه به اطلاق حکم مقرر در بندهای «ی» تبصره ۱۵ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۱ و بند «ک» تبصره ۱۵ قانون بودجه کل کشور در سال جاری و نیز با عنایت به حکم مقرر در تبصره یک ماده ۴ قانون مجازات استفاده‌کنندگان غیرمجاز از آب، برق، تلفن، فاضلاب و گاز مصوب ۱۳۹۶ که مقرر داشته است: «در صورت عدم جلوگیری از ساخت و سازهای غیرمجاز و یا عدم تعیین تکلیف قانونی مستحذات غیرمجاز طی سه سال از تاریخ ابلاغ این قانون، حسب مورد با دستگاه مسؤول در امر ساخت و سازهای غیرمجاز مطابق با ماده (۳) قانون حفظ حقوق کاربری اراضی زراعی و باغها مصوب ۱۳۷۴/۳/۳۱ و اصلاحات بعدی رفتار می‌شود» و از آنجا که مفروض آن است که در خصوص بناهای غیرمجاز احداث شده پیش از سال ۱۳۹۶ در مهلت سه ساله مقرر در این

تبصره تعیین تکلیف شده است، حکم مندرج در ماده ۶ آیین نامه اجرایی قانون اخیرالذکر مصوب ۱۳۹۷/۵/۲۸ هیأت وزیران مبنی بر حصر ارائه خدمات موضوع این آیین نامه به ساخت و سازهایی که قبل از لازم الاجرا شدن قانون صورت گرفته است، در سال های ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ قابلیت اعمال و اجرا ندارد و بر این اساس، در سال جاری اعمال ماده ۴ قانون مجازات استفاده کنندگان غیرمجاز از آب، برق، تلفن، فاضلاب و گاز مصوب ۱۳۹۶ و برقراری انشعاب های غیردائم خدمات عمومی موضوع این قانون مطابق با تعرفه مربوطه، تا تعیین تکلیف قانونی از سوی مراجع ذیصلاح در خصوص بناهای غیرمجاز احداث شده پس از سال تصویب قانون اخیرالذکر فاقد منع قانونی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۵

۷/۱۴۰۲/۳۶۹

شماره پرونده: ۳۶۹-۱۰/۱۶-۱۴۰۲ کی

استعلام:

چنانچه در سانحه رانندگی بین وسیله نقلیه موتوری و احشام (در فرض پرونده شتر) سرنشین خودرو مصدوم گردد، با فرض مقصر شناخته شدن مالک حیوان و عدم شناسایی وی، مسئولیت پرداخت دیه زیان دیده بر عهده کدام یک از شرکت بیمه خوروی غیر مقصر (زیان دیده) و یا صندوق تأمین است؟

پاسخ:

در فرض استعلام که راننده و سرنشینان وسیله نقلیه موتوری در اثر برخورد با شتر مصدوم شده‌اند، با توجه به تعریف «حوادث» در بند ب ماده یک «قانون بیمه اجباری خسارات وارده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسیله نقلیه» و نیز تعریف شخص ثالث در بند «ت» همین ماده، در صورت عدم تقصیر راننده وسیله نقلیه و اینکه مسبب حادثه، مالک یا مالکان حیوان بوده که شناخته نشده‌اند، با عنایت به مواد ۱۶ و ۲۱ قانون مذکور، پرداخت خسارت بدنی راننده و سرنشینان آن، به عهده صندوق تأمین خسارت‌های بدنی است.

روح اله رئیسی

معاون اداره کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۲۸

۷/۱۴۰۲/۳۶۵

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۱۸۶/۱-۳۶۵ کی

استعلام:

۱- با توجه به قسمت اخیر تبصره ۲ ماده ۴۰۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، آیا رسیدگی به وخواهی مستلزم حضور متهم است؟ توضیح آنکه، عباراتی نظیر «متهم تحت‌الحفظ به همراه پرونده به دادگاه صادرکننده حکم اعزام می‌شود» و «در صورت اقتضاء به اخذ تأمین یا تجدیدنظر در تأمین قبلی اقدام می‌کند» این نتیجه را به ذهن متبادر می‌نماید؛

۲- چنانچه در جرایم دارای جنبه حق‌اللهی، متهم صرفاً لایحه ارسال کند و در جلسه دادگاه حضور نیابد، با توجه به ممنوعیت صدور حکم غیابی در این جرایم، آیا می‌توان حکم به محکومیت صادر کرد و یا آنکه در هر صورت برای صدور حکم محکومیت، حضور متهم الزامی است؛ هر چند از نظر دادگاه تحقیق از متهم ضروری نباشد؟

پاسخ:

الف- عبارت «در این صورت اجرای رأی متوقف و متهم تحت‌الحفظ به همراه پرونده به دادگاه صادرکننده حکم اعزام می‌شود»، مذکور در تبصره ۲ ماده ۴۰۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، ناظر به مواردی است که اجرای رأی کیفری آغاز شده است و مسبوق به حضور و یا جلب محکوم‌علیه است؛ اما اگر محکوم‌علیه پیش از جلب و بدون حضور در اجرای احکام، طی لایحه‌ای نسبت به رأی اعتراض کرده باشد، با احراز صحت انتساب اعتراض به محکوم‌علیه و یا وکیل وی که لایحه وخواهی تقدیم کرده است، به وخواهی رسیدگی می‌شود و نمی‌توان شروع به رسیدگی دادگاه را به جلب و اعزام وخواه منوط کرد.

ب- رسیدگی غیابی و صدور رأی غیابی، نیازمند تجویز قانون‌گذار است و در خصوص جرائمی که منشاء آنها تجاوز به حدود و مقررات الهی است و در ماده ۴۰۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ از آن به «جرائمی که فقط جنبه الهی دارند» تعبیر شده است، این نوع رسیدگی تجویز نشده است. بنابراین در فرض سؤال، تا زمانی که متهم یا وکیل او حاضر نشوند یا لایحه ارسال نکنند، رسیدگی امکانپذیر نیست و با ارسال لایحه دفاعیه، رسیدگی دادگاه با مانعی مواجه نیست و رأی صادره حضوری است.

روح اله رئیسی

معاون اداره کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۳۱

۷/۱۴۰۲/۳۵۳

شماره پرونده: ۱۸۶/۱-۳۵۳-۱۴۰۲ کی

استعلام:

چنانچه در حال تعقیب و گریز متهمی، مأمورین با رعایت کامل قوانین و مقررات مربوط به استفاده از سلاح سازمانی به طرف فردی که حامل دویست گرم مواد روان گردان بوده است، شلیک کنند و به فوت متهم منجر و شکایت اولیای دم علیه مأمورین به صدور قرار منع تعقیب منتهی شود، آیا اولیای دم می‌توانند دیه را از صندوق بیت‌المال مطالبه کنند؟ آیا در این فرض ماده ۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ قابل اعمال است و دادگاه می‌تواند حکم به پرداخت دیه از بیت‌المال صادر کند؟

پاسخ:

در فرض سؤال که تیراندازی مأمور نیروی انتظامی با رعایت مقررات قانون بکارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری مصوب ۱۳۷۳ با اصلاحات و الحاقات بعدی صورت گرفته و موجب فوت فردی (متهم) شده است؛ هرچند وفق ماده ۱۲ قانون یادشده مأمور هیچگونه مسئولیت جزایی یا مدنی ندارد و به همین لحاظ در خصوص وی قرار منع تعقیب صادر شده است؛ اما با توجه به قاعده حرمت خون افراد که در ماده ۴۷۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به عنوان آخرین اراده قانون گذار بر آن تأکید شده است و با عنایت به اینکه هرچند عدم توجه متهم به فرمان مأمور انتظامی مبنی بر توقف وی تقصیر محسوب می‌شود؛ اما این امر مجوز عدم پرداخت دیه در فرض مرگ وی نیست و وفق ماده پیش گفته اولیای دم متوفی حق مطالبه دیه از بیت المال را دارند و در این صورت، در اجرای تبصره یک ماده ۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری (الحاقی ۱۳۹۴)، به دستور دادستان، پرونده برای صدور حکم مقتضی نزد دادگاه صالح ارسال می‌شود و دادگاه پس از رسیدگی نسبت به صدور حکم مقتضی اقدام می‌نماید.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۳۱

۷/۱۴۰۲/۳۴۶

شماره پرونده: ۱۶۸-۳۴۶-۱۴۰۲ کی

استعلام:

با توجه به ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اگر دلیل جدید ادعایی که به استناد آن صدور دستور تجویز تعقیب درخواست شده، شهادت شهود باشد، آیا دادستان می‌تواند پیش از تجویز تعقیب، تحقیق از گواهان را از بازپرس بخواهد؟ چنانچه خواهان تجویز تعقیب اعلام نماید که شهود جدید از حضور در مرجع قضایی خودداری می‌کنند، آیا گواهان مورد ادعا را می‌توان احضار کرد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، چنانچه گواهان به‌رغم صدور احضاریه در مرجع قضایی حضور نیابند، آیا می‌توان دستور جلب آنان را صادر کرد؟

پاسخ:

اولاً، مصونیت متهم از تعقیب مجدد به عنوان قاعده‌ای آمره پذیرفته شده است و استثنای آن کشف ادله جدید است؛ اما منع مذکور تنها ناظر به تعقیب متهم است یعنی مراجع قضایی نمی‌توانند نسبت به احضار، جلب، بازپرسی، صدور قرار تأمین کیفری، بازداشت و محاکمه و نظایر آن اقدام کنند؛ با وجود این، منع یادشده شامل مواردی نظیر استماع اظهارات شاکی و جمع‌آوری ادله از جمله استعلام وجود یا فقدان ادله‌ای بر اثبات وقوع بزه، از مراجع ذی‌ربط نمی‌شود. در واقع این اقدامات با کشف ادله جدید ملازمه دارد و به معنی تعقیب مجدد متهم نیست؛ بنابراین در فرض سؤال، با لحاظ ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در غیر موارد تعقیب که بیان شد، مقام قضایی ذی‌ربط با ارجاع دادستان، نسبت به جمع‌آوری ادله اقدام می‌کند و سپس در صورتی که دادستان ادله جدید را برای تعقیب مجدد متهم کافی دانست، حسب مورد تعقیب را تجویز یا از دادگاه تقاضای تجویز تعقیب مجدد می‌کند.

ثانیاً، مستنبط از ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در صورتی که به علت فقدان یا عدم کفایت دلیل، قرار منع تعقیب صادر و قطعی شده و پس از آن دلیل جدیدی علیه متهم کشف شود، دادستان باید احراز کند: آنچه با نام «دلیل» کشف و ارائه شده است از اعتبار کافی و مؤثر به عنوان «دلیل» برخوردار است و این دلیل در جریان تحقیقات مقدماتی دادرسی که به صدور قرار منع تعقیب منتهی شده است، مورد رسیدگی قرار نگرفته است. با احراز این دو امر، برای یک بار دیگر با نظر دادستان تعقیب آغاز می‌شود و برابر قسمت اخیر ماده

۷۶ قانون پیش گفته که مؤید امکان ارجاع موردی تحقیق به بازپرس است، دادستان می تواند تحقیق از شهودی را که اظهارات ایشان برای روشن شدن موضوع ضروری است، از بازپرس تقاضا کند.

ثالثاً، به موجب ماده ۲۰۴ قانون آیین دادرسی کیفری بازپرس در صورتی می تواند فرد معرفی شده را احضار و در صورت لزوم با رعایت مقررات جلب کند که تشخیص دهد حضور و تحقیق از وی، برای روشن شدن موضوع ضروری است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۹

۷/۱۴۰۲/۳۴۳

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۱۸۶/۱-۳۴۳ کی

استعلام:

فردی در تاریخ ۱۳۹۸/۸/۳۰ به اتهام تغییر غیر مجاز کاربری اراضی زراعی، علاوه بر اعاده به وضع سابق به پرداخت جزای نقدی محکوم شده است که در دادگاه بدوی مقداری از پرداخت جزای نقدی به مدت سه سال تعلیق شده است و این رأی پس از اعتراض در شعبه اول تجدید نظر در تاریخ ۱۳۹۸/۱۱/۱، از حیث اعاده به وضع سابق، نقض و در مورد پرداخت جزای نقدی، پس از اصلاح، دادنامه بدوی عیناً تأیید شده است و همان فرد در تاریخ دیگری و قبل از اتمام مدت تعلیق قبلی به اتهام تهدید علیه بهداشت عمومی در همان شعبه بدوی در تاریخ ۱۴۰۰/۸/۲۳ به پنج ماه حبس محکوم و دادگاه صادر کننده به جهت غفلت از رأی قبلی تعلیقی، این بار هم محکومیت ایشان را به مدت یک سال تعلیق نموده و این رأی نیز در همان شعبه تجدیدنظر (شعبه اول) عیناً تأیید شده است. با توجه به اینکه هر دو دادنامه در دادگاه تجدید نظر تأیید شده است، برابر مواد ۵۰، ۵۴ و ۵۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، صدور دستور لغو محکومیت تعلیقی با دادگاه بدوی است یا دادگاه تجدیدنظر؟ در مورد رأی بعدی، دادگاه بدوی تکلیف چیست؟

پاسخ:

شرایط لغو قرار تعلیق در مواد ۵۰، ۵۴ و ۵۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، پیش‌بینی شده است و صراحتاً قید شده است «... دادگاه صادرکننده حکم قطعی...» حال اگر دادگاه تجدید نظر مرجع صدور حکم قطعی باشد با لحاظ شرایط مندرج در مواد پیش‌گفته، اقدام به الغاء قرار تعلیق اجرای مجازات خواهد نمود. در فرض سؤال که فردی دارای دو محکومیت تعلیقی است، با توجه به مواد ۵۴ و ۵۵ قانون مجازات اسلامی، باید قرار تعلیق اجرای مجازات در هر دو محکومیت لغو شود و مرجع صالح برای لغو آنها «دادگاه تجدید نظر» است. با این توضیح که:

الف- طبق ماده ۵۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، با وجود حکم تعلیقی سابق، دادگاه نمی‌تواند در خصوص مجازات مربوط به جرم دیگر متهم قرار تعلیق اجرای مجازات صادر کند. در فرض سؤال که دادگاه نخستین بدون توجه به محکومیت تعلیقی سابق، اجرای مجازات محکومیت دوم را معلق کرده است، با احراز وجود محکومیت تعلیقی سابق به تصریح ماده پیش‌گفته باید قرار تعلیق اجرای مجازات در خصوص محکومیت دوم لغو شود و چون

رای دادگاه نخستین پس از رسیدگی به اعتراض در دادگاه تجدید نظر مورد تأیید قرار گرفته است؛ لذا دادگاه تجدید نظر، «مرجع صدور حکم قطعی» محسوب می‌شود و برای لغو قرار تعلیق اجرای مجازات محکومیت دوم صالح است و دادگاه نخستین در این خصوص تکلیفی ندارد.

ب- در فرض استعلام، محکوم در مدت تعلیق، مرتکب یکی از جرایم مذکور در ماده ۵۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ شده است و به تصریح همین ماده «پس از قطعیت حکم اخیر، دادگاه، قرار تعلیق را لغو و دستور اجرای حکم معلق را نیز صادر می‌کند و مراتب را به دادگاه صادرکننده قرار اعلام می‌کند...»؛ بنابراین مرجع صالح برای لغو قرار تعلیق اجرای مجازات محکومیت اول نیز «دادگاه تجدید نظر» است که حکم قطعی مربوط به جرم دوم (جرم اخیر) را صادر نموده است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۵

۷/۱۴۰۲/۳۴۲

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۱۸۶/۱-۳۴۲ ک

استعلام:

همان گونه که مستحضرید احکام اجرا شده مشمول حکم تجمیع آرا موضوع ماده ۵۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ نمی باشد. چنانچه دادگاه در پرونده ای رأی تعلیقی صادر کند و پیش از پایان یافتن مهلت قانونی (یک تا پنج سال) شخص مرتکب جرم دیگری شود، آیا مشمول مقررات تعدد و اعمال ماده ۵۱۰ مذکور می شود؟ به عبارتی، آیا حکم تعلیقی به محض صدور، اجرا شده محسوب می شود؟

پاسخ:

اولاً، مستفاد از ماده ۵۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، ملاک اعمال این ماده (که ناظر به اعمال مقررات تعدد جرم در مرحله اجرای احکام است) آن است که اعمال مقررات تعدد جرم در میزان مجازات قابل اجرا مؤثر باشد؛ بنابراین در فرض سؤال (با فرض این که اعمال مقررات تعدد جرم در مرحله اجرای احکام در میزان مجازات قابل اجر مؤثر است) اجرا یا عدم اجرای یکی از احکام موضوع محکومیت قطعی رأی تجمیعی در صورت فراهم بودن اقتضاء، مؤثر در مقام نیست.

ثانیاً، چنانچه فردی که محکومیت قطعی به یکی از مجازات های تعزیری از درجه یک تا پنج دارد و با صدور قرار تعلیق اجرای مجازات، اجرای این محکومیت قطعی معلق شده است، مرتکب جرم عمدی تعزیری درجه یک تا شش در مدت تعلیق شود، دادگاه با توجه به ماده ۵۴ قانون یادشده، قرار تعلیق را لغو و دستور اجرای حکم معلق را نیز صادر می کند و مجازات جرم اخیر باید با توجه به ماده ۱۳۷ این قانون بر اساس مقررات تکرار جرم تعیین شود؛ زیرا حکم به مجازات قبلی قطعی بوده و صرفاً اجرای آن، معلق شده است و اعمال مقررات تکرار جرم موضوع ماده ۱۳۷ نیز در صورتی است که از تاریخ قطعیت حکم تا حصول اعاده حیثیت یا شمول مرور زمان اجرای مجازات، مرتکب جرم عمدی تعزیری درجه یک تا شش دیگری شود.

ثالثاً، چنانچه تاریخ وقوع جرم بعد از صدور قرار تعلیق اجرای مجازات و قبل از قطعیت حکمی باشد که اجرای مجازات آن معلق شده است، مستفاد از ماده ۵۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ این است که در صورت احراز و اثبات جرم و پس از قطعیت حکم اخیر، چنانچه این محکومیت یکی از محکومیت های مذکور در ماده ۵۴

این قانون باشد، دادگاه قرار تعلیق اجرای مجازات را لغو و دستور اجرای حکم معلق را نیز صادر می‌کند؛ لذا مورد از مواردی نیست که مقررات تعدد جرم اعمال می‌شود؛ زیرا در اعمال مقررات تعدد جرم فقط یک مجازات به مرحله اجرا در می‌آید؛ در حالی که در این ماده مقنن با به کار بردن عبارت «علاوه بر مجازات جرم اخیر مجازات معلق نیز درباره وی اجرا می‌شود» به صراحت اجرای دو مجازات را تجویز کرده و به طور ضمنی این مورد را منصرف از مصادیق ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی دانسته است.

روح اله رئیسی

معاون اداره کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۱۷

۷/۱۴۰۲/۳۳۹

شماره پرونده: ۱۶۸-۳۳۹-۱۴۰۲ک

استعلام:

در پرونده‌ای در این سازمان احدی از نظامیان به اتهام دریافت رشوه به حبس تعزیری محکوم گردیده است و پس از اجرای حکم، شاکی پرونده به دلیل مضطر بودن به وی رشوه پرداخت نموده است. سپس در این مرجع از محکوم‌علیه شکایت کرده و بنا بر حکم دادگاه از سوی محکوم‌علیه رد مال به طور کامل انجام گردیده است و اقدام به دریافت رضایت نسبت به شاکی نموده است و قاضی محترم اجرای احکام به موجب رضایت شاکی و مستند به ماده ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ تقاضای تخفیف نموده است که از سوی دادگاه مورد قبول واقع نگردیده است. آیا با عنایت به رضایت شاکی پرونده (پرداخت‌کننده رشوه) و اعمال ماده ۴۸۳، تخفیف قانونی شامل محکوم‌علیه پرونده قرار می‌گیرد؟

پاسخ:

مستنبط از قسمت اخیر ماده ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، مبنی بر این‌که «... دادگاه در صورت اقتضاء مجازات را در حدود قانون تخفیف می‌دهد...» این است که تخفیف یا تبدیل مجازات موضوع ماده یادشده به اختیار دادگاه بوده و در صورت اقتضاء می‌تواند نسبت به تخفیف یا تبدیل مجازات اقدام کند و منظور از عبارت «در صورت اقتضاء» آن است که حسب مورد محکوم‌علیه استحقاق تخفیف یا تبدیل مجازات را داشته باشد.

روح اله رئیسی

معاون اداره کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۲۹

۷/۱۴۰۲/۳۳۰

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۹۸-۳۳۰ ح

استعلام:

برخی وکلای دادگستری در زمان ثبت دادخواست بدوی یا تجدید نظر امضای موکل را نیز در ذیل برگ دادخواست اخذ می‌کنند و دادخواست به همین ترتیب ثبت می‌شود. آیا ثبت و امضای دادخواست بدوی یا تجدید نظر «به صورت همزمان و توسط وکیل و موکل»، وفق ماده ۶۸۳ قانون مدنی، دلالت بر انفساخ عقد وکالت دارد و موجب منتفی شدن سمت وکیل در پرونده می‌شود؟

پاسخ:

وفق ماده ۶۸۳ قانون مدنی، وکالت در صورتی منفسخ می‌شود که موکل عملی را که مورد وکالت است خود انجام دهد؛ در فرض سؤال صرف تقدیم دادخواست با امضای وکیل و موکل هر دو، انجام موضوع وکالت توسط موکل و از موجبات انفساخ عقد وکالت به استناد ماده یادشده نمی‌باشد؛ زیرا با توجه به ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، وکالت در دادگاه‌ها شامل تمام اختیارات راجع به امر دادرسی است که تقدیم دادخواست صرفاً بخشی از آن به شمار می‌آید و در واقع انجام وکالت جهت طرح دعوا و دفاع از حقوق موکل با تقدیم دادخواست آغاز می‌شود؛ لذا تقدیم دادخواست با امضای وکیل و موکل به منزله انجام مورد وکالت نبوده و دیگر تکالیف وکیل برای انجام موضوع وکالت به قوت خود باقی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۰۹

۷/۱۴۰۲/۳۲۹

شماره پرونده: ۱۶۸-۳۲۹-۱۴۰۲ک

استعلام:

چنانچه پرونده‌ای به صورت سیستمی به شعبه‌ای ارجاع گردد و آن شعبه در خصوص موضوع رسیدگی و اظهار نظر نهایی نموده باشد و در مرحله‌ای دیگر، فیزیک پرونده از طریق ضابطین به معاونت ارجاع دادسرا ارسال و به شعبه دیگری ارجاع گردد، آیا شعبه مرجوع‌الیه دوم باید طی یک تصمیم اداری پرونده را جهت لف در پرونده اولیه به شعبه اول ارسال نماید (صرف‌نظر از قطعیت یا عدم قطعیت آن) یا اینکه پس از قطعیت و به اعتبار امر مختوم قرار موقوفی تعقیب صادر نماید و اگر این تصمیم با اعتراض شاکی به قرار صادره توسط دادگاه نقض گردد و دادگاه مرقوم نماید، تصمیم مقتضی اخذ گردد، آیا دادسرا می‌تواند وارد ماهیت موضوع شکایت شده و رسیدگی ماهوی نماید؟ در صورت منفی بودن پاسخ دادسرا باید چه تصمیمی اتخاذ نماید؟

پاسخ:

در فرض پرسش که پرونده به صورت سیستمی (از طریق سامانه) به شعبه بازپرسی یا دادیاری ارجاع و به صدور قرار نهایی (منع تعقیب یا موقوفی تعقیب) در دادسرا منتهی شده است و متعاقباً اصل همان پرونده به صورت فیزیکی به شعبه دیگری در دادسرا ارجاع شده است، با توجه به این‌که در پرونده امر، تنها شاکی یک‌بار شکایت کرده و نسبت به آن شکایت نیز اظهار نظر نهایی شده است؛ بنابراین پرونده فیزیکی مربوطه صرف‌نظر از قطعیت یا عدم قطعیت قرار نهایی ذی‌ربط قابلیت رسیدگی مجدد نداشته و باید ضم سابقه مربوط شود و با عنایت به مراتب پیش‌گفته، پاسخ به قسمت اخیر سؤال سالبه به انتفاء موضوع است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۶

۷/۱۴۰۲/۳۲۵

شماره پرونده: ۱۸۶/۱-۳۲۵-۱۴۰۲ کی

استعلام:

سه نفر هر یک دو دانگ مشاعی از ملکی را به ارزش یکصد و هشتاد میلیون تومان خریداری و هر یک سهم خود از ثمن را پرداخت می‌کنند. پس از سپری شدن یک سال از تاریخ اطلاع از مستحق‌الغیر بودن مبیع و وقوع بزه انتقال مال غیر، یکی از خریداران منفرداً شکایت فروش مال غیر می‌نماید. دادگاه به استناد اینکه مبلغ سهم وی کمتر از یکصد میلیون تومان است، به لحاظ قابل گذشت بودن موضوع، آن را مشمول مرور زمان دانسته و به استناد ماده ۱۰۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، قرار موقوفی تعقیب صادر می‌کند. در فرض پیش گفته که ارزش کل مبیع بیش از یکصد میلیون تومان است؛ اما سهم هر یک از خریداران کمتر از آن بوده و فقط یکی از خریداران شکایت کرده است؛ آیا مطابق ماده ۱۱ قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹، جرم انتسابی قابل گذشت محسوب می‌شود و تعقیب صادره دارای وجاهت قانونی است؟

پاسخ:

در مواردی که قابل گذشت بودن جرم مشروط به نصاب ریالی معینی است؛ همانند جرایم سرقت یا کلاهبرداری، نصاب مورد نظر قانونگذار برای قابل گذشت بودن این جرایم، ارزش کل مال موضوع جرم است و نه ارزش سهم هریک از متضررین از جرم.

روح اله رئیسی

معاون اداره کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۷

۷/۱۴۰۲/۳۲۰

شماره پرونده: ۱۸۶/۲-۳۲۰-۱۴۰۲ کی

استعلام:

با توجه به ماده ۵۲۳ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ و ماده ۱۳۰۵ قانون مدنی، چنانچه طرفین معاملات حقوقی در اسناد عادی که برای آن معامله تنظیم شده است، تاریخ تنظیم سند را به صورت غیر واقعی درج کنند، آیا به صرف درج چنین تاریخی، بزه جعل تحقق می‌یابد؟

پاسخ:

اولاً، مطابق ماده ۱۳۰۵ قانون مدنی در اسناد عادی، تاریخ فقط درباره اشخاصی که در تنظیم آن‌ها شرکت داشته‌اند، معتبر است؛ به عبارت دیگر تاریخ مندرج در اسناد عادی نسبت به اشخاص ثالث معتبر نیست؛ بنابراین چنانچه خریدار و فروشنده با توافق، تاریخ تنظیم بیع‌نامه را مقدم بر تاریخ واقعی قید کنند، صرف این امر، جرم جعل نیست؛ اما اگر چنین نوشته‌هایی به قصد استناد در دعوا علیه شخص ثالثی تنظیم شود، حسب مورد می‌تواند مصداق جرایم تبانی برای بردن مال غیر، جعل، کلاهبرداری و ... باشد.

ثانیاً، در فرض سؤال با توجه به تصریح به «قصد تقلب» در قسمت آخر ماده ۵۲۳ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵، چنانچه درج تاریخ مقدم بر تاریخ واقعی در مبایعه‌نامه به نحوی که بیان شده است، به قصد تقلب صورت گرفته و متضمن امکان ورود ضرر به غیر (در حال حاضر یا در آتیه) باشد، موضوع می‌تواند از مصادیق جعل موضوع ماده ۵۳۶ قانون یادشده باشد و در هر حال، تشخیص موضوع بر عهده قاضی رسیدگی کننده است. /

روح اله رئیسی

معاون اداره کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۰۷

۷/۱۴۰۲/۳۱۵

شماره پرونده: ۱۶۸-۳۱۵-۱۴۰۲ کی

استعلام:

چنانچه برای رئیس دادگستری شهرستان (در زمان وجود دادسرا) تحت عنوان دادرس علی البدل دادگاه کیفری دو جهت رسیدگی به جرائم اطفال و نوجوانان ابلاغ صادر گردیده باشد و بعد از آن با حذف دادسرا، دادگستری به دادگاه عمومی بخش تبدیل گردد، با عنایت به ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی کیفری که اعلام می‌دارد دادگاه عمومی بخش به تمامی جرائم در صلاحیت دادگاه کیفری ۲ رسیدگی می‌نماید، آیا به غیر از رئیس دادگاه عمومی بخش که ابلاغ قبلی رسیدگی به جرائم اطفال و نوجوانان (ابلاغ در زمان وجود دادگستری) را دارد، دیگر قضات دادگاه عمومی بخش اعم از رئیس شعبه دوم یا دادرس علی البدل نیز امکان رسیدگی به جرائم اطفال و نوجوانان اعم از زیر ۱۵ سال و ۱۵ تا ۱۸ سال را دارند؟

پاسخ:

با توجه به تبصره ماده ۲۹۸ و ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و لحاظ اینکه دادگاه اطفال و نوجوانان در حوزه قضایی بخش تشکیل نمی‌شود و دادگاه عمومی بخش صلاحیت رسیدگی به تمام جرائم در صلاحیت دادگاه کیفری دو را دارا می‌باشد، بنابراین با در نظر گرفتن اینکه مطابق ماده ۳۱۰ قانون پیش‌گفته، اصولاً متهم در دادگاهی باید محاکمه شود که جرم در حوزه آن واقع شده است، در نتیجه دادگاه عمومی بخش، برای رسیدگی به تمام جرائم اطفال و نوجوانان که در صلاحیت دادگاه کیفری دو است، صلاحیت دارد. بدیهی است که در خصوص سایر جرائم اطفال و نوجوانان مطابق ماده ۳۱۵ این قانون رفتار خواهد شد.

روح اله رئیسی

معاون اداره کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۲۴

۷/۱۴۰۲/۳۱۲

شماره پرونده: ۳۱۲-۱-۳/۱۴۰۲-ح

استعلام:

در خصوص اجراییه‌های صادره از دادگاه‌های حقوقی یا کیفری با موضوع مطالبه «خسارت تأخیر تأدیه وجوه»، مبنای محاسبه در اجرای احکام، شاخص «سالانه» است یا شاخص «ماهانه»؟

پاسخ:

اولاً، بانک مرکزی شاخص کل بهای کالاها و خدمات مصرفی در مناطق شهری ایران را در قالب یک جدول مشتمل بر سه ستون اعلام می‌دارد. در ستون اول سال مربوط و در ستون وسط ماه‌های دوازده‌گانه هر سال و در ستون سوم نیز عنوان متوسط سال درج شده است.

نرخ تورم اعلامی در این جدول بدین قرار است که به صورت عمودی نسبت به ماه مشابه از سال قبل و به صورت افقی در مقایسه با ماه قبل درج شده است؛ به عنوان مثال، نرخ تورم ماه‌های فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۱ به ترتیب ۱/۴۹۵ و ۴/۵۲۰ درج شده است. رقم ۴/۵۲۰ اعلامی برای اردیبهشت ماه این سال در مقایسه با فروردین ماه همان سال، ۳/۲۵ و در مقایسه با شاخص اردیبهشت ماه سال ۱۴۰۰ که در جدول یادشده رقم ۰/۳۸۲ درج شده است، معادل ۴/۱۳۸ افزایش یافته است. بر این اساس، تورم سالانه اردیبهشت سال ۱۴۰۰ تا اردیبهشت سال ۱۴۰۱ معادل ۴/۱۳۸ است و مقصود از تورم سالانه مندرج در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ نیز محاسبه آن بر همین مبنا می‌باشد و نه متوسط تورم هر سال نسبت به سال قبل.

ثانیاً، با توجه به مراتب فوق، تورم سالانه هر ماه از سال نسبت به ماه مشابه در سال قبل در جدول یادشده درج می‌شود، خسارت تأخیر تأدیه بر اساس فرمول زیر محاسبه می‌شود:

ثالثاً، هر چند خسارت تأخیر تأدیه چک و شرایط آن مشمول حکم مقرر در تبصره الحاقی به ماده ۲ قانون صدور چک مصوب ۱۳۷۶ و ماده واحده قانون استفساریه این تبصره مصوب ۱۳۷۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام و رأی وحدت رویه شماره ۸۱۲ مورخ ۱/۴/۱۴۰۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور است؛ اما از حیث ماهیت خسارت کاهش ارزش پول با حکم مقرر در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی

مصوب ۱۳۷۹ تفاوتی نمی‌کند؛ بنابراین در مورد چک بلامحل نیز با توجه به اطلاق تبصره الحاقی به ماده ۲ یادشده، خسارت تأخیر تأدیه از تاریخ سررسید چک تعلق می‌گیرد و به مانند سایر دیون و دیگر خسارات تأخیر تأدیه، در چک نیز تغییر فاحش شاخص سالانه به شرح مذکور در بند اولاً ملاک است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۰۹

۷/۱۴۰۲/۳۱۱

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۵۴-۳۱۱ کی

استعلام:

۱- آیا در مورد تبصره ماده ۴۵ الحاقی به قانون مبارزه با مواد مخدر، دادگاه می‌تواند در خصوص جرایمی که بیش از ۵ سال حبس دارند بدواً در ضمن صدور حکم، مجازات را تطبیق نماید و یا مجازات را به استناد صدر ماده ۳۸ قانون مبارزه با مواد مخدر تخفیف دهد؟

۲- آیا در مورد تبصره ماده ۴۵ الحاقی به قانون مبارزه با مواد مخدر در خصوص جرایمی که بیش از ۵ سال حبس دارند، در صورت صدور حکم بیش از حداقل مجازات، پس از تحمل حداقل مجازات صرفاً تعلیق مجازات مجاز می‌باشد یا این که اعطا آزادی مشروط و سایر ارفاقات قانونی نیز مجاز می‌گردد؟

پاسخ:

۱- مقنن در ماده واحده الحاقی یک ماده به قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۹۶/۷/۱۲، اصطلاح «نهادهای ارفاقی» را به کار برده و تعریفی از آن ارائه نداده است؛ ولی با توجه به دو مصداقی که ذکر کرده است (تعلیق اجرای مجازات و آزادی مشروط) و استثناهایی که آورده است (مصادیق تبصره ماده ۳۸ و عفو مقام معظم رهبری مذکور در بند (۱۱) اصل یکصد و ده قانون اساسی) و با توجه به عبارت «حکم... صادر شود» مذکور در صدر و ذیل این تبصره، شامل هر نوع ارفاقی است که اولاً، پس از صدور حکم (تعیین مجازات) به محکوم علیه اعطا شود. ثانیاً، مرجع قضایی به موجب قانون مکلف به اعطای آن نباشد (اختیاری باشد). بنابراین تخفیف مجازات که هم‌زمان با صدور حکم (تعیین مجازات) صورت می‌گیرد، مشمول ممنوعیت نهادهای ارفاقی مذکور در این تبصره نمی‌باشد.

۲- نظریه اکثریت: با توجه به اصل حتمیت اجرای مجازات حبس که در تبصره ماده واحده الحاقی مورد بحث، مدنظر مقنن بوده است و نیز سایر عبارات به کار رفته در این تبصره، ممنوعیت اعمال نظام آزادی مشروط، شامل قسمت اخیر تبصره مزبور نیز می‌شود و در ذیل تبصره، صرفاً تعلیق اجرای بخشی از مجازات حبس بعد از تحمل حداقل مجازات حبس مجاز دانسته شده است.

نظریه اقلیت: مقنن در تبصره ماده واحده الحاقی یک ماده به قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۹۶/۷/۱۲، راجع به «جرائم موضوع این قانون که مجازات حبس بیش از پنج سال دارد» مشروط به این که حکم به حداقل

مجازات قانونی صادر شود، جز در موارد استثنایی مصرح در این تبصره، مرتکب را از تعلیق اجرای مجازات، آزادی مشروط و سایر نهادهای ارفاقی محروم دانسته است، که مفهوم این شرط آن است که اگر حکم به مجازات بیش از حداقل مجازات قانونی صادر شود، این محرومیت وجود ندارد و آنچه در ذیل این تبصره قید شده است، حکم خاصی راجع به تعلیق اجرای مجازات است و در این خصوص در حدود مغایرت با مواد ۴۶ و ۴۷ (بند ت) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ آن را نسخ کرده است؛ اما در خصوص آزادی مشروط و سایر نهادهای ارفاقی در موارد مشمول ذیل این تبصره، با توجه به مفهوم شرط صدر این تبصره و به لحاظ این که اثبات شیئی نفی ماعدا نمی‌کند، باید بر اساس عمومات قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ رفتار شود؛ تفسیر نصوص جزایی در موضع شک به نفع متهم (محکوم‌علیه) نیز اقتضای همین نظر را دارد و همسو با سیاست مقنن مبنی بر کاهش جمعیت زندانیان مصرح در شق ۳ بند ت ماده ۱۱۳ قانون برنامه پنج ساله ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران نیز می‌باشد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۹

۷/۱۴۰۲/۳۱۰

شماره پرونده: ۱۸۶/۲-۳۱۰-۱۴۰۲ کی

استعلام:

در خصوص بزه ازدواج در زمان عده موضوع ماده ۶۴۴ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات مصوب ۱۳۷۵) با توجه به قید در زمان زوجیت یا عده دیگری، آیا لفظ عده مطلق بوده و شامل عده وفات نیز می‌شود و یا اینکه با توجه به قید زوجیت و دیگری و نظر به تفسیر مضیق قوانین کیفری، صرفاً عده طلاق رجعی در زمان حیات زوج را شامل می‌شود؟

پاسخ:

با عنایت به اطلاق واژه «عده» مندرج در ماده ۶۴۴ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵، ازدواج و تزویج زنی که در عده وفات به سر می‌برد نیز جرم و مستوجب مجازات مندرج در ماده یادشده است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۰۷

۷/۱۷۴۰۲/۳۰۸

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۵۱-۳۰۸ کی

استعلام:

با عنایت به اینکه به موجب بند «الف» ماده یک قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات بعدی، قاچاق کالا عبارت است از هر فعل یا ترک فعلی که موجب نقض تشریفات قانونی مربوط به ورود و خروج کالا گردد و با عنایت به اینکه مقنن در ماده ۲۲ قانون مذکور فعل قاچاق را از افعال حمل و نگهداری و فروش تفکیک نموده (هرچند مجازات واحد دارند)؛ اما در ماده ۲۳ این قانون صرفاً وسیله نقلیه مورد استفاده در «قاچاق» را با احراز شرایطی مشمول حکم ضبط قرار داده است و صراحتاً سخنی از وسایل مورد استفاده در حمل و نگهداری و فروش به میان نیاورده است. حال مشخص گردد دادگاه در فرضی که متهم در حمل و نگهداری و فروش مشروبات از خودرو استفاده نماید و ارزش مشروبات مکشوفه نیز با بندهای «پ» و «ت» ماده ۲۲ قانون فوق مطابقت داشته باشد، مکلف به ضبط خودرو است یا می‌بایست خودرو را مسترد نماید؟

پاسخ:

مستفاد از عبارت «کالای قاچاق مکشوفه» در ماده ۲۳ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲، خودروی حامل یا نگهدارنده کالای ممنوع (قاچاق) مطابق مقررات این ماده، در موارد شمول بندهای «پ» و «ت» ماده ۲۲ قانون یادشده ضبط می‌شود.

روح اله رئیسی

معاون اداره کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۰۸

۷/۱۴۰۲/۳۰۷

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۱۸۶/۱-۳۰۷ کی

استعلام:

همانطور که می‌دانیم بزه «همجنس‌گرایی» در ماده ۲۳۷ قانون مجازات اسلامی قابل مجازات دانسته شده است و مطابق مواد ۱۰۲ و ۳۰۶ قانون آیین دادرسی کیفری رسیدگی به جرایم منافی عفت در صلاحیت مستقیم مقام قضایی و دادگاه می‌باشد. حال سؤال اینجاست که آیا بزه «همجنس‌گرایی» نیز طبق این قاعده می‌بایست در دادگاه و نزد مقام قضایی رسیدگی شود یا اینکه نیاز به صدور کیفرخواست دارد؟

پاسخ:

در ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ جرایم منافی عفت با توجه به تعریف مذکور در تبصره این ماده، شامل جرایم جنسی حدی و نیز روابط نامشروع تعزیری مانند تقبیل و مضاجعه می‌باشد؛ بنابراین با لحاظ مثال‌های یادشده، منظور از رابطه نامشروع تعزیری در ماده ۳۰۶ قانون یادشده، تنها آن دسته از جرایمی است که در آنها رابطه جنسی فیزیکی شرط است. بر این اساس جرم «همجنس‌گرایی» مذکور در ماده ۲۳۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، که با توجه به مصادیق مذکور در این ماده، تحقق آن مستلزم تماس فیزیکی است با رعایت ماده ۱۰۲ پیش‌گفته به صورت مستقیم در دادگاه کیفری صالح رسیدگی می‌شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۴

۷/۱۴۰۲/۳۰۴

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۱۸۶/۱-۳۰۴ کی

استعلام:

- ۱- آیا نصب و جایگذاری دستگاه ردیاب و GPS شنوددار زیر خودرو افراد جرم می‌باشد؟
- ۲- چنانچه فرد متهم به تصرف عدوانی اراضی ملی، وجه ناشی از برداشت محصول از آن زمین را به نام افراد دیگری به سیلوی ذخیره گندم تحویل دهد، آیا عمل نامبرده پولشویی تلقی می‌گردد؟

پاسخ:

۱- نصب دستگاه GPS شنوددار در خودرو افراد دیگر بدون اطلاع آنان با توجه به اصل قانونی بودن جرم و مجازات مذکور در ماده ۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و اصل سی و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران جرم محسوب نمی‌شود و فاقد وصف کیفی است (لازم به ذکر است که فرض سؤال از شمول ماده ۷۳۰ قانون مجازات اسلامی الحاقی ۱۳۸۸ نیز خارج است)؛ زیرا شنود غیرمجاز رایانه‌ای موضوع این ماده در صورتی محقق می‌شود که شخصی به طور غیرمجاز محتوای در حال انتقال ارتباطات غیرعمومی در سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی یا امواج الکترومغناطیسی یا نوری را شنود کند؛ بنابراین در صورتی که در فضای واقعی مانند اتومبیل و ... دستگاه شنود قرار داده شود، با توجه به آن که ارتکاب این رفتار در فضای مجازی نبوده و همچنین ضبط صدا، محتوای در حال انتقال ارتباطات غیر عمومی نیست، چنین رفتاری، شنود غیر مجاز رایانه‌ای محسوب نمی‌شود.

۲- مستفاد از مواد ۳۳ قانون مدنی و ۱۶۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و ماده ۴۸ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ و نیز قاعده فقهی «الزرع للزارع و لو کان غاصباً» محصولی که از کاشتن بذر در ملک دیگری حاصل می‌شود متعلق به صاحب بذر (زارع) است؛ هر چند زارع غاصب بوده و بدون رضایت مالک زمین اقدام به کاشت بذر در ملک غیر کرده باشد و صاحب ملک نیز مستحق دریافت اجرت‌المثل زمین است؛ بنابراین در فرض سؤال نیز چنانچه فردی اراضی ملی را عدواناً تصرف نموده و به هزینه خود در آن اراضی اقدام به کاشت بذر کند، مالک محصول است و تبدیل عین محصول یا وجه حاصل از آن به مال دیگر از جمله به نحوی که در استعلام آمده است پولشویی محسوب نمی‌شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۰۹

۷/۱۴۰۲/۲۹۹

شماره پرونده: ۲۹۹-۱۰۸-۱۴۰۲ع

استعلام:

به استحضار می‌رساند بخش قابل توجهی از پرونده‌های شوراهای حل اختلاف، مطالبه دستمزد ساعات و ایام کار از سوی خواهان (کارگر) می‌باشد؛ از آنجا که در خصوص صلاحیت رسیدگی به این‌گونه پرونده‌ها در مراجع اداری رسیدگی‌کننده به اختلافات کارگر و کارفرما و شوراهای حل اختلاف (با لحاظ نصاب آن شوراهای) اختلاف نظر است و برخی معتقدند هرگاه به کارگیری کارگر در محیط کارگاهی باشد، از صلاحیت مراجع قضایی خارج است، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- آیا رسیدگی به اختلافات راجع به رابطه کارگری و کارفرمایی در صلاحیت هیأت‌های تشخیص و حل اختلاف کارگر و کارفرما است؟ به عنوان مثال، اگر فردی برای کندن باغچه منزل، بارکردن اثاثیه منزل به خودروی حمل‌کننده اثاثیه، گچ‌کاری ساختمان، چیدن محصول و نظایر آن در مقابل حق‌السعی به کارگرفته شود، آیا رسیدگی به اختلافات این فرد و کارفرما در صلاحیت هیأت‌های تشخیص و حل اختلاف کارگر و کارفرما است؟

۲- با توجه به اینکه جهت صدق رابطه کارگری و کارفرمایی توافق کتبی الزامی نیست، کدام یک از اختلافات کارگر و کارفرما از اجرای مقررات قانون کار یا قرارداد کار ناشی می‌شود و در صلاحیت محاکم حقوقی و یا شوراهای حل اختلاف نیست؟

۳- با عنایت به این‌که در تمام پرونده‌های راجع به روابط کارگر و کارفرما؛ اعم از آنکه (مشمول قانون کار باشد و یا چنین نباشد)، در صورت وقوع حادثه در حین کار و مصدوم شدن کارگر، جهت بررسی مقصر و میزان تقصیر کارفرما با اداره کار مکاتبه و بازرسی اداره کار در این خصوص اظهار نظر می‌کند، آیا رویه‌ای مطابق قانون است؟

پاسخ:

۱ و ۲- مستفاد از ماده ۱۵۷ قانون کار مصوب ۱۳۶۹، هرگونه اختلاف فردی بین کارفرما و کارگر یا کارآموز که ناشی از اجرای این قانون و سایر مقررات کار، قرارداد کارآموزی، موافقت‌نامه‌های کارگاهی یا پیمان‌های دسته‌جمعی کار باشد، در مراجع حل اختلاف موضوع این قانون رسیدگی می‌شود؛ بنابراین و با لحاظ مواد ۲، ۳، ۷ و ۱۸۸ قانون یادشده، در صورت وجود قرارداد کار؛ اعم از کتبی یا شفاهی؛ موقت یا غیر موقت و یا کار معین

بین طرفین اختلاف (کارفرما و کارگر) و شمول قانون کار نسبت به آنها و راجع بودن اختلاف به قرارداد کار و قوانین و مقررات کار، رسیدگی به اختلاف در صلاحیت مراجع حل اختلاف کار موضوع فصل نهم قانون کار مصوب ۱۳۶۹ است و برای رسیدگی به این اختلافات، شورای حل اختلاف فاقد صلاحیت ذاتی می‌باشد؛ هر چند داخل در نصاب موضوع بند «الف» ماده ۹ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴ باشد.

۳- با توجه به بند «ه» ماده ۹۶ و ماده ۱۰۱ قانون کار مصوب ۱۳۶۹، وظیفه بازرسان کار رسیدگی به حوادث ناشی از کار در کارگاه‌های مشمول قانون کار و ارائه گزارش در این خصوص به مراجع ذیربط قضایی است و بر این اساس ارجاع و تقاضای اظهار نظر پیرامون حوادثی که خارج از شمول این قانون است به بازرسان کار، فاقد وجاهت قانونی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۴

۷/۱۴۰۲/۲۹۶

شماره پرونده: ۱۶۸-۲۹۶-۱۴۰۲ کی

استعلام:

مطابق ماده ۴۳۲ قانونی آیین دادرسی کیفری «هرگاه تقاضای تجدیدنظر یا فرجام، خارج از مهلت مقرر تقدیم شود و درخواست کننده عذر موجهی عنوان کند، دادگاه صادر کننده رأی ابتدا به عذر رسیدگی می نماید و در صورت موجه شناختن آن، قرار قبولی درخواست و در غیر این صورت قرار رد آن را صادر می کند. جهات عذر موجه همان است که در ماده ۲۷۸ این قانون مقرر شده است. حال سؤال اینجاست که پرونده ای در دادگاه تجدیدنظر مطرح و متهم خارج از فرجه مقرر قانونی مراتب تجدید نظرخواهی خود را اعلام و صرفاً ادعای بیماری بدون ارائه هرگونه مدرکی نموده است. آیا در این فرض می بایست پرونده جهت بررسی عذر یا ادعا و صدور قرار قبولی یا صدور قرار رد تجدید نظرخواهی به دادگاه بدوی اعاده گردد یا اینکه دادگاه تجدید نظر به لحاظ عدم ارائه عذر موجه و صرفاً ادعای مطرح شده، مجاز به صدور قرار رد تجدید نظرخواهی می باشد؟

پاسخ:

با عنایت به صراحت و اطلاق ماده ۴۳۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ صدور قرار رد درخواست تجدیدنظر یا فرجام خواهی که خارج از مهلت مقرر قانونی با اعلام عذر موجه تقدیم شده است با دادگاه صادر کننده رأی است؛ اعم از این که متقاضی تجدیدنظر برای اعلام عذر موجه خود دلیل مثبت عذر ارائه کند یا خیر؛ به عبارت دیگر «اطلاق» ماده ۴۳۲ قانون پیش گفته هر دو فرض ارائه یا عدم ارائه دلیل مثبت عذر تجدیدنظرخواهی خارج از مهلت مقرر قانونی را شامل می شود و بر همین اساس است که حسب مورد دادگاه قرار قبولی درخواست (در فرض ارائه دلیل مثبت عذر و موجه شناختن آن) یا قرار رد درخواست (در فرض عدم ارائه دلیل مثبت عذر موجه) مطابق قسمت اخیر ماده مذکور صادر می کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۰۱

۷/۱۴۰۲/۲۹۴

شماره پرونده: ۲۹۴-۱۸۶-۱۴۰۲ ک

استعلام:

فردی به اتهام کلاهبرداری به حبس و جزای نقدی و رد مال محکوم می‌گردد که بخشی از رد مال استرداد چهار فقره چک می‌باشد. محکوم‌علیه ضمن پرداخت محکوم‌به، در مورد استرداد چهار فقره چک، دو فقره آن را مسترد و دو فقره دیگر را اعلام نموده به دیگران منتقل کرده که در ۱۸/۱۰/۱۴۰۱ اجرای احکام به بانک دستور عدم پرداخت وجه چک‌ها و عدم اعتبار آن را اعلام می‌نماید؛ ولی شاکی در مورد چک‌ها اعلام رضایت نکرده است. حال با توجه به بخشنامه عفو ۲۲ بهمن ۱۴۰۱ و این که یکی از شرایط استفاده از آن نداشتن شاکی یا مدعی خصوصی یا جلب رضایت آنان و جبران ضرر و زیان تا آخر سال ۱۴۰۱ قید شده است (بند سه قسمت شرایط استفاده از عفو بخشنامه عفو بهمن ماه ۱۴۰۱)، آیا در صورتی که دیگر شرایط عفو شامل محکوم‌علیه گردد، با لحاظ عدم استرداد دو فقره چک و اعلام ناتوانی محکوم‌علیه از استرداد آن و دستور عدم پرداخت از سوی اجرای احکام می‌تواند مصداق جبران ضرر و زیان باشد و محکوم‌علیه را مشمول عفو بهمن ۱۴۰۱ دانست؟

پاسخ:

اصولاً برخورداری محکومین از عفو موضوع ماده ۹۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در هر مورد تابع شرایطی است که در دستورالعمل یا بخشنامه مربوطه تعیین و تصریح شده است و با ملاحظه بخشنامه و تاریخ آن و شرایط مقرر در بخشنامه، موارد مستثنی از عفو نیز مشخص می‌شود؛ تطبیق وضعیت محکوم با شرایط مندرج در بخشنامه یا دستورالعمل در هر مورد به عهده قاضی اجرای احکام است و مواردی که به نظر قاضی اجرای احکام بخشنامه مبهم است، باید از اداره کل سبج کیفری و عفو و بخشودگی استعلام شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۳۱

۷/۱۴۰۲/۲۹۱

شماره پرونده: ۲۹۱-۹۸-۱۴۰۲ح

استعلام:

اغلب در قراردادهای الکترونیکی و کالت، وکلای دادگستری مبلغ نقدی دریافتی حق الوکاله را بسیار کمتر از مبلغ قرارداد قید می‌کنند؛ به عنوان مثال در دعاوی غیر مالی مانند تخلیه که سقف حق الوکاله مبلغ سی میلیون است، مبلغ حق الوکاله را سی میلیون تومان و مبلغ دریافتی را یک میلیون تومان اعلام می‌کنند. در همین خصوص خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

- ۱- آیا در چنین مواردی وکیل تنها مکلف به پرداخت و ابطال تمبر مالیاتی به مبلغ یک میلیون تومان دریافتی است یا مکلف است تمبر مالیاتی حداقل به اندازه مبلغ قرارداد (سی میلیون تومان) را ابطال کند؟
- ۲- اگر خواسته وکیل یا خواهان در دادخواست، مطالبه خسارات دادرسی اعم از حق الوکاله وکیل باشد، آیا شورای حل اختلاف مکلف است صرف نظر از مبلغ حق الوکاله وکیل که افزون بر صلاحیت نسبی شورا است، به عنوان خسارات دادرسی به این دعوا رسیدگی کند یا با لحاظ مبلغ آن باید با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را نزد دادگاه ارسال کند؟ در صورت تکلیف شورای حل اختلاف به اتخاذ تصمیم در خصوص حق الوکاله به عنوان خسارات دادرسی، آیا شورا مکلف است راجع به حق الوکاله به مبلغ سی میلیون تومان اتخاذ تصمیم کند یا مبلغ علی الحساب (یک میلیون تومان) پرداختی؟

پاسخ:

۱ و ۲) اولاً، در مورد مطالبه خسارت اعم از اینکه مطالبه وجه چک باشد یا دیگر مطالبات مالی، در هر حال مناط صلاحیت شورای حل اختلاف اصل خواسته است و چنانچه خسارت تأخیر تأدیه مورد مطالبه و دیگر متفرعات دعوا، زاید بر صلاحیت شورا باشد، تأثیری در صلاحیت شورای حل اختلاف ندارد.

ثانیاً، با توجه به اینکه در فرض سؤال با قبول وکالت و انجام آن توسط وکیل، ذمه موکل در مقابل وکیل نسبت به حق الوکاله مشغول می‌شود؛ اعلام وکیل مبنی بر عدم وصول تمام یا بخشی از حق الوکاله مندرج در قرارداد تا پیش از صدور رأی، مانع از محاسبه آن به عنوان خسارات دادرسی موضوع ماده ۵۱۹ قانون آیین دادرسی

دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ نخواهد بود. بنا به مراتب فوق، در فرض سؤال صدور حکم به محکومیت خوانده به پرداخت حق‌الوکاله با منع قانونی مواجه نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۲

۷/۱۴۰۲/۲۸۵

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۱۲۷-۲۸۵ ح

استعلام:

در دعوی مطالبه خسارت ناشی از اجرای دستور موقت موضوع ماده ۳۲۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، آیا می‌توان با اخذ ملاک از ماده ۱۲۰ همین قانون بر این عقیده بود که دعوا باید در همان شعبه صادرکننده دستور موقت رسیدگی شود و یا آنکه رسیدگی در دیگر شعب دادگاه نیز بلامانع است؟

پاسخ:

حکم مقرر در ماده ۱۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، اختصاص به مطالبه خسارت ناشی از اجرای قرار تامین خواسته دارد و به لحاظ استثنایی بودن این شیوه رسیدگی و عدم تصریح به آن در خصوص مطالبه خسارت ناشی از اجرای قرار دستور موقت موضوع ماده ۳۲۳ این قانون، قابل تسری به دعوی اخیرالذکر نمی‌باشد. دعوی یادشده تابع عمومات حاکم؛ از جمله از حیث اقامه دعوا با تقدیم دادخواست و ارجاع به شعبه واجد صلاحیت به انتخاب مقام صالح می‌باشد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۴

۷/۱۴۰۲/۲۸۴

شماره پرونده: ۲۸۴-۱/۳-۱۴۰۲ ح

استعلام:

مالک رسمی یک واحد آپارتمان، ملک خود را به عنوان وثیقه جهت آزادی محکوم علیه پرونده اجرایی (محکومیت مالی) به اجرای احکام مدنی معرفی کرده و «قرار قبولی وثیقه» صادر شده است. به سبب ناتوانی وثیقه گذار از معرفی محکوم علیه، دستور ضبط وثیقه (استیفای محکوم به از محل وثیقه) توسط قاضی اجرای احکام مدنی صادر و برای مزایده مال مورد وثیقه تعیین وقت شده است؛ اما شخص ثالثی با ارائه مبایعه نامه ای عادی، مدعی مالکیت مال مورد وثیقه بوده و با عنوان «اعتراض ثالث اجرایی»، توقف عملیات اجرایی و رفع توقیف از ملک را درخواست کرده است. با فرض اصالت مبایعه نامه عادی و صحیح بودن ادعای خواهان، خواهشمند است به پرسش های زیر پاسخ دهید:

۱- با توجه به اینکه «اعتراض ثالث اجرایی» برای مواردی است که مالی به عنوان مال متعلق به محکوم علیه به واحد اجرای احکام مدنی معرفی می شود و در فرض سؤال، مال مورد ادعا نه به عنوان مال متعلق به محکوم علیه و به عنوان «وثیقه» به واحد اجرای احکام مدنی معرفی شده است، آیا دعوی «اعتراض ثالث اجرایی» قابل استماع است؟

۲- با توجه به صدور دستور ضبط مال مورد وثیقه، آیا ادعای خواهان در قالب «اعتراض ثالث اجرایی» قابل بررسی است یا آنکه باید «اعلام بطلان قرار قبولی وثیقه» را خواستار شود؟

۳- راهکار پیشنهادی برای احقاق حق خواهان چیست؛ دعوا در چه قالبی باید مطرح شود؟

پاسخ:

۱، ۲ و ۳- در فرض سؤال که در اجرای تبصره یک ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی مصوب ۱۳۹۴، قرار قبولی وثیقه صادر و محکوم علیه تا روشن شدن وضعیت اعسار آزاد شده و به سبب رد دعوی اعسار و ناتوانی وثیقه گذار از معرفی محکوم علیه دستور ضبط وثیقه و استیفای محکوم به از محل وثیقه صادر شده و شخص ثالثی به استناد بیع نامه عادی و ادعای مالکیت بر ملک مورد وثیقه، دعوی اعتراض ثالث اجرایی مطرح کرده است؛ اولاً، برخلاف آنچه در فرض استعلام آمده است در اجرای تبصره یک ماده ۳ قانون نحوه اجرای

محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، وثیقه ضبط نمی‌شود و صرفاً دستور وصول و استیفای محکوم‌به و هزینه‌های اجرایی از محل آن صادر می‌شود.

ثانیاً، اعتراض ثالث اجرایی و ادعای مالکیت وی نسبت به مال مورد وثیقه به استناد سند عادی وفق ماده ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ قابل استماع است؛ زیرا در هر حال اعتراض ناظر بر توقیف مال و استیفای محکوم‌به و هزینه‌های اجرایی از محل وجه حاصل از مزایده است و مشمول عموم ماده یادشده است. ثالثاً، با عنایت به مراتب پیش‌گفته، در فرض سؤال نیازی به دعوا یا خواسته اعلام بطلان قرار قبولی وثیقه و یا ابطال آن نیست و در صورت پذیرش دعوای اعتراض ثالث اجرایی، عملیات و اقدامات صورت گرفته اعاده می‌شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۰

۷/۱۴۰۲/۲۸۱

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۲۶-۲۸۱ ح

استعلام:

آیا در خصوص رأی داوری که به آن اعتراض نشده و قطعیت یافته است، می‌توان محکوم‌علیه این رأی را در اجرای ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ بازداشت کرد؟

پاسخ:

اولاً، مطابق مواد ۴۸۸ و ۴۹۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و ماده ۳۵ قانون داوری تجاری بین‌المللی مصوب ۱۳۷۶، اجرای آرای داوری به وسیله اجرای احکام دادگاه‌ها به عمل می‌آید؛ بنابراین، با عنایت به اینکه وفق ماده ۲۷ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، آرای مدنی مراجعی که به موجب قانون، اجرای آنها بر عهده اجرای احکام مدنی دادگستری است، مقررات این قانون در مورد آن مجری است، آرای داوری مشمول این قانون؛ از جمله ماده ۳ آن می‌باشد و دادگاه صادرکننده اجراییه به عنوان مرجع اجراکننده آن مطابق مواد ۲ و ۳ این قانون، دستور بازداشت محکوم‌علیه را صادر می‌کند. ثانیاً، ملاک درخواست اجرای رأی داور و اعمال ماده ۳ قانون صدرالذکر، قطعیت رأی داور است؛ هرچند نسبت به آن اعتراض نشده باشد و به سبب سپری شدن مهلت قانونی اعتراض (مندرج در ماده ۴۹۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹) رأی داور قطعیت یافته باشد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۴

۷/۱۴۰۲/۲۷۹

شماره پرونده: ۱۸۶/۱-۲۷۹-۱۴۰۲ ک

استعلام:

آیا در محاسبه حد نصاب قانونی تحمل مجازات جهت اعمال نهادهای ارفاقی (نظیر حکم مقرر در مواد ۶۲، ۴۶ و ۵۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و تبصره ۴ ماده ۵۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و تبصره ماده ۴۵ الحاقی ۱۳۹۷ به قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۶۷ با اصلاحات و الحاقات بعدی)، میزان مجازات مشمول عفو لحاظ می‌شود و یا باقیمانده مجازات پس از اعمال عفو؟

پاسخ:

۱) واژه (یا کلمه) «مجازات» که در عبارت‌های «... پس از گذراندن یک چهارم مجازات مدت حبس ...» و «پس از تحمل یک سوم مجازات ...» و «... پس از تحمل نصف و در سایر موارد پس از تحمل یک سوم مدت مجازات ...» که به ترتیب در تبصره الحاقی ۱۳۹۹ به ماده ۶۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و نیز قسمت آخر ماده ۴۶ و ماده ۵۸ این قانون و همچنین در عبارت «پس از تحمل یک سوم میزان مجازات ...» در تبصره ۴ ماده ۵۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ بکار رفته است، «مطلق» می‌باشد و مجازاتی را که محکوم باید تحمل کند در بر می‌گیرد و در هیچکدام از این عبارات، تصریحی مبنی بر اینکه فرد باید نصف یا یک سوم یا یک چهارم مجازات مقرر در حکم را تحمل نماید، وجود ندارد و این که در مقام تردید باید نصوص کیفری را به نفع محکوم تفسیر کرد لذا در مواردی که به لحاظ شمول عفو، مجازات تقلیل می‌یابد، ملاک محاسبه یک سوم یا یک چهارم یا یک دوم مجازات، جهت اعمال نهادهای ارفاقی و بهره‌مندی محکوم از این نهادها همان مجازات تقلیل یافته پس از عفو می‌باشد.

۲) در جرایم موضوع تبصره ماده واحده الحاقی به قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۹۶/۷/۱۲، ملاک محرومیت محکوم از برخورداری از تعلیق اجرای مجازات و آزادی مشروط و دیگر نهادهای ارفاقی، با لحاظ استثنای مذکور در این تبصره، صدور حکم به حداقل مجازات قانونی است؛ بنابراین ملاک، مجازات مندرج در دادنامه است؛ نه مجازات قانونی جرم و اعمال مقررات ماده ۹۶ قانون مجازات اسلامی که ناظر به عفو یا تخفیف مجازات تعیین شده محکومان است، تأثیری در قضیه ندارد؛ هرچند مجازات پس از اعمال عفو یا تخفیف مجازات

محکوم معادل حداقل مجازات قانونی یا کمتر از آن شود. چنین تفسیری مطابق اصول حقوق جزا و تفسیر به نفع محکوم است. به عبارت دیگر، چنانچه دادگاه حکم به مجازات بیش از حداقل قانونی صادر کند، اعمال عفو ماده ۹۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ موجب سلب امکان تعلیق اجرای بخشی از مجازات مطابق قسمت اخیر تبصره صدرالذکر نیست. آرای وحدت رویه شماره ۸۷۳ و ۸۲۶ دیوان عالی کشور که در اعمال آثار عفو خصوصی بر تخفیف مجازات و اعمال نهادهای ارفاقی ملاک را محکومیت (مجازات) قابل اجرا پس از عفو می‌داند مؤید این استنباط است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۴

۷/۱۴۰۲/۲۷۸

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۱۱-۲۷۸ ح

استعلام:

در پرونده‌ای زوجه به طرفیت ورثه زوج دعوای مطالبه مهریه از ماترک را مطرح کرده است. زوج در سال ۱۳۹۸ فوت کرده و دیه وی حسب مدارک پرونده توسط یکی از ورثه (پدر متوفی) دریافت شده است. آیا محکوم‌علیه مذکور صرفاً معادل همان مالی که از ترکه قبول و دریافت کرده است، باید پاسخگو باشد و یا با توجه به اینکه حسب ادعای محکوم‌لها، مبلغ دیه متوفی در سال ۱۳۹۸ کفاف کل مهریه را می‌نموده، دین باید وفق شاخص بانک مرکزی معادل‌سازی و مشخص شود میزان دیه دریافتی در آن سال معادل چند سکه بهار آزادی بوده است و محکوم‌علیه بر این اساس مهریه را بپردازد؟

پاسخ:

در فرض سؤال که دیه زوج متوفی بر خلاف الزامات قانونی حاکم، پیش از ادای محکومیت مالی وی به پرداخت مهریه زوجه بین وراثت تقسیم شده است، ورثه زوج به نسبت سهم‌الارث خود از ترکه متوفی موظف به تأدیه سکه به محکوم‌لها (زوجه) هستند و در صورت امتناع از اجرای حکم و عدم دسترسی به مسکوکات طلا نزد ایشان، معادل قیمت سکه‌ها به قیمت زمان اداء به نسبت سهم هر یک از آنان از ماترک محاسبه و وصول می‌شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۲

۷/۱۴۰۲/۲۷۶

شماره پرونده: ۱۸۶/۱-۲۷۶-۱۴۰۲ کی

استعلام:

انگشت کوچک از یک دست و انگشت شست دست دیگر یک فرد قطع شده است که دیه هریک آنها برابر نص قانون معین است (دیه مقدر)؛ اما در گواهی پزشکی قانونی برای محدودیت ایجاد شده برای آن دست که انگشت شست قطع شده، درصدی ارزش تعیین گردیده و نهایتاً مورد حکم قرار گرفته است. آیا چنین ارشی از وجاهت قانونی برخوردار می‌باشد؟

پاسخ:

الف- در مواردی که یک عضو دارای دیه مقدر و منفعت آن دارای ارزش باشد، ارزش منفعت نمی‌تواند بیشتر از دیه از بین رفتن آن عضو باشد؛ زیرا مطابق ماده ۴۴۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ دادگاه در تعیین ارزش باید دیه مقدر را در نظر بگیرد و طبق ماده ۵۴۸ قانون یادشده در اعضا و منافع مقدار ارزش یک جنایت، بیش از دیه مقدر برای آن عضو یا منفعت نیست و برابر ماده ۵۶۲ همین قانون «میزان ارزش جنایت وارده بر اعضا و منافع زن نباید بیش از دیه اعضا و منافع او باشد». حتی در جایی که در کنار دیه، بحث مهرالمثل (که در حکم ارزش است) مطرح شود، بر اساس تبصره ماده ۵۷۷ قانون یادشده میزان آن نباید از دیه کامل بیشتر شود. بنابراین ممنوعیت افزایش منفعت از دیه مقدر امری است که مورد پذیرش قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ قرار گرفته است. البته تساوی ارزش با دیه کامل در برخی از منافع را که دارای نقش منحصر به فرد در بدن انسان است، می‌توان از ملاک ماده ۵۶۳ قانون مذکور استنباط کرد؛ مثل ارزش از بین بردن کامل حس چشایی که مطابق ماده ۶۹۵ به آن ارزش تعلق می‌گیرد.

ب- در مورد قطع انگشت شست دست که موجب محدودیت عملکرد دست نیز شده است، نمی‌توان حکم به ارزش کاهش عملکرد دست به عنوان ارزش منفعت داد؛ زیرا صرف نظر از اینکه ارزش در هیچ شرایطی نمی‌تواند از دیه مقدر بیشتر باشد، نباید بین مفهوم «منفعت» و «عملکرد» عضو خلط ایجاد شود. هرچند در قانون، فقه و سایر منابع تعریفی از منفعت و عملکرد وجود ندارد؛ اما با توجه به برخی از مواد قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ می‌توان حوزه مفهومی هر یک از آنها را مشخص کرد. به این بیان که عناوین مطرح شده در مبحث اول تا ششم

از فصل پنجم از بخش دوم کتاب چهارم قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و همچنین مصادیق مندرج در مبحث هفتم این قانون نشان می‌دهد که منفعت، چیزی غیر از عملکرد یک عضو و حتی عملکرد یک منفعت است و طبیعی است که هر عضو یا منفعت دارای کارکردی برای خود عضو یا کل بدن انسان است. رابطه بین عضو و منفعت در ماده ۵۴۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ تبیین شده است که عضو یا مقوم منفعت است و یا مؤثر در تقویت یا تسهیل آن. در صورت نخست در صورتی که جنایت بر عضو منجر به زوال یا اختلال منفعت گردد تنها دیه بیشتر ثابت است (مثل شکستن سر و زوال عقل موضوع صدر ماده ۵۴۶ یا مفاد مواد ۶۷۸ و ۶۸۵ و ۶۹۴ قانون یاد شده) و در صورت دوم هر کدام دیه جدا دارد (مثل صدر ماده ۶۹۲). بنابراین عملکرد یک عضو یا منفعت را نباید با خود منفعت اشتباه گرفت. در مقررات فقهی - قانونی موردی برای ارش پذیری عملکرد یک عضو یا منفعت جدای از دیه یا ارش عضو یا منفعت پیش‌بینی نشده است. لذا در قطع انگشت شست بدون توجه به میزان عملکرد آن صرفاً دیه مقدر (یک‌دهم دیه کامل) پرداخت می‌شود. اینکه به نظر برخی از فقها دیه انگشت شست یک‌سوم دیه دست است، دلیل یا مؤیدی بر تجویز منفعت جداگانه برای قطع انگشت شست در قالب نقص عملکرد دست یا مابه‌التفاوت ارش اختلال عملکرد دست از دیه قطع انگشت نیست؛ زیرا با تصریح ماده ۶۴۱ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ (مطابق مسأله ۱ از دیه اصابع تحریرالوسیله، جلد ۲، ص ۵۸۰) مجوزی برای رجوع به نظر مخالف در فقه نیست.

روح اله رئیسی

معاون اداره کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۲۲

۷/۱۴۰۱/۲۷۲

شماره پرونده: ۲۷۲-۹۱-۱۴۰۲ع

استعلام:

در تبصره ۳ ماده ۱ قانون راجع به منع مداخله وزراء و نمایندگان مجلسین و کارمندان در معاملات دولتی مصوب ۱۳۳۷ در مقام احصاء معاملات ممنوعه موضوع این قانون، به صراحت در خصوص قراردادهای هنری (قراردادهای ناظر بر تهیه و ساخت برنامه‌های هنری) حکمی ندارد؛ هرچند با توجه به فلسفه وضع این قانون که جلوگیری از فساد در معاملات دولتی است و به اقتضای تفسیر منطقی (غائی) نباید بین قراردادهای مزبور با قراردادهای مصرح در تبصره فوق تمایزی وجود داشته باشد. خواهشمند است در خصوص شمول یا عدم شمول تبصره فوق بر قراردادهای هنری، اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

شمول یا عدم شمول قانون راجع به منع مداخله وزراء و نمایندگان مجلسین و کارمندان در معاملات دولتی مصوب ۱۳۳۷، بر قراردادهای هنری (قراردادهای ناظر بر تهیه و ساخت برنامه‌های هنری) دائر مدار نوع قرارداد و نه موضوع آن است. بنابراین در فرض سؤال، تشخیص اینکه قرارداد جنبه علمی پژوهشی دارد و در زمره استثنائات این قانون قرار می‌گیرد یا فاقد چنین جنبه‌ای است و مشمول حکم مقرر در تبصره ۳ ماده یک قانون است، با لحاظ موضوع و عناصر مؤثر در توصیف قرارداد، بر عهده مرجع رسیدگی کننده است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۰۹

۷/۱۴۰۲/۲۶۶

شماره پرونده: ۲۶۶-۱/۳-۱۴۰۲ ح

استعلام:

با توجه به بند «و» تبصره ۱۰ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲ در مورد اجرای حکم علیه دولت، آیا قسمت اخیر این بند مبنی بر این که اجرای احکام در صورت استنکاف محکوم علیه (دستگاه دولتی)، مبادرت به توقیف وجه می کند، از باب تأکید است و دیگر طرق اجرای حکم مانند توقیف اموال منقول دستگاه دولتی به قوت خود باقی است و یا آنکه این مقرر ناسخ قواعد عام توقیف اموال دولت و اجرای حکم است و به عبارت بهتر دیگر اموال دولت (محکوم علیه) قابل توقیف و فروش نیست؟

پاسخ:

اولاً، به موجب بند «و» تبصره ۱۰ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲، بند «ج» ماده ۲۴ قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت (۲) مصوب ۱۳۹۳، مبنی بر مهلت سه ماهه سازمان برنامه و بودجه جهت پرداخت محکوم به، نسخ شده است. به این ترتیب، از تاریخ لازم الاجرا شدن قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲ (منتشره در تاریخ ۲۸/۱۲/۱۴۰۱ در روزنامه رسمی کشور) دستگاه های اجرایی محکوم علیه موظفند در موعد مقرر در قانون نحوه پرداخت محکوم به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ محکوم به را پرداخت کنند؛ در غیر این صورت و پس از سپری شدن مهلت مندرج در این قانون، مرجع قضایی مطابق عموماً اجرای احکام مدنی مبادرت به توقیف حساب بانکی و یا دیگر اموال دستگاه اجرایی محکوم علیه و وصول محکوم به می نماید.

ثانیاً، توقیف حساب بانکی دستگاه اجرایی مذکور در بند «و» تبصره ۱۰ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲، از باب تأکید و در مقام بیان امکان برداشت و توقیف حساب بانکی از سوی مرجع قضایی و پرداخت مستقیم به محکوم له و نسخ و اصلاح شیوه غیرمستقیم موضوع بند «ج» ماده ۲۴ قانون صدرالذکر است و بر این اساس، توقیف دیگر اموال محکوم علیه مشمول عموماً اجرای احکام مدنی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۰۹

۷/۱۴۰۲/۲۶۳

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۸۸-۲۶۳ ح

استعلام:

در خصوص خسارت تأخیر تأدیه چک و دیگر وجوه موضوع اسناد عادی، آیا محاسبه تورم باید به صورت ماهیانه صورت گیرد و یا سالیانه؟

پاسخ:

اولاً، بانک مرکزی شاخص کل بهای کالاها و خدمات مصرفی در مناطق شهری ایران را در قالب یک جدول مشتمل بر سه ستون اعلام می‌دارد. در ستون اول سال مربوط و در ستون وسط ماه‌های دوازده‌گانه هر سال و در ستون سوم نیز عنوان متوسط سال درج شده است.

نرخ تورم اعلامی در این جدول بدین قرار است که به صورت عمودی نسبت به ماه مشابه از سال قبل و به صورت افقی در مقایسه با ماه قبل درج شده است؛ به عنوان مثال، نرخ تورم ماه‌های فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۱ به ترتیب ۱/۴۹۵ و ۴/۵۲۰ درج شده است. رقم ۴/۵۲۰ اعلامی برای اردیبهشت ماه این سال در مقایسه با فروردین ماه همان سال، ۳/۲۵ و در مقایسه با شاخص اردیبهشت ماه سال ۱۴۰۰ که در جدول یادشده رقم ۰/۳۸۲ درج شده است، معادل ۴/۱۳۸ افزایش یافته است. بر این اساس، تورم سالانه اردیبهشت سال ۱۴۰۰ تا اردیبهشت سال ۱۴۰۱ معادل ۴/۱۳۸ است و مقصود از تورم سالانه مندرج در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ نیز محاسبه آن بر همین مبنا می‌باشد و نه متوسط تورم هر سال نسبت به سال قبل.

ثانیاً، با توجه به مراتب فوق، تورم سالانه هر ماه از سال نسبت به ماه مشابه در سال قبل در جدول یادشده درج شده و خسارت تأخیر تأدیه بر اساس فرمول زیر محاسبه می‌شود:

ارزش ریالی دین در زمان تأدیه = مبلغ ریالی اصل دین × عدد شاخص در زمان تأدیه دین

عدد شاخص در تاریخ اولیه برای ادای دین

ثالثاً، هر چند خسارت تأخیر تأدیه چک و شرایط آن مشمول حکم مقرر در تبصره الحاقی به ماده ۲ قانون صدور چک مصوب ۱۳۷۶ و ماده واحده قانون استفساریه این تبصره مصوب ۱۳۷۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام و رأی

وحدت رویه شماره ۸۱۲ مورخ ۱/۴/۱۴۰۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور است؛ اما از حیث ماهیت خسارت کاهش ارزش پول با حکم مقرر در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ تفاوتی نمی‌کند؛ بنابراین در مورد چک نیز با توجه به اطلاق تبصره الحاقی به ماده ۲ یادشده، خسارت تأخیر تأدیه از تاریخ سررسید چک تعلق می‌گیرد و به مانند سایر دیون و دیگر خسارات تأخیر تأدیه، در چک نیز تغییر فاحش شاخص سالانه به شرح مذکور در بند اولاً ملاک است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۰

۷/۱۴۰۲/۲۵۸

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۳/۱-۲۵۸ ح

استعلام:

چنانچه پس از تقسیط محکوم‌به، محکوم‌علیه در مواعد تعیین‌شده در حکم اقساط را پرداخت (اقساط مهریه) کند، آیا کسر حقوق وی وفق ماده ۹۶ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ دارای وجاهت قانونی است؟

پاسخ:

مطابق تبصره یک ماده ۱۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، تقسیط محکوم‌به مانع از استیفای بخش اجرا نشده آن از سایر اموال محکوم‌علیه نیست و همچنین مطابق ماده ۹۸ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، توقیف حقوق و مزایای استخدامی مانع از این نیست که اگر مالی از محکوم‌علیه معرفی شود، برای استیفای محکوم‌به توقیف گردد؛ بنابراین صدور حکم اعسار مانع توقیف یک چهارم یا یک سوم حقوق و مزایای مستمر محکوم‌علیه نیست و در صورتی که یک چهارم یا یک سوم حقوق و مزایای ماهانه کمتر از مبلغ هر قسط است، به عنوان بخشی از هر قسط قابل محاسبه است و به این ترتیب وصول همزمان اقساط و کسر حقوق با رعایت ماده ۹۶ قانون اخیرالذکر امکان‌پذیر است. همچنین چنانچه یک چهارم حقوق و مزایای محکوم‌علیه بیشتر از مبلغ یا ارزش هر قسط از محکوم‌به باشد، با رعایت ماده ۹۶ قانون یادشده، توقیف مازاد مبلغ یا ارزش هر قسط تا یک چهارم از حقوق و مزایای محکوم‌علیه بلامانع است. ضمناً تبصره ماده ۹ آیین‌نامه نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۹/۶/۱۸ رئیس محترم قوه قضاییه، به معنای منع کسر از حقوق و مزایای محکوم‌علیه وفق ماده ۹۶ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ پس از صدور حکم تقسیط نیست و صرفاً در مقام بیان آن است که دادگاه در صدور حکم تقسیط و تعیین اقساط، کسر حقوق محکوم‌علیه در اجرای ماده اخیرالذکر را باید مد نظر قرار دهد تا موجب عسر و حرج وی نشود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۱۵

۷/۱۴۰۲/۲۴۷

شماره پرونده: ۲۴۷-۱-۳-۱۴۰۲ ح

استعلام:

در صورتی که حکم بر اعسار محکوم‌علیه و تقسیط محکوم‌به (وجه نقد یا مسکوکات طلا) صادر شده و محکوم‌علیه دارای حقوق مستمر باشد، آیا محکوم‌له می‌تواند با انصراف از دریافت اقساط، صرفاً حسب مورد مبادرت به توقیف و دریافت یک سوم و یا یک چهارم حقوق و مزایای مستمر محکوم‌علیه نماید؟

پاسخ:

در فرض سؤال که پس از صدور حکم اعسار محکوم‌علیه و تقسیط محکوم‌به، محکوم‌له اعلام کرده است از دریافت اقساط صرف‌نظر می‌کند و صرفاً کسر یک سوم یا یک چهارم از حقوق و مزایای محکوم‌علیه را درخواست کرده است، نظر به این که محکوم‌له در دریافت اقساط ذی‌نفع است، وفق ماده ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، اجرای احکام با توجه به درخواست وی، وصول اقساط را متوقف می‌کند و از آن‌جا که درخواست کسر یک سوم یا یک چهارم حقوق و مزایای محکوم‌علیه وفق ماده ۹۶ این قانون موجه و قانونی است، این میزان از حقوق و مزایای محکوم‌علیه به دستور دادرس اجرای احکام مدنی کسر می‌شود و رضایت محکوم‌علیه در این خصوص لازم نیست.

شایسته ذکر است در حالتی که محکوم‌علیه دارای حقوق و مزایا است، حسب مورد یک سوم یا یک چهارم حقوق و مزایای وی کسر می‌شود و صدور حکم بر اعسار کلی او و یا تقسیط به مبلغی کمتر از میزانی که حقوق و مزایا قابل توقیف است، فاقد وجاهت قانونی است؛ زیرا توقیف یک سوم یا یک چهارم حقوق و مزایای محکوم‌علیه قانوناً بلامانع و در این حد ملائت وی مسلم است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۵

۷/۱۴۰۲/۲۴۳

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۱۲۷-۲۴۳ ح

استعلام:

آیا می‌توان فایل الکترونیکی حاوی شناسه یکتا صادره برای اشخاص حقیقی و حقوقی متقاضی مجوز کسب و کار را در زمان صدور قرار قبولی کفالت و به عنوان ملاک احراز ملائت و اعتبار کفیل به رسمیت شناخت و آیا می‌توان در این خصوص بخشنامه لازم را خطاب به مراجع قضایی صادر کرد؟

پاسخ:

با عنایت به پیش‌بینی صدور شناسه یکتا به صورت برخط برای اشخاص حقیقی و حقوقی متقاضی مجوز کسب و کار به موجب ماده ۷ مکرر قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل چهل و چهارم (۴۴) قانون اساسی (الحاقی ۱۴۰۰) موضوع ماده یک قانون تسهیل صدور مجوزهای کسب و کار مصوب ۱۴۰۰ و حکم مقرر در تبصره ۶ این ماده و کافی دانستن ارائه شناسه یکتای مجوز صادره از سوی دارنده در مواجهه با استعلام مأموران دولتی، نظامی، انتظامی و ضابطان قضایی (دادگستری) و همچنین پیش‌بینی امکان استعلام شناسه یکتای صادره برای دارندگان مجوزها در درگاه ملی مجوزهای کشور برای عموم مردم به موجب تبصره ۷ همین ماده و نیز با لحاظ حکم مقرر در ماده ۶۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و به رسمیت شناختن صورت یا محتوای الکترونیکی اسناد و مدارک مورد نیاز در فرایند رسیدگی و همچنین با توجه به ماده ۶۵۲ همین قانون و بند یک جزء «ت» ماده ۳۸ قانون احکام دائمی برنامه‌های توسعه کشور مصوب ۱۳۹۵ و پیش‌بینی شبکه ملی عدالت به منظور توسعه الکترونیک اطلاعات و ارتباطات قوه قضاییه، در صورت فراهم شدن زیرساخت‌های لازم جهت استعلام شناسه یکتای صادره برای دارندگان مجوزهای کسب و کار و دریافت فایل الکترونیکی آن توسط مراجع قضایی عندالاقضاء از طریق شبکه یادشده، فایل مذکور جهت احراز ملائت و اعتبار دارنده مجوز که متقاضی کفالت از متهم یا محکوم است، کفایت می‌کند و صدور بخشنامه مرتبط با موضوع استعلام با رعایت قوانین و مقررات مربوط بلامانع است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۲۵

۷/۱۴۰۲/۲۲۵

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۹/۱-۲۲۵ ح

استعلام:

۱- چنانچه زوجه در دادگاه تمام مهریه خود را بذل و حکم طلاق دریافت کند؛ اما در مهلت مقرر صیغه طلاق را جاری نکند و اعتبار حکم به پایان رسد و پس از مدتی بار دیگر دعوی طلاق مطرح کند، آیا مجدد تمام یا بخشی از مهریه خود را بذل کند؟ و یا آنکه مهریه بذل شده و از عهده زوج ساقط شده است و زوجه در صورت ضرورت، باید مال دیگری را بذل کند؟ ۲- آیا بین موردی که زوجین توافق بر ادامه زندگی و عدم اجرای صیغه طلاق نموده باشند و فرضی که زوجه خود در خصوص ثبت و اجرای طلاق اقدام نکرده باشد، تفاوت است؟ ۳- چنانچه پاسخ این است که در اثر بذل مهریه، تعهد زوج به پرداخت مهریه ساقط شده است، آیا زوجه می‌تواند با اثبات اینکه به ما بذل رجوع کرده است، محق به دریافت مهریه شود؟ در صورتی که زوجه حق رجوع به ما بذل را اسقاط کرده باشد، پاسخ چیست؟

پاسخ:

۱، ۲ و ۳- در رسیدگی به دعوی زوجه به طرفیت زوج دائر بر طلاق، زوجه برای بذل مهریه یا دیگر حقوق مالی خود در قبال طلاق اعلام آمادگی کرده و این امر صرفاً پیشنهادی به دادگاه است و دادگاه پس از احراز موجب قانونی طلاق (حسب مورد مواد ۱۰۲۹، ۱۱۱۹، ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ قانون مدنی) حکم به طلاق صادر می‌کند و مادام که زوجه بر اساس حکم دادگاه و با رعایت تشریفات مقرر قانونی حکم طلاق را به اجرا نگذارد و صیغه طلاق جاری نشود، مهریه از عهده و ذمه زوج ساقط نمی‌شود و به عبارتی، تا پیش از اجرای صیغه طلاق خلع، اصولاً بذلی از سوی زوجه صورت نگرفته است تا مهریه یا دیگر حقوق مالی وی ساقط شود؛ بنابراین در فرض استعلام که پس از صدور حکم طلاق از سوی دادگاه، زوجه با انصراف از اجرای آن به زندگی مشترک بازگشته است، عقیده به اسقاط حقوق مالی زوجه فاقد وجاهت است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۱

۷/۱۴۰۲/۲۲۳

شماره پرونده: ۲۲۳-۸۳-۱۴۰۲ع

استعلام:

با عنایت به بند «م» تبصره ۸ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲ و با توجه به نظریه شماره ۵۹۰۸ شورای محترم نگهبان، آیا مبنای تشخیص احیای اراضی ملی همچنان سال ۱۳۴۱ است و یا آنکه با مصوبه صدرالذکر، ملاک سال ۱۳۶۵ می‌باشد؟

پاسخ:

عبارت مندرج در نظریه شماره ۵۹۰۸ مورخ ۱۳۷۳/۱/۲۱ فقهای محترم شورای نگهبان مبنی بر اینکه «منحصر دانستن مالکیت به موارد مذکور در بند ۲ خلاف موازین شرع است و هرگونه احیائی که تا تاریخ اسفند ۱۳۶۵ انجام شده نیز شرعاً موجب مالکیت است» صریح در آن است که شورای محترم نگهبان اسفند ماه ۱۳۶۵ را مبنا و تاریخ احیاء قلمداد کرده است؛ حکم مقرر در بند «م» تبصره ۸ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲ که کاشت زمین‌های کشاورزی مورد اختلاف کشاورزان با ادارات منابع طبیعی را با رعایت نظریه مذکور شورای نگهبان تا زمان تعیین تکلیف نهایی در شعب ویژه دادگستری موضوع تبصره یک ماده ۹ قانون افزایش بهره‌وری بخش کشاورزی و منابع طبیعی مصوب ۱۳۸۹ و در کارگروه (کمیته‌های) رفع تداخلات جهاد کشاورزی بلامانع اعلام کرده است، مؤید این دیدگاه است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۱

۷/۱۴۰۲/۲۲۰

شماره پرونده: ۲۲۰-۲۶-۱۴۰۲ ح

استعلام:

در پرونده‌هایی که محکوم‌علیه به پرداخت اصل وجه چک و خسارت تأخیر آن از سررسید چک یا هر مبدائی که از سوی دادگاه تعیین شده محکوم می‌شود و محکوم‌علیه بدون تقدیم دادخواست اعسار، بخشی از محکوم‌به را پرداخت می‌کند، خسارت تأخیر تأدیه چگونه محاسبه می‌شود؟ جهت تبیین بیشتر موضوع، مثال زیر مطرح می‌شود: محکوم‌علیه به پرداخت مبلغ ۱۰۳/۵۰۰/۰۰۰ تومان بابت اصل خواسته و خسارت تأخیر تأدیه آن از تاریخ ۱۴۰۰/۶/۳۱ محکوم شده و در تاریخ ۱۴۰۱/۵/۲۲ مبلغ ۶۳/۲۳۲/۰۶۱ تومان را پرداخت کرده است. در فروردین ماه ۱۴۰۲ محکوم‌له دریافت مابقی محکوم‌به را خواستار شده است. با توجه به شاخص کل بهای کالاها و خدمات مصرفی در مناطق شهری ایران اعلام شده از بانک مرکزی که بر اساس آن خسارت تأخیر تأدیه محاسبه می‌شود، اجرای احکام‌ها معمولاً دو روش زیر را اتخاذ می‌کنند:

روش نخست:

$$۰۰۰/۵۰۰/۱۰۳ \times (۸/۶۱۴) = ۰۵۵/۱۱۲/۱۴۶$$

(شاخص سررسید چک) ۵/۴۳۵

$$۰۵۵/۱۱۲/۱۴۶ - ۰۰۰/۵۰۰/۱۰۳ = ۰۵۵/۶۱۲/۴۲$$

از سررسید چک تا ۵/۱۴۰۱ تاریخ پرداخت بخشی از بدهی

$$۰۰۰/۵۰۰/۱۰۳ - ۰۶۱/۲۳۳/۶۳ = ۹۳۹/۲۶۶/۴۰$$

$$۹۳۹/۲۶۶/۴۰ \times ۹/۸۳۴ (۱/۱۴۰۲ مرکزی بانک اعلامی) = ۶۰۷/۶۸۲/۵۴$$

(شاخص تاریخ پرداخت بخشی از بدهی) ۸/۶۱۴

$$۶۰۷/۶۸۲/۵۴ - ۹۳۹/۲۶۶/۴۰ = ۶۶۸/۴۱۵/۱۴$$

خسارت تأخیر تأدیه بابت باقیمانده اصل

$$۰۵۵/۶۱۲/۴۲ + ۹۳۹/۲۶۶/۴۰ + ۶۶۸/۴۱۵/۱۴ = ۶۶۲/۲۹۴/۹۷$$

بدهی محکوم‌علیه تا شاخص ۱/۱۴۰۲ که تا کنون هنوز پرداخت نکرده است.

روش دوم:

$$۰۵۵/۱۱۲/۱۴۶ = (\text{شاخص تاریخ پرداخت بخشی از بدهی}) \times ۸/۶۱۴ \times ۱۰۳/۵۰۰/۰۰۰$$

(شاخص سررسید چک) ۵/۴۳۵

بدهی محکوم‌علیه تا تاریخ ۵/۱۴۰۱ مبلغ فوق است و می‌بایست بخش پرداخت شده را از این مبلغ کم کرد و مجدداً خسارت مبلغ باقیمانده را از تاریخ پرداخت تا زمان اجرای حکم محاسبه کرد.

$$۰۵۵/۱۱۲/۱۴۶ - ۰۶۱/۲۳۲/۶۳ = ۹۹۴/۸۷۸/۸۲$$

$$۹۹۴/۸۷۸/۸۲ \times ۹/۸۳۴ (۱/۱۴۰۲ \text{ شاخص}) = ۸۹۰/۵۹۴/۱۱۲$$

(شاخص تاریخ پرداخت بخشی از بدهی) ۸/۶۱۴

۸۸۹/۵۴۹/۱۱۲ مبلغ بدهی باقیمانده تا شاخص ۱/۱۴۰۲ که تا کنون پرداخت نکرده است.

با توجه به اینکه شاخص بها عملاً خسارت را بر اصل و خسارت بار می‌کند، روش دوم صحیح‌تر می‌باشد و در واقع ارزش وجه به نرخ روز محاسبه و اعمال می‌شود و سود و خسارتی مدنظر نیست و اشکال دریافت خسارت بر خسارت وارد نیست. همچنین در تأیید روش دوم می‌توان گفت چنانچه محکوم‌علیه فوق مبلغ بدهی مبلغی را پرداخت نکرده باشد، اصل بدهی در کسر شاخص کنونی و شاخص سررسید ضرب و مبلغ بدهی وی ۵۵۰/۴۲۰/۱۹۸ تومان می‌شود و چنانچه فرض کنیم محکوم‌علیه در تاریخ ۱۴۰۱/۵/۲۲ مبلغ صفر تومان پرداخت کرده و در فرمول دو روش بالا عدد صفر را جایگزین ۰۶۱/۲۳۲/۶۳ تومان بنمایم، روشی که عدد حاصل شده برابر ۵۵۰/۴۲۰/۱۹۸ تومان می‌شود، روش درست است که در مثال فوق، پاسخ روش دوم برابر مبلغ مدنظر است.

با توجه به توضیحات یادشده، چنانچه نظر مخالف یا استدلالی مدنظر است، خواهشمند است مراتب را اعلام فرمایید تا به ایجاد رویه درست در واحدهای اجرای احکام مدنی منجر شود.

پاسخ:

اولاً، بانک مرکزی شاخص کل بهای کالاها و خدمات مصرفی در مناطق شهری ایران را در قالب یک جدول مشتمل بر سه ستون اعلام می‌دارد. در ستون اول سال مربوط و در ستون وسط ماه‌های دوازده‌گانه هر سال و در ستون سوم نیز عنوان متوسط سال درج شده است.

نرخ تورم اعلامی در این جدول بدین قرار است که به صورت عمودی نسبت به ماه مشابه از سال قبل و به صورت افقی در مقایسه با ماه قبل درج شده است؛ به عنوان مثال، نرخ تورم ماه‌های فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۱ به ترتیب ۱/۴۹۵ و ۴/۵۲۰ درج شده است. رقم ۴/۵۲۰ اعلامی برای اردیبهشت ماه این سال در مقایسه با فروردین ماه همان سال، ۳/۲۵ و در مقایسه با شاخص اردیبهشت ماه سال ۱۴۰۰ که در جدول یادشده رقم ۰/۳۸۲ درج شده است، معادل ۴/۱۳۸ افزایش یافته است. بر این اساس، تورم سالانه اردیبهشت سال ۱۴۰۰ تا اردیبهشت سال ۱۴۰۱ معادل ۴/۱۳۸ است و مقصود از تورم سالانه مندرج در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ نیز محاسبه آن بر همین مبنا می‌باشد و نه متوسط تورم هر سال نسبت به سال قبل.

ثانیاً، با توجه به مراتب فوق، تورم سالانه هر ماه از سال نسبت به ماه مشابه در سال قبل در جدول یادشده درج شده و خسارت تأخیر تأدیه بر اساس فرمول زیر محاسبه می‌شود:

ارزش ریالی دین در زمان تأدیه = مبلغ ریالی اصل دین × عدد شاخص در زمان تأدیه دین

عدد شاخص در تاریخ اولیه برای ادای دین

ثالثاً، هر چند خسارت تأخیر تأدیه چک و شرایط آن مشمول حکم مقرر در تبصره الحاقی به ماده ۲ قانون صدور چک مصوب ۱۳۷۶ و ماده واحده قانون استفساریه این تبصره مصوب ۱۳۷۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام و رأی وحدت رویه شماره ۸۱۲ مورخ ۱/۴/۱۴۰۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور است؛ اما از حیث ماهیت خسارت کاهش ارزش پول با حکم مقرر در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ تفاوتی نمی‌کند؛ بنابراین در مورد چک بلامحل نیز با توجه به اطلاق تبصره الحاقی به ماده ۲ یادشده، خسارت تأخیر تأدیه از تاریخ سررسید چک تعلق می‌گیرد و به مانند سایر دیون و دیگر خسارات تأخیر تأدیه، در چک نیز تغییر فاحش شاخص سالانه به شرح مذکور در بند اولاً ملاک است.

رابعاً، در فرض محکومیت مدیون به پرداخت اصل دین با محاسبه خسارت تأخیر تأدیه وفق ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و یا تبصره الحاقی به ماده ۲ قانون صدور چک مصوب ۱۳۷۶ و ماده واحده استفساریه این تبصره مصوب ۱۳۷۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام و رأی وحدت رویه شماره ۸۱۲ مورخ ۱/۴/۱۴۰۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، مرجع قضایی ضمن رأی خود دو نوع مبلغ را تعیین نمی‌کند تا یکی به عنوان اصل دین و دیگری به عنوان خسارت تأخیر تأدیه موضوع ماده یادشده تلقی شود؛ بلکه در فرض احراز شرایط اعمال این

ماده حکم می‌کند که اصل دین با ضابطه مندرج در ماده مذکور در زمان اجرا محاسبه و وصول شود؛ بنابراین، در فرضی که خوانده به پرداخت دین با احتساب خسارت تنزل ارزش پول طبق ماده مذکور محکوم شده و محکوم علیه بخشی از محکوم‌به را پرداخت کرده است؛ مادامی که مابقی را پرداخت نکرده است، با توجه به اجراییه صادره مکلف به پرداخت باقیمانده محکوم‌به بر اساس شاخص تورم اعلامی از سوی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران خواهد بود؛ یعنی خسارت تنزل ارزش پول به آن بخش از محکوم‌به که پرداخت نشده است نیز تعلق می‌گیرد و این فرض منصرف از مبحث خسارت مرکب است. بنا به مراتب فوق، در فرض سؤال با لحاظ اصل محکوم‌به و خسارت تأخیر تأدیه در زمان هر یک از پرداخت‌ها و بر مبنای مبلغ پرداختی در هر مرحله کسری از اصل محکوم‌به و خسارت متعلقه، محاسبه و از میزان محکوم‌به کسر می‌شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۴

۷/۱۴۰۲/۲۱۹

شماره پرونده: ۱۸۶-۲۱۹-۱۴۰۲ک

استعلام:

الف - در فرضی که شکستگی ستون فقرات، با از بین رفتن یکی از منافع همراه باشد؛ دیه شکستگی ستون فقرات با آن درصد دیه کامل است یا یک فقره دیه کامل است؟

ب - آیا از بین رفتن قسمتی از یک منفعت نیز مشمول این حکم است؟

پاسخ:

مطابق ماده ۶۴۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، در خصوص شکستگی ستون فقرات فروض مختلفی بیان شده است که حکم آنها با توجه به درمان بی‌عیب شکستگی ستون فقرات و یا عدم درمان آن به این نحو و عوارض حاصل از شکستگی متفاوت است و از آنجا که در استعلام مشخص نشده است که درمان شکستگی ستون فقرات به چه نحو بوده است؛ لذا پاسخ در فرض هر دو حالت اعلام می‌شود:

۱- چنانچه شکستگی ستون فقرات بی‌عیب درمان شود؛ اما موجب از بین رفتن یکی از منافع شود؛ مانند اینکه مجنی علیه توان راه رفتن یا نشستن نداشته باشد یا توان جنسی یا کنترل ادرار وی از بین برود، وفق بند «ب» ماده صدرالذکر فقط موجب یک دیه کامل است؛ اما اگر شکستگی ستون فقرات بدون عیب درمان نشود و موجب بروز عوارضی از قبیل عوارض مندرج در بند «ب» نیز بشود، علاوه بر دیه کامل به لحاظ شکستگی ستون فقرات، موجب دیه یا ارش هر یک از عوارض حاصله نیز می‌باشد.

۲- با توجه به اینکه حکم مقرر در بند «ب» ماده ۶۴۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ ناظر بر زوال کامل منفعت عضو است و از این حیث دیه کامل عضو مقرر شده است؛ در فرضی که بخشی از منفعت عضو زایل شود، حسب نظر پزشکی قانونی ارش تعیین می‌شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۳۰

۷/۱۴۰۲/۲۰۳

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۱۲۷-۲۰۳ ح

استعلام:

هرگاه عملیات افراز خاتمه یافته باشد و در مهلت‌های قانونی اعتراضی صورت نگرفته باشد و سند افرازی صادر شده باشد، چنانچه شخصی خود را ذی‌حق بداند و ابطال آن را درخواست کند، آیا باید علیه تمامی شرکای مشاعی دعوا را مطرح کند؟

پاسخ:

در دعوی ابطال {عملیات} افراز که از سوی ثالث مطرح شده است، از آنجا که در فرض پذیرش دعوا، مخل حقوق تمامی شرکای مشاعی خواهد بود، دعوی مذکور باید به طرفیت تمامی شرکا اقامه شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۳۱

۱۴۰۲-۳/۱-۲۰۱

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۳/۱-۲۰۱ ح

استعلام:

در پرونده اجرایی این دادسرا، ملک محکوم‌علیه توقیف و به مزایده گذاشته شده است؛ اما در زمان مزایده به وجود مستأجر در ملک و ودیعه وی نزد مالک توجه نشده و مستأجر پس از تخلیه بعدی ملک دریافت ودیعه خود را درخواست می‌کند؛ توضیح آنکه، در فرآیند مزایده و در حین صورت‌برداری اموال به بند ۳ ماده ۱۰۶ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، مبنی بر درج «داشتن حق اشخاص ثالث و نوع و میزان آن» و یا بند ۶ ماده ۱۳۸ این قانون مبنی بر قید «تعیین حقوق اشخاص نسبت به ملک» توجه نشده است و در حال حاضر از یک سو، ملک فروخته شده تکافوی محکوم‌به را ندارد و پرونده کثیرالشاکی است و محکوم‌لهم به پرداخت ودیعه از محل فروش ملک معترضند و از سوی دیگر، موضوع منصرف از مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون مذکور است؛ زیرا مستأجر ادعای حقی نسبت ملک مورد مزایده ندارد تا او را به ارائه سند رسمی یا حکم دادگاه ملزم بدانیم یا به طرح دعوای حقوقی ارشاد کنیم. همچنین مالک قبلی (محکوم‌علیه) و مالک فعلی (برنده مزایده) خود را مکلف به پرداخت ودیعه نمی‌دانند.

با عنایت به مراتب پیش‌گفته، خواهشمند است اعلام فرمایید آیا مستند قانونی، مقرر، ضابطه و یا حتی رویه‌ای مبنی بر تقدم طلب و حق مستأجر بر دیگر شکات و طلبکاران وجود دارد؟ یا آنکه مستأجر مانند محکوم‌لهم در زمره غرما قرار می‌گیرد و به تناسب طلب خود، سهم می‌برد و یا آنکه صرفاً پس از اخذ رأی، می‌تواند برای مطالبه طلب مراجعه کند؟

پاسخ:

اولاً، وفق ماده ۳ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۷۶، پس از انقضاء مدت اجاره، به تقاضای موجر یا قائم‌مقام قانونی وی، امکان تخلیه عین مستأجره وجود دارد؛ همچنین به موجب ماده ۴ این قانون، تخلیه و تحویل مورد اجاره، به استرداد سند یا ودیعه یا تضمین به مستأجر یا سپردن آن به دایره اجرا موکول است. از طرفی در مزایده ملک از طریق اجرای احکام، رعایت مقررات مربوط؛ از جمله ماده ۱۳۸ قانون اجرای احکام مدنی مصوب

۱۳۵۶ الزامی است که به موجب بند ۴ این ماده، در صورت در اجاره بودن ملک، درج مدت اجاره و میزان مال الاجاره ضروری است؛ امری که در ارزیابی و فروش ملک مؤثر است.

با عنایت به مراتب یادشده و از آنجا که پس از واگذاری عین مستأجره در نتیجه مزایده، موجر قبلی سمتی در مورد اجاره ندارد و برنده مزایده، همان گونه که قائم مقام قانونی موجر در استیفاء حقوق مالکانه است، در انجام تعهدات وی نیز قائم مقام موجر یا مالک قبلی است، مستأجر می تواند برای استرداد ودیعه به وی رجوع کند؛ بر این اساس در فرض سؤال، چنانچه دادرس اجرای احکام عدم رعایت این ماده را از موجبات ابطال مزایده نداند، نمی تواند مبلغ ودیعه را از محل فروش ملک (ثمن) به مستأجر پرداخت کند؛ مگر اینکه خریدار (برنده مزایده)، محکوم علیه و مستأجر به نحو دیگری توافق کنند.

ثانیاً، نظر به اینکه در فرض سؤال، مفروض آن است که کلید ملک تحویل اجرای احکام شده است و با عنایت به ماده ۴ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۷۶ و لحاظ آنکه حق مستأجر بر تصرف در عین مستأجره تا زمان دریافت مبلغ ودیعه باقی بوده و الزام وی به تخلیه عین مستأجره بدون پرداخت حق وی منطبق با قانون نمی باشد؛ لذا چنانچه ملک تحویل برنده مزایده نشده است، تا زمانی که وی حاضر به پرداخت حق مستأجر نباشد، تحویل ملک به وی امکانپذیر نیست و در صورتی که ملک تحویل برنده مزایده شده باشد، با استفاده از ملاک ماده ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، اجرای احکام باید مستأجر را نسبت به عین مستأجره اعاده کند. بدیهی است در این فرض برنده مزایده با لحاظ شرایط جدید می تواند ابطال مزایده را درخواست کند؛ هم چنانکه می تواند به نحو دیگر از جمله پرداخت مبلغ ودیعه، رضایت مستأجر را جلب و به قائم مقامی به موجر مراجعه کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۵

۷/۱۴۰۲/۱۹۸

شماره پرونده: ۱۹۸-۸۸-۱۴۰۲ح

استعلام:

در مواردی که دادگاه قانوناً حق توقف عملیات اجرایی با اخذ تأمین مناسب را دارد؛ از جمله توقف عملیات اجرایی اجرائیه چک موضوع ماده ۲۳ قانون صدور چک (اصلاحی ۱۳۹۷) یا ماده ۵ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و قانون دفاتر اسناد رسمی مصوب ۱۳۲۲، در صورتی که در حین عملیات اجرایی اموالی که پوشش استیفای محکوبه از محل آن را می‌دهد در توقیف باشد، آیا برای توقف عملیات اجرایی ضرورتاً باید تأمین مناسب دیگری اخذ شود؟

پاسخ:

با توجه به اینکه هدف مقنن از اخذ تأمین مقرر در ماده ۲۳ اصلاحی قانون صدور چک (اصلاحی ۱۳۹۷) و ماده ۵ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و قانون دفاتر اسناد رسمی مصوب ۱۳۲۲، ایجاد تضمین و اطمینان بیشتر برای جبران خسارات احتمالی وارده به دارنده چک و یا متعهدله سند لازم‌الاجرا در اثر توقف عملیات اجرایی است، چنانچه در جریان عملیات اجرایی اموالی از صادرکننده چک یا متعهدله سند لازم‌الاجرا معادل مبلغ موضوع اجرائیه توقیف شده باشد، نیازی به اخذ تأمین دیگری برای صدور قرار توقف عملیات اجرایی نیست و در صورت عدم تکافو به میزان مابه‌التفاوت، تأمین مناسب از نوع وجه نقد یا غیر آن باید اخذ شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۳۱

۷/۱۴۰۲/۱۹۵

شماره پرونده: ۱۹۵-۱۱۸-۱۴۰۲ ح

استعلام:

آیا حق الزحمه نمایندگان قضایی موضوع تبصره ۳۰ قانون بودجه کل کشور سال ۱۳۳۹، نمایندگان حقوقی که از سوی شرکت‌های دولتی در پرونده‌های قضایی، معرفی می‌شوند را نیز در بر می‌گیرد؟

پاسخ:

به موجب تبصره ۳۰ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۳۳۹ «در دعاوی که دولت محکوم‌له واقع می‌شود، حق مطالبه خسارت حق‌الوکاله را مطابق آیین‌نامه قانون وکالت از طرف دعوا دارد و دادگاه‌ها مکلفند این حق را به تقاضای نماینده دولت با صدور حکم اعلام دارند» و وفق ماده واحده قانون اجازه پرداخت پنجاه درصد از حق‌الوکاله‌های وصولی به نمایندگان قضایی و کارمندان مؤثر در پیشرفت دعاوی دولت مصوب ۱۳۴۴ و رأی وحدت رویه شماره ۷۷۱ مورخ ۱۳۹۷/۵/۱۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، بخشی از حق‌الوکاله وصولی مورد حکم به ترتیب مقرر در قانون به نماینده قضایی ذی‌مدخل و کارمندان مؤثر در پیشرفت دعاوی قابل پرداخت خواهد بود؛ بنابراین در فرض سؤال، پرداخت حق‌الزحمه نمایندگان قضایی موضوع ماده واحده اخیرالذکر، شامل نمایندگان شرکت‌های دولتی نیز می‌شود و این وجوه از محل منابع داخلی این شرکت‌ها قابل پرداخت است و پرداخت آن با منع قانونی مواجه نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۸

۷/۱۴۰۲/۱۹۲

شماره پرونده: ۱۹۲-۱۶۸-۱۴۰۲ کی

استعلام:

با عنایت به رأی وحدت رویه شماره ۷۹۰ و ماده ۱۴ قانون به کارگیری سلاح مصوب ۱۳۷۳ و مواد ۲ و ۴ آیین نامه قانون مذکور، در مواردی که مأمور انتظامی در حین انجام وظیفه توسط اشخاص ناشناس صدمه بدنی می بیند و شکایتی در دادرسی برای شناسایی عاملین ایجاد صدمه مطرح می کند، اما در نهایت به لحاظ عدم شناسایی، پرونده منجر به صدور قرار منع تعقیب می شود و دادرسی در راستای ماده ۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری پرونده را جهت پرداخت دیه از محل بیت المال به دادگاه ارسال می نماید؛ ۱- آیا طرح درخواست از ناحیه مأمور علیه بیت المال برای دریافت دیه صحیح است؟ دادگاه کیفری در این خصوص چه تکلیفی دارد؟

۲- آیا صدور حکم علیه بیت المال (وابسته وزارت دادگستری) برای پرداخت دیه صحیح است؟

۳- در مواردی که مبلغ دیه جراحات عمدی بالای پنجاه درصد باشد، آیا مرجع صالح رسیدگی به چنین درخواستی (بر اساس ماده ۸۵) دادگاه کیفری یک است یا کیفری دو؟

پاسخ:

۱ و ۲- الف- در فرض استعلام که به رغم تحقیقات کافی، مرتکب جنایت عمدی مادون قتل شناسایی نشده است، صرف عدم شناسایی وی مجوز ختم تحقیقات و بایگانی کردن پرونده نیست و پرونده از این حیث مفتوح خواهد بود. لذا در اجرای ماده ۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با تهیه بدل مفید پرونده، تحقیقات باید به منظور شناسایی متهم ادامه یابد؛ لیکن این امر مانع از ارسال پرونده به دادگاه کیفری به دستور دادستان جهت صدور حکم به پرداخت دیه از بیت المال نیست و دادگاه مکلف است بدون کیفرخواست و با لحاظ تبصره الحاقی به ماده ۳۴۲ قانون پیش گفته به این امر رسیدگی کند.

ب- با توجه به این که محل لازم برای پرداخت دیه از بیت المال در خصوص نظامیان در ردیف بودجه نیروهای مسلح پیش بینی می شود، لذا دعاوی مطالبه دیه از بیت المال اعم از آن که در دادگاه حقوقی یا کیفری مطرح شود و یا برابر ماده ۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری باشد، با لحاظ تبصره ماده ۳۴۲ این قانون باید به طرفیت نیروهای مسلح طرح شود.

پ- حکم مقرر در ماده ۴۸۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به موجب رأی وحدت رویه شماره ۷۹۰ مورخ ۱۳۹۹/۴/۱۰ در مورد صدمات مادون قتل نیز جاری است. در صورتی که در اجرای ماده ۱۰۴ و دیگر مقررات قانون آیین دادرسی کیفری مرتکب با وجود تحقیقات لازم شناسایی نشود؛ اعم از این که از شخص یا اشخاص معینی به اتهام ارتکاب ایراد صدمه بدنی شکایت شده و نسبت به آن‌ها قرار منع تعقیب صادر شده یا این که اصلاً متهم شناسایی نشده باشد، پرداخت دیه به عهده بیت‌المال است.

۳- مستفاد از بند «پ» ماده ۳۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و لحاظ ماده ۴۲۸ این قانون، معیار صلاحیت دادگاه کیفری یک، مجازات قانونی جرم است؛ بنابراین چنانچه به موجب قوانین جاری و از جمله ماده ۳۸۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و مواد بعدی آن در جنایت عمدی بر عضو که مجازات قانونی آن «قصاص عضو» باشد، رسیدگی به موضوع و تعیین مجازات مربوطه (صرفنظر از این که در نهایت به هر دلیلی حکم به پرداخت دیه صادر گردد) مطابق بند پ ماده ۳۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری در صلاحیت دادگاه کیفری یک می‌باشد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۵

۷/۱۴۰۲/۱۸۲

شماره پرونده: ۱۸۲-۱۸۶-۱۴۰۲ک

استعلام:

در تفسیر عبارت «جرایم ارتكابی مختلف نباشد» و «جرایم ارتكابی مختلف» مذکور در ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، آیا مقصود از عبارات «مختلف» و «غیرمختلف»، وجود عنوان مجرمانه و ماده قانونی واحد و غیر واحد است یا تمامی انواع سرقت‌های تعزیری که در مواد قانونی جداگانه پیش‌بینی شده است و جرایم جعل و استفاده از سند رسمی و جعل و استفاده از سند عادی و نیز کلاهبرداری و فروش مال غیر قابل گذشت و غیرقابل گذشت، مختلف هستند یا غیر مختلف؟ ملاک و معیار مدنظر قانونگذار در تمایز بین این دو چیست؟

پاسخ:

الف- ارتكاب یک جرم خاص به صورت متعدد؛ مانند ارتكاب متعدد سرقت‌های منطبق با یک ماده مشخص؛
ب- جرایمی که به‌رغم تعدد عنصر قانونی و متفاوت بودن مجازات‌ها، تحت عنوان جرم واحد شناخته می‌شود؛ مانند سرقت‌های متعدد، جعل اسناد مختلف، صدور چک بلامحل به هر شیوه که در قانون مقرر شده است.
ج- رفتارهای متعدد مجرمانه که موضوع آن‌ها واحد است؛ مانند حمل، نگهداری، فروش، صادرات، واردات و ساخت مواد مخدر از نوع واحد، مشروبات الکلی، تجهیزات دریافت از ماهواره و اسلحه و مهمات از نوع واحد؛
د- دو یا چند رفتار مجرمانه که در یک ماده قانونی ذکر و برای آن‌ها مجازات پیش‌بینی شده است؛
ه- ارتكاب جرایمی که مجازات جرم دیگر درباره آن‌ها مقرر شده است یا طبق قانون جرم دیگری محسوب می‌شود؛ مانند کلاهبرداری و جرایمی که مجازات کلاهبرداری درباره آن‌ها مقرر شده است و یا طبق قانون کلاهبرداری محسوب می‌شود؛

و- شروع، معاونت و مباشرت در یک جرم.

ز- در مواردی که به موجب نص خاص یا رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور؛ از قبیل رأی وحدت رویه شماره ۶۲۴ مورخ ۱۳۷۷/۱/۱۸ آن مرجع (جعل و استفاده از سند مجعول) بر خلاف ضوابط و معیارهای فوق احکام خاصی مقرر شده باشد، به همان ترتیب عمل می‌شود.

روح اله رئیسی

معاون اداره کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۲۱

۷/۱۴۰۲/۱۷۴

شماره پرونده: ۱۷۴-۱۸۶-۱۴۰۲ کی

استعلام:

همان‌گونه که مستحضرید به موجب مواد ۱ و ۳ قانون نظام صنفی کشور مصوب ۱۳۸۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، واحد صنفی تعریف شده و وفق ماده ۱۷ این قانون افراد صنفی مکلف به اجرای قوانین و مقررات بهداشتی، ایمنی و حفاظت فنی محیط کار هستند. همچنین در موارد ۷۲ مکرر (الحاقی ۱۳۹۲)، ۷۳ و ۹۵ مکرر ۲ (الحاقی ۱۳۹۲) این قانون پیش‌بینی شده است که تخلفات صنفی افراد صنفی به موجب احکام این قانون رسیدگی می‌شود و اتحادیه‌های صنفی مرجع رسیدگی به این تخلفات می‌باشند. در ماده ۶۸ قانون نیز عدم رعایت موارد مذکور در ماده ۱۷ تخلف محسوب و مستوجب پرداخت جزای نقدی دانسته شده است.

با عنایت به مراتب یادشده، آیا قانون نظام صنفی کشور مصوب ۱۳۸۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی با مقررات کیفری مذکور در قانون کار مصوب ۱۳۶۹ در تعارض است و آیا در خصوص تخلفات بهداشتی، ایمنی و حفاظت فنی محیط کار، قانون کار نسخ ضمنی شده است؟

پاسخ:

چنانچه فرد صنفی، مطابق تعریف مذکور در ماده ۲ قانون کار مصوب ۱۳۶۹، کارفرما محسوب شود، تطبیق عنوان «فرد صنفی» موضوع ماده ۲ قانون نظام صنفی کشور مصوب ۱۳۸۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی وی را از شمول قانون کار خارج نمی‌کند؛ زیرا با توجه به مواد ۱ و ۸۵ قانون کار مصوب ۱۳۶۹، رعایت دستورالعمل‌های ایمنی مصوب شورای عالی حفاظت فنی برای کلیه کارگاه‌ها، کارفرمایان و کارآموزان الزامی است و لذا چنانچه فرد مشمول قانون نظام صنفی، مشمول قانون کار (به عنوان کارفرما) نیز باشد، ملزم به رعایت موازین ایمنی یادشده است و ماده ۱۷ قانون نظام صنفی کشور مصوب ۱۳۸۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی نیز افراد صنفی را مکلف به اجرای قوانین و مقررات جاری کشور (از جمله مقررات حفاظت فنی) دانسته است؛ بنابراین، مقررات مربوط به تخلفات بهداشتی، ایمنی و حفاظت محیط کار مندرج در قانون کار به موجب قانون نظام صنفی مصوب ۱۳۸۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی نسخ نشده و به قوت خود باقی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۳۱

۷/۱۴۰۲/۱۶۳

شماره پرونده: ۱۶۳-۱۳۴-۱۴۰۲ع

استعلام:

اولاً، آیا هیأت موضوع بند ۲ ماده یک قانون الحاق موادی به قانون ساماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن مصوب ۱۳۸۸، می‌تواند در خصوص املاکی که سند مالکیت آن‌ها به نام اشخاص حقیقی صادر شده است، به درخواست متصرف متقاضی صدور سند مالکیت، رسیدگی و اتخاذ تصمیم کند؟ به عبارتی، چنانچه این هیأت احراز کند که متقاضی صدور سند مالکیت بر قسمتی از یک پلاک ثبتی متعلق به شخص حقیقی تصرف مالکانه دارد، آیا می‌تواند رأی بر صدور سند مالکیت قسمت تحت تصرف به نام متقاضی و کسر این مساحت از سند مالکیت اصلی صادر کند؟

ثانیاً، با توجه به اینکه هیأت یادشده دارای سه عضو است، در صورت مخالفت عضو قضایی با صدور سند مالکیت در خصوص پرونده‌ای، آیا با نظر اکثریت دو عضو غیر قضایی می‌توان سند مالکیت را به نام متصرف متقاضی صادر کرد؟

پاسخ:

۱- اولاً، وفق بند ۲ ماده یک قانون الحاق موادی به قانون ساماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن مصوب ۱۳۸۸ با اصلاحات و الحاقات بعدی «در صورتی که متصرف نتواند مدارکی دال بر مالکیت خویش ارائه نماید یا در مالکیت و تصرف اشخاص اختلاف باشد، همچنین در صورتیکه محدوده مورد عمل تحدید حدود نشده یا برای آن درخواست ثبت نگردیده باشد...» موضوع در هیأت موضوع این بند مطرح و رأی مقتضی صادر می‌شود.

ثانیاً، به موجب ماده ۷ آیین‌نامه اجرایی این قانون مصوب ۲۱/۴/۱۳۹۰ هیأت وزیران، هیأت موضوع بند ۲ ماده یک قانون صدرالذکر در صورت احراز تصرفات مالکانه و بلامعارض و بلامنازع متقاضی، در خصوص هر یک از فروض موضوع این ماده (عدم درخواست ثبت برای محدوده مورد عمل و یا فقدان پلاک ثبتی؛ عدم تحدید حدود ملک مورد تقاضا و خاتمه یافتن عملیات ثبتی و عدم درخواست ثبت برای روستاهای مشمول مقررات اصلاحات ارضی و تعلق عرصه بافت مسکونی به زارعین) و به ترتیب پیش‌بینی شده در آن رسیدگی و اتخاذ تصمیم می‌کند.

ثالثاً، مطابق تبصره ۳ ماده ۹ آیین‌نامه اجرایی یادشده، پس از صدور رأی از سوی هیأت، ملک به نام متقاضی دارای تصرفات مالکانه برای املاک مشمول بند «ج» ماده ۷ آیین‌نامه ثبت و سند مالکیت صادر خواهد شد. از مجموع مقررات فوق چنین مستفاد است که املاکی که دارای سابقه ثبتی بوده و سند مالکیت آن به نام اشخاص صادر شده است، از شمول این قانون خارج است؛ هر چند آنگونه که در فرض سؤال آمده است، متقاضی در بخشی از اراضی پلاک ثبتی، تصرفات مالکانه داشته باشد.

۲- وفق ماده ۶ آیین‌نامه یادشده، پس از ارجاع پرونده به هیأت موضوع بند ۲ ماده یک قانون الحاق موادی به قانون ساماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن مصوب ۱۳۸۸ با اصلاحات و الحاقات بعدی، با ترکیب اعضای مندرج در این ماده، هیأت به پرونده‌ها رسیدگی و رأی مقتضی صادر می‌کند. در مقررات ماده یک و آیین‌نامه یادشده در خصوص تفوق رأی قاضی هیأت بر دیگر اعضا تصریحی وجود ندارد و بر این اساس، موضوع تابع عموماًست و در صورت اختلاف، نظر اکثریت معتبر است؛ هرچند عضو قضایی بر خلاف نظر اکثریت مخالف صدور سند مالکیت به نام متقاضی باشد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۴

۷/۱۴۰۲/۱۵۹

شماره پرونده: ۱۵۹-۸۸-۱۴۰۲ ح

استعلام:

به استحضار می‌رساند در اجرای اصل پنجاه و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ماده ۱۲۴ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب ۱۳۶۶ با اصلاحات بعدی و بند ۵ ماده ۲۶ قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت (۲) مصوب ۱۳۹۳، کلیه دریافت‌های دولت در حساب‌های خزانه‌داری کل کشور متمرکز و کلیه حساب‌های تمرکزی دستگاه‌های اجرایی به نام خزانه‌داری کل کشور افتتاح می‌شود. توضیح آنکه، به موجب ماده ۳۷ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب ۱۳۶۶ با اصلاحات بعدی مسئولیت حصول صحیح و به‌موقع درآمد بر عهده بالاترین مقام دستگاه اجرایی می‌باشد؛ بر این اساس تمامی دعاوی حقوقی مربوط به وصول منابع از جمله چک نیز تا وصول واریز به حساب‌های خزانه‌داری کل کشور بر عهده دستگاه وصول‌کننده درآمد است. با عنایت به مراتب یادشده و از آنجا که در گواهی‌های عدم پرداخت صادره بابت چک‌های تحویلی به اداره کل بازرگانی سازمان صدا و سیما، وزارت امور اقتصادی و دارایی (خزانه‌داری کل کشور) به عنوان ذی نفع و دارنده حساب قید می‌شود و به همین سبب دعاوی مطروحه از سوی این سازمان به سبب ذی نفع ندانستن سازمان مردود می‌شود، خواهشمند است در خصوص موضوع بررسی و اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

با توجه به قسمت اخیر ماده ۲ قانون صدور چک مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی و تعریف دارنده چک به عنوان کسی که چک در وجه او صادر یا به نام وی پشت‌نویسی شده و یا حامل چک در مورد چک‌های در وجه حامل و قائم‌مقام آنان و با عنایت به مواد ۴ و ۵ این قانون (اصلاحی ۱۳۹۷) و بیان تکلیف بانک به صدور گواهی عدم پرداخت دارای کد رهگیری به نام دارنده چک، در فرض سؤال که در اجرای بند ۵ ماده ۲۶ قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت (۲) مصوب ۱۳۹۳، دریافت‌های سازمان صدا و سیما در حساب‌های خزانه‌داری کل کشور متمرکز شده و حساب‌های تمرکزی آن سازمان به نام خزانه‌داری کل کشور افتتاح شده است و سازمان صدا و سیما به عنوان وصول‌کننده منابع، صاحب حساب تلقی نمی‌شود، آن سازمان دارنده چک وفق مقررات صدرالاشاره نمی‌باشد و گواهی‌نامه‌های عدم پرداخت نیز به نام خزانه‌داری کل

کشور صادر می‌شود و هرگونه اقامه دعوا یا درخواست صدور اجراییه وفق ماده ۲۳ (اصلاحی ۱۳۹۷) قانون صدور چک با خزانه‌داری کل کشور است.

بنا به مراتب فوق، در فرض سؤال باید با تعامل بانک‌ها و خزانه‌داری کل کشور نگارش متن چک و صدور گواهی عدم پرداخت آن به گونه‌ای باشد که صدا و سیمای جمهوری اسلامی به عنوان ذی‌نفع در مطالبه چک درج شود و مادامی که چنین رویه‌ای اتخاذ نشود، صرف حکم مقرر در ماده ۲۷ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب ۱۳۶۶ با اصلاحات بعدی موجب نخواهد شد تا به‌رغم درج خزانه‌داری کل کشور به عنوان دارنده چک در گواهی عدم پرداخت، دستگاه اجرایی دیگری بتواند به عنوان اصیل برای وصول آن اقامه دعوا کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۲۲

۷/۱۴۰۲/۱۵۳

شماره پرونده: ۱۵۳-۱۲۷-۱۴۰۲ ح

استعلام:

۱- در صورت اثبات اعسار از پرداخت هزینه‌های دادرسی در بخشی از پرونده؛ مانند محکومیت بر اساس ماده ۱۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، آیا حکم اعسار، فرد را از پرداخت نیم‌عشر محکوم‌به فرعی نیز معاف می‌کند؟

۲- آیا دعوای اثبات از نیم‌عشر اجرایی محکوم‌علیه (صرفنظر از سؤال نخست) که تحت قوه قهری است (مثلاً ممنوع‌الخروج شدن) در محاکم قابل استماع است؟ در صورت قابلیت آن و صدور حکم به نفع وی، آیا ممنوع‌الخروجی خود به خود لغو می‌شود؟

۳- آیا محکوم‌علیه تحت پوشش کمیته امداد امام (ره) را می‌توان بر اساس تبصره ماده ۵۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی (اصلاحی ۱۳۹۴) از پرداخت نیم‌عشر اجرایی معاف دانست و از حکم این تبصره ملاک گرفت؟ آیا حاکم به استناد ماده ۵ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ می‌تواند فرد را از پرداخت نیم‌عشر اجرایی معاف کند؟

پاسخ:

۱ و ۲- به جهت ابهام در سؤال، استعلام قابل پاسخ‌گویی نیست.

۳- اختیاری که مقنن در ماده ۵ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ برای معاف نمودن از پرداخت هزینه دادرسی و سایر هزینه‌ها و یا اعطای مهلت برای پرداخت آن به دادگاه داده است؛ همچنین معافیت موضوع تبصره الحاقی ۱۳۹۴ به ماده ۵۰۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، جنبه حمایتی دارد و هدف مقنن آن است که در صورت عدم تمکن یکی از طرفین، پرداخت نکردن هزینه دادرسی یا سایر هزینه‌ها مانع رسیدگی یا اقدام دادگاه نشود و با توجه به اطلاق حکم مقنن، این امر منحصر به مرحله رسیدگی در مرجع قضایی نمی‌باشد و مرحله اجرای حکم را نیز شامل می‌شود؛ اما در خصوص نیم‌عشر اجرایی؛ از آنجا که وفق بند یک ماده ۱۵۸ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، پنج درصد مبلغ محکوم‌به (نیم‌عشر اجرایی) بابت حق

اجرای حکم پس از اجرا وصول می شود، عدم پرداخت نیم عشر اجرایی مانع اجرای حکم نیست تا دادگاه محکوم علیه را از پرداخت آن معاف کند؛ بنابراین، معافیت های یادشده موجب معافیت از پرداخت نیم عشر اجرایی نمی باشد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۸

۷/۱۴۰۲/۱۴۴

شماره پرونده: ۱۴۴-۱۴۶-۱۴۰۲ع

استعلام:

همانگونه که مستحضرید در ماده یک آیین‌نامه اجرایی بند (الف) ماده ۱۳۱ قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۸۵/۱۱/۲۱ رئیس محترم قوه قضاییه با اصلاحات و الحاقات بعدی، پرونده قضایی تعریف شده است؛ در همین راستا به نظر می‌رسد پرونده‌های راکد زندانیان آزاد شده، به‌رغم وجود برخی اوراق قضایی در این پرونده‌ها در زمره این تعریف قرار نمی‌گیرد؛ زیرا احکام، قرارها و دستورهای قضایی (که جزو اطلاعات پرونده زندانیان است) وفق ماده ۲ آیین‌نامه مذکور جزء اسناد، اوراق و اطلاعات پرونده‌های قضایی است که در پرونده‌های موجود نزد مراجع قضایی وجود دارد و شماره آن‌ها نیز در سامانه‌های ذی‌ربط به ثبت رسیده و پیش از امحاء نیز اسکن می‌شود.

با عنایت به مراتب پیش‌گفته و از آنجا که پرونده زندانیان آزاد شده و متوفی، فضای زیادی از بایگانی راکد مؤسسات کیفری را به خود اختصاص داده و می‌تواند مخاطراتی نظیر آتش‌سوزی را به همراه داشته باشد، خواهشمند است اعلام فرمایید پرونده این قبیل زندانیان (متوفی و یا آزادشده) در زمره پرونده‌های اداری قرار دارد یا قضایی و آیا برای امحاء آن‌ها باید فرآیند امحاء پرونده‌های اداری طی شود یا پرونده‌های قضایی؟

پاسخ:

مطابق تبصره ۲ ماده ۱۴ آیین‌نامه اجرایی بند «الف» ماده ۱۳۱ قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۸۵/۱۱/۲۱ رئیس محترم قوه قضاییه با اصلاحات و الحاقات بعدی، در صورت حدوث ابهام در مصادیق قابل تطبیق با مقررات قانون صدرالذکر و این آیین‌نامه، نظر هیأت تشخیص مرکزی موضوع ماده ۸ آیین‌نامه ملاک اقدام است؛ بنابراین در فرض سؤال، در خصوص شمول یا عدم شمول عنوان پرونده‌های قضایی و اوراق و اسناد این پرونده‌ها و مقررات حاکم بر امحاء آن‌ها بر پرونده‌های راجع به زندانیان متوفی و آزاد شده، مطابق نظر هیأت تشخیص مرکزی مذکور در این آیین‌نامه رفتار می‌شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۳۰

۷/۱۴۰۲/۱۳۷

شماره پرونده: ۱۳۷-۱۲۷-۱۴۰۲ ح

استعلام:

آیا مهلت سه ماهه تقدیم دادخواست به دیوان عدالت اداری در خصوص اعتراض به آرای کمیسیون ماده ۷۷ قانون شهرداری (موضوع تبصره ۲ ماده ۱۶ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی) در خصوص دعاوی دستگاه‌های دولتی که وفق رأی وحدت رویه شماره ۶۹۹ مورخ ۱۳۸۶/۳/۲۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در محاکم دادگستری مطرح می‌شود نیز حاکم است یا مقررات یاد شده اختصاص به شکایات تقدیمی به دیوان عدالت اداری دارد و در خصوص دعاوی دستگاه‌های دولتی که نزد محاکم دادگستری اقامه می‌شود، تابع آیین دادرسی مدنی است و تقدیم دادخواست بدوی مقید به مهلت نمی‌باشد؟

پاسخ:

از آنجا که در اصلاحات اخیر قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی در خصوص صلاحیت آن دیوان در رسیدگی به شکایت سازمان‌های دولتی از آراء و تصمیمات قطعی هیأت‌ها و کمیسیون‌های موضوع بند ۲ ماده ۱۰ این قانون مقررهای پیش‌بینی نشده است و همچنان مقررات سابق و رأی وحدت رویه شماره ۶۹۹ مورخ ۱۳۸۶/۳/۲۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور لازم‌الرعایه است و با توجه به اینکه مهلت مقرر در تبصره ۲ ماده ۱۶ قانون یادشده برای تقدیم دادخواست به دیوان عدالت اداری است و نه تقدیم دادخواست به محاکم قضایی؛ در فرض سؤال دستگاه‌های دولتی برای طرح دعوا نزد محاکم قضایی مقید به مهلت موضوع تبصره ۲ ماده ۱۶ قانون مذکور نمی‌باشند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۲۲

۷/۱۴۰۲/۱۲۶

شماره پرونده: ۱۲۶-۸۸-۱۴۰۲ ح

استعلام:

چنانچه در اجرای قسمت اخیر ماده ۲۳ قانون صدور چک (اصلاحی ۱۳۹۷) و پس از اخذ تأمین از صادرکننده چک و صدور قرار توقف عملیات اجرایی، حکم بر بی‌حقی خواهان (صادرکننده چک) در مورد خواسته ابطال اجراییه، صادر و اجراییه صحیح دانسته شود، آیا دارنده چک که اجراییه به نفع وی صادر شده است، می‌تواند مال یا مبلغی که به عنوان تأمین تودیع شده است را به عنوان محکوم‌به توقیف و تملک کند؟ به عبارت دیگر، اثر اخذ چنین تأمینی در فرض رد دعوی خواهان چیست؟

پاسخ:

هدف مقنن از اخذ تأمین مقرر در ماده ۲۳ اصلاحی قانون صدور چک مصوب ۱۳۹۷، ایجاد تضمین و اطمینان بیشتر برای جبران خسارات احتمالی وارده به دارنده چک (محکوم‌له) در اثر توقف عملیات اجرایی است؛ بنابراین هنگام اخذ تأمین باید با توجه به این موضوع، تأمین به گونه‌ای اخذ شود که جبران خسارات احتمالی تضمین شود. به همین سبب چنانچه تأمین سپرده شده از اموال صادرکننده چک (محکوم‌علیه) باشد، با عنایت به مواد ۲۱ و ۵۲ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، استیفای مبلغ اجراییه از آن به عنوان مال صادرکننده فاقد اشکال است؛ اما در صورتی که تأمین توسط شخص ثالث سپرده شده باشد، علی‌الاصول از محل تأمین مزبور استیفای مبلغ اجراییه امکان‌پذیر نیست؛ مگر آن‌که در قرار قبولی تأمین یادشده، استیفای مبلغ اجراییه (محکوم‌به) از محل تأمین سپرده شده، توسط شخص ثالث نیز پیش‌بینی و تصریح شده باشد که در این صورت با لحاظ ملاک تبصره ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، وصول مبلغ اجراییه از محل تأمین مأخوذه از ثالث فاقد منع قانونی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۴

۷/۱۴۰۲/۱۲۱

شماره پرونده: ۱۲۱-۷۶-۱۴۰۲

استعلام:

چنانچه در زمان ساخت واحدهای آپارتمانی بین متعاملین، متراژ حدودی واحد آپارتمانی مانند ۱۵۰ متر مربع تعیین شود؛ اما در زمان تحویل و اخذ سند مالکیت رسمی، مساحت بیشتری مانند ۱۷۰ متر مربع تثبیت شود، آیا فروشنده می‌تواند قیمت روز مازاد را مطالبه کند و یا آنکه حق فسخ دارد و یا صرفاً می‌تواند قیمت زمان معامله را مطالبه کند؟

پاسخ:

اولاً، فرض سؤال دارای ابهام است و مشخص نیست که آیا در زمان عقد بیع، به ازای هر متر مربع از ملک، مبلغ مشخصی به عنوان ثمن تعیین شده است یا کل ملک در مقابل کل ثمن قرار گرفته است و مکان و موقعیت ملک مد نظر بوده است نه متراژ دقیق آن؛ تشخیص هر یک از این فروض و نیز احراز اراده طرفین، بر عهده مرجع قضایی رسیدگی کننده است.

ثانیاً، چنانچه احراز شود طرفین در حین معامله به مساحت ملک به عنوان یکی از اوصاف آن توجه داشته‌اند و کل مبيع را در مقابل کل ثمن قرار داده و به ازای هر متر مربع از ملک، قیمت مشخصی تعیین نکرده‌اند، فروشنده حقی بر محاسبه زیاده و دریافت مابه‌ازای آن ندارد؛ مگر این که طرفین به این امر تراضی کنند؛ همچنین در صورتی که شرط داشتن مساحت معین به طور خاص مورد اراده طرفین قرار نگرفته باشد، مشمول حکم مقرر در مواد ۳۵۵ و ۳۸۵ قانون مدنی نیست.

ثالثاً، چنانچه به ازای هر متر مربع از ملک، قیمت تعیین شده باشد، به سبب تجزیه‌ناپذیری ملک نمی‌توان به قسمت اخیر ماده ۳۸۴ قانون مدنی استناد کرد؛ اما با استفاده از ملاک ماده ۱۴۹ اصلاحی قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۱۳۱۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی، در فرض سؤال می‌توان ارزش اضافه مساحت را بر اساس ثمن قراردادی مطالبه کرد.

رابعاً، چنانچه قرارداد موضوع استعلام به تشخیص مرجع قضایی مشمول قانون پیش‌فروش ساختمان مصوب ۱۳۸۹ باشد، در خصوص اضافه بنا بر اساس ماده ۷ قانون یادشده تعیین تکلیف می‌شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۲۱

۷/۱۴۰۲/۱۰۴

شماره پرونده: ۱۰۴-۱۲۲-۱۴۰۲ح

استعلام:

آیا در شرکت تعاونی مسکن کارکنان ادارات، هیأت مدیره شرکت تعاونی می‌تواند آپارتمان یا زمین در حال احداث را به اشخاص غیر عضو خارج از شرکت واگذار کند؟ آیا این معامله خارج از موضوع شرکت تلقی و به درخواست هیأت مدیره بعدی قابل ابطال است؟

پاسخ:

قانونگذار در ماده ۸۱ قانون شرکت‌های تعاونی مصوب ۱۳۵۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی، موضوع شرکت‌های تعاونی مسکن را به تهیه زمین، خریداری واحدهای مسکونی، ساختمان خانه و آپارتمان‌های مسکونی و واگذاری یا اجاره خانه‌ها و آپارتمان‌ها و واحدهای مسکونی به اعضا محدود کرده است؛ بنابراین در فرض سؤال که هیأت مدیره شرکت تعاونی مسکن، آپارتمان یا زمین در حال احداث را به اشخاص غیر عضو واگذار کرده است؛ چنانچه بودجه لازم برای تکمیل آپارتمان تأمین نشده و یا اعضاء حاضر به خرید آن نباشند، با توجه به ملاک تبصره الحاقی (۱۳۵۴/۳/۴) به ماده ۸۱ قانون شرکت‌های تعاونی مصوب ۱۳۵۱ با اصلاحات و الحاقات بعدی و با رعایت شرایط مقرر در آن، امکان فروش به غیر عضو وجود دارد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۸

۷/۱۴۰۲/۹۵

شماره پرونده: ۹۵-۹۸-۱۴۰۲ ح

استعلام:

در اجرای تبصره ۴ ماده ۶ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری مصوب ۱۳۷۶ و ماده ۵۰ آیین‌نامه اجرایی لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۲/۴/۱۴۰۰ رئیس محترم قوه قضاییه و با توجه به نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۱/۱۲۲۶ مورخ ۱۰/۱۱/۱۴۰۱ آن اداره کل، خواهشمند است اعلام فرمایید آیا مطلق قضات بازنشسته سازمان قضایی نیروهای مسلح استان‌های کشور (قضات بازنشسته دادگستری که در سازمان‌های قضایی نیروهای مسلح کشور مشغول خدمت قضایی بوده‌اند) از انجام وکالت در مراجع عمومی قضایی؛ از جمله دادگاه‌های کیفری دو، کیفری یک، اطفال و نوجوانان و دادگاه‌های تجدیدنظر استان در بازه زمانی سه ساله پس از بازنشستگی ممنوع هستند یا فقط در آخرین محل خدمت قضایی خود که در آنجا بازنشسته شده‌اند (سازمان قضایی نیروهای مسلح استان‌ها) نمی‌توانند به مدت سه سال پس از بازنشستگی وکالت کنند؟

پاسخ:

منظور از عبارت «آخرین محل خدمت» در تبصره ۴ ماده ۶ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری مصوب ۱۳۷۶ که در ماده ۵۰ آیین‌نامه اجرایی لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۲/۴/۱۴۰۰ رئیس محترم قوه قضاییه با اصلاحات بعدی نیز آمده است، آخرین محل خدمتی است که قاضی در آن به کار قضایی اشتغال داشته است و از آنجا که ممنوعیت مزبور ناظر بر شاغلان سمت‌های قضایی است، بین قضات دادگاه‌های نظامی با دیگر قضات تفاوتی نیست؛ بنابراین، در فرض سؤال هرگاه آخرین سمت قضایی در دادرسی، دادگاه نظامی یک یا دادگاه نظامی دو باشد، ممنوعیت قانونی در همان حوزه قضایی محل خدمت است و قاضی دادگاه نظامی، به مدت سه سال از وکالت در دادرسی و دادگاه‌های نظامی و دادگاه‌های عمومی و انقلاب حوزه قضایی ذی ربط محروم است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۲۱

۷/۱۴۰۲/۹۳

شماره پرونده: ۹۳-۷۶-۱۴۰۲ ح

استعلام:

«الف» و «ب» به شخص «ج» و کالت رسمی در دفتر اسناد رسمی می‌دهند؛ پس از مدتی موکلین از «ج» می‌خواهند تمامی اختیارات خود را به یکی از موکلین تفویض کند؛ وکیل نیز تمامی اختیارات خود را در دفتر اسناد رسمی به «ب» که یکی از موکلین بوده است، تفویض می‌کند. پس از مدتی وکیل قبلی «ج» به‌رغم تفویض صورت گرفته، مورد وکالت را با خود معامله و وکیل بعدی «ب» را عزل می‌کند. طبق عرف حاکم در دفاتر اسناد رسمی، با تفویض وکالت، وکیل اول اختیاری در خصوص موارد مصرح در وکالت‌نامه اختیاری ندارد؛ مگر اختیار عزل وکیل بعدی.

با توجه به مراتب یادشده و تفویض وکالت از سوی وکیل اول، آیا معامله «ج» با خود به واسطه وکالتی که پیش از انجام معامله آن را به یکی از موکلین واگذار کرده است، صحیح است یا با توجه به تفویض وکالت، وی دیگر اختیاری نداشته و معامله غیر نافذ است؟

پاسخ:

مقدمات مطرح‌شده در استعلام مبنی بر تفویض اختیار از وکیل به یکی از موکلین و سپس انجام موضوع وکالت توسط وکیل و عزل آن موکل توسط وکیل، واجد ایراد است و استعلام به کیفیت مطرح شده مبهم می‌باشد. بنا به مراتب فوق و با توجه به آن که احراز صحت یا بطلان قرارداد و تفسیر آن در فرض صحت و تعیین حدود و ثغور اختیارات هر یک از طرفین، اموری موضوعی و بر عهده مرجع قضایی رسیدگی‌کننده است؛ استعلام به کیفیت مطرح شده قابلیت پاسخ‌گویی ندارد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۵

۷/۱۴۰۲/۹۲

شماره پرونده: ۹۲-۱-۳-۱۴۰۲ ح

استعلام:

در دعاوی ثلاث در صورتی که وفق ماده ۱۷۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، پس از صدور حکم بدوی نسبت به اجرای حکم اقدام شود و در مرحله اجرا طرفین به توافق برسند؛ اما پس از توافق، در مرحله تجدیدنظر، رأی قطعی برخلاف توافق صادر شود و محکوم‌له اجرای حکم قطعی را خواستار شود، آیا پس از صدور اجرائیه در اجرای احکام مدنی، ملاک اجرای رأی قطعی است و یا توافق‌نامه ابتدایی طرفین؟

پاسخ:

اولاً، اجرای رأی غیرقطعی بدوی مطابق ماده ۱۷۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، جنبه موقتی دارد.
ثانیاً، با توجه به اینکه در فرض سؤال، نوع و مفاد توافق و رأی قطعی صادر شده پیرامون دعاوی تصرف مشخص نشده است، دارای ابهام و شقوق مختلف است؛ لذا قابل پاسخگویی نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۸

۷/۱۴۰۲/۹۰

شماره پرونده: ۹۰-۱۲۷-۱۴۰۲ ح

استعلام:

چنانچه دادگاه حقوقی به جهت خاصی نظیر استماع گواهی گواهان یکی از طرفین تشکیل جلسه داده باشد و طرفین مطالبی خارج از موضوع جلسه؛ مانند دفاع ماهوی غیر مرتبط با گواهی که می‌بایست در جلسه اول دادرسی اظهار می‌شد، بیان دارند، آیا دادگاه می‌تواند از ادامه دفاعیات طرفین که با موضوع جلسه فعلی دادرسی ارتباطی ندارد، ممانعت به عمل آورد؟

پاسخ:

در فرض سؤال که دادگاه حقوقی به جهت خاصی نظیر استماع گواهی گواهان یکی از اصحاب دعوا تشکیل شده است؛ چنانچه پس از استماع، برای استماع دفاعیات دیگری وقت باقی باشد، دادگاه به این امر اقدام می‌کند و صرف این که جهت خاصی برای جلسه اعلام شده است، موجب تجدید جلسه و احاله دیگر دفاعیات به جلسات بعدی نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۴

۷/۱۴۰۲/۸۹

شماره پرونده: ۱۶۸-۸۹-۱۴۰۲ک

استعلام:

با توجه به اهمیت تعیین و تکلیف گزارش‌ها و وقایع صورت گرفته در خارج از وقت قضایی پیرو تماس و گزارش ضابطین قضایی شهرستان ورامین و از طرفی معرفی قاضی کشیک روزانه مطابق دستورالعمل «فوریت‌های قضایی و نحوه عملکرد واحد کشیک» قاضی کشیک در ساعات غیر اداری و ایام تعطیل و ضرورت اتخاذ تصمیم در وقت غیر اداری و کشیک، نظر به ابهام ایجاد شده مبنی بر اینکه آیا در کشیک وقت غیر اداری و تعطیل بایستی تعیین و تکلیف صرفاً از طریق مقام قضایی تعیین شده به عنوان کشیک دادسرا صورت بگیرد یا اینکه به هر علت اعم از عدم دسترسی و یا حضور قاضی کشیک یا عدم پاسخ به تماس تلفنی کشیک و متعاقباً تماس برخی از ضابطین جهت اخذ دستور قضایی و تعیین و تکلیف وضعیت قضایی امور حادث شده با دادستان دادسرا یا معاون دادستان، آیا صدور دستور قضایی شفاهی در راستای ماده ۳۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در وضعیت موصوف که همکار قضایی دیگری در فهرست کشیک آن روز می‌باشد، دارای وجاهت قانونی است؟ یا به عبارت مختصر با فرض معرفی و تعیین قاضی کشیک، آیا صدور دستورات تلفنی (شفاهی) یا کتبی در همان ایام توسط دادستان و معاون دادسرا امکان‌پذیر هست یا در ایام مذکور صرفاً تعیین و تکلیف با مقام قضایی کشیک معرفی شده از قبل می‌باشد؟

پاسخ:

مطابق ماده ۲۳ قانون آیین دادرسی کیفری دادسرا به ریاست دادستان تشکیل می‌شود و به تعداد لازم معاون، دادیار، بازپرس و کارمند اداری دارد؛ بنابراین تعیین قاضی کشیک دادسرا از سوی دادستان نافی وظایف و اختیارات قانونی وی به عنوان رئیس دادسرا نیست و در این راستا بین وقت اداری یا خارج از وقت اداری و حضور یا عدم حضور قاضی کشیک نیز تفاوتی نیست. به عبارت دیگر تعیین قاضی کشیک با لحاظ ماده ۹۲ قانون آیین دادرسی کیفری و تبصره آن مانع اعمال وظایف و اختیارات قانونی دادستان نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۱۷

۷/۱۴۰۲/۸۸

شماره پرونده: ۸۸-۱۲۷-۱۴۰۲ ح

استعلام:

آیا اثبات ادعا از طریق معرفی یک گواه مرد یا گواه زن به ضمیمه سوگند (تکمیلی)، موضوع ماده ۲۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، از سوی خوانده نیز امکان‌پذیر است؟ توضیح آنکه، فرض سؤال در موردی است که انقلاب دعوا موضوع ماده ۲۷۵ قانون یادشده رخ داده و همچنین در غیر انقلاب دعوا؛ بدین ترتیب که یکی از خواندگان برای احاله و رد مسؤولیت خود به خوانده دیگر، به شهادت یک نفر شاهد مرد یا دو نفر شاهد زن و سوگند تکمیلی استناد کند.

پاسخ:

استفاده از عنوان خواهان در ماده ۲۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، از باب غلبه و جایگاه مدعی بوده و حکم مقرر در این ماده در مورد خواهان خصوصیت نداشته و در هر مورد که مدعی، امکان اقامه بینه شرعی نداشته باشد، می‌توان به ترتیب مقرر در این ماده عمل کرد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۰

۷/۱۴۰۲/۸۱

شماره پرونده: ۸۱-۶۶-۱۴۰۲ع

استعلام:

ادارات ثبت اسناد و املاک و حسب مورد دادگاه‌ها مکلفند در زمان دریافت تقاضای تفکیک یا افراز اراضی واقع در شهرها از سوی مالک زمین، عمل تفکیک یا افراز را بر اساس نقشه‌ای انجام دهند که قبلاً به تأیید شهرداری منطقه رسیده باشد و شهرداری نیز مکلف به رعایت حد نصاب‌های تفکیکی و ضوابط و مقررات آخرین طرح مصوب شهری و الزاماً مواد ۱۳، ۱۴ و ۱۵ قانون زمین شهری مصوب ۱۳۶۶ با اصلاحات بعدی، قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی و دیگر قوانین و مقررات حاکم است. در همین راستا تا پیش از ابلاغ ماده ۱۰۱ قانون شهرداری اصلاحی ۱۳۹۰/۱/۲۸، مالکان صرفاً مستحق واگذاری عرصه واقع در معابر و شوارع ناشی از عمل تفکیک بوده‌اند؛ در متن اصلاحی این ماده، اصلاح قدرالسهم شهرداری تا سقف ۴۳/۷۵ درصد از اراضی تعیین شده است.

با توجه به توضیحات فوق، ملکی در سال ۱۳۵۲ با کسر شوارع و با تنظیم صورتمجلس تفکیکی توسط اداره ثبت اسناد و املاک به قطعات کوچکتر تفکیک شده است و در سال ۱۳۸۴ با استعلام از شهرداری اسناد مالکیت سه دانگ مشاع از قطعات مذکور صادر شده است؛ اما به دلیل اختلاف بین مالکان حکم به ابطال اسناد تفکیکی مالکان صادر شده است؛ مالکان پس از رفع اختلاف بار دیگر در سال ۱۳۹۹ با استناد به صورتمجلس تفکیکی سال ۱۳۵۲ تنظیم شده در اداره ثبت اسناد و املاک، صدور اسناد تفکیکی را درخواست می‌کنند؛ اما شهرداری وفق ماده ۱۰۱ قانون شهرداری اصلاحی ۱۳۹۰ ادعای سهم سرانه تفکیک و مطابقت نقشه تفکیک با شوارع طرح تفصیلی خود را دارد. سؤال آیا شهرداری باید با توجه به تبصره اصلاحی ماده ۱۰۱ قانون شهرداریها عمل نمایند؟ و یا اینکه با عنایت به آرای متعدد دیوان عدالت اداری (آرای شماره ۱۶۴۷ مورخ ۱۳۹۷/۷/۲۴ و ۲۷۱ مورخ ۱۳۹۰/۹/۷ و ۳۳ مورخ ۱۳۹۰/۸/۹) می‌بایست مطابق صورتمجلس تفکیک تنظیم شده توسط اداره ثبت اسناد و املاک در سال ۱۳۵۲ عمل نمود؟

پاسخ:

در مواردی که پیش از تصویب ماده واحده قانون اصلاح ماده ۱۰۱ قانون شهرداری مصوب ۱۳۹۰/۱/۲۸، اقدامات لازم برای تفکیک یا افراز صورت گرفته است، اگر به لحاظ اختلاف مالکان و بدون ابطال تصمیمات و

اقدامات ادارات ذی ربط ثبت اسناد و املاک و شهرداری صرفاً اسناد مالکیت صادره بعداً ابطال شود و لازم باشد که مجدداً و با استناد به مجموع اقدامات صورت گرفته پیش از تصویب قانون فوق الذکر از جمله صورت مجلس تفکیکی صادره، اسناد تفکیکی صادر شود، مفاد ماده ۱۰۱ قانون شهرداری پیش از اصلاح سال ۱۳۹۰ ملاک عمل خواهد بود و شهرداری نمی تواند قدرالسهم جدیدی مطالبه کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۱

۷/۱۴۰۲/۷۲

شماره پرونده: ۷۲-۷۶-۱۴۰۲ ح

استعلام:

به استحضار می‌رساند در خصوص اعلام بطلان معامله به دلیل مستحق‌الغیر در آمدن مبیع موضوع مواد ۳۹۰ و ۳۹۱ به بعد قانون مدنی، دو پرسش زیر مطرح است:

۱- آیا باید با توجه به اطلاق ماده ۳۹۱ قانون مدنی خواهان را مستحق استرداد ثمن و همچنین غرامات ناشی از کاهش ارزش ثمن بدانیم که محاسبه آن به ترتیب مقرر در رأی وحدت رویه شماره ۸۱۱ مورخ ۱/۴/۱۴۰۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور آمده است و با ارجاع به کارشناس و بر اساس افزایش قیمت اموالی که از نظر نوع و اوصاف مشابه همان مبیع باشند، صورت می‌گیرد و یا آنکه باید ثمن را مستحیل در غرامات بدانیم؛ زیرا چه بسا با قائل شدن به پرداخت ثمن و غرامات خواهان منفعت بیشتری به دست آورد.

۲- آیا قاعده مندرج در پرسش فوق در بحث کاهش ارزش ثمن، در دیگر موارد انحلال عقد؛ از جمله بطلان آن بنا به جهات دیگر و همچنین به انفساخ و فسخ عقد قابل اعمال است و یا آنکه موضوع تابع حکم مقرر در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ است؟

پاسخ:

۱- اولاً، وفق مواد ۳۹۰ و ۳۹۱ قانون مدنی و آراء وحدت رویه شماره ۷۳۳ مورخ ۱۳۹۳/۷/۲۵ و ۸۱۱ مورخ ۱/۴/۱۴۰۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، خریدار جاهل به وجود فساد؛ مستحق دریافت غرامت است که از جمله این غرامات، غرامت کاهش ارزش ثمن است.

ثانیاً، دادگاه میزان غرامت را مطابق عمومات ناظر بر میزان خسارت در دیون پولی (دعاوی مسؤولیت مدنی) و بر اساس میزان افزایش قیمت (تورم) اموالی که از نظر نوع و اوصاف مشابه همان مبیع هستند، تعیین می‌کند. بدیهی است در تعیین میزان غرامت یادشده، آنچه ملاک تعیین است، میزان ثمن پرداختی توسط خریدار است.

ثالثاً، در فرض سؤال به لحاظ مستحق‌الغیر در آمدن مبیع و بطلان عقد، ثمن باید مسترد شود (مواد ۳۶۵ و ۳۶۶ قانون مدنی). ۱/۴/۱۴۰۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور و با لحاظ ثمن مسترد شده محاسبه می‌شود؛ در هر

صورت این محاسبه باید به گونه‌ای صورت گیرد که خریدار با لحاظ ثمن و غرامت ناشی از کاهش ارزش آن، امکان خرید مالی که از نظر نوع و اوصاف مشابه مبیع مستحق‌الغیر درآمده است را داشته باشد.

۲- اولاً، مطابق ماده ۳۶۵ قانون مدنی بیع فاسد اثری در تملک ندارد؛ لذا هرگاه کسی به عقد فاسد مالی را قبض کند، وفق قاعده علیالبدل ملزم به رد مال به مالک واقعی است و تا زمان رد ضامن است. عودت مال و اعاده وضع به حال سابق اقتضای آن را دارد که حسب مورد مثل یا قیمت مال مسترد شود؛ تکلیف به پرداخت ثمن و خسارت ناشی از کاهش ارزش آن نیز در همین راستا است. حکم مقرر در ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی و ماده ۳۹۱ این قانون با لحاظ آرای وحدت رویه شماره ۷۳۳ مورخ ۱۳۹۳/۷/۱۵ و ۸۱۱ مورخ ۱۴۰۰/۴/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور و ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی ۱۳۷۹ مؤید این دیدگاه است.

ثانیاً، قیاس فسخ و انفساخ قرارداد و یا اقاله آن با موارد بطلان قرارداد، قیاس مع‌الفارق است و محلی برای تسری رأی وحدت رویه یادشده به غیر مورد بطلان قرارداد و یا اخذ ملاک از این رأی وحدت رویه وجود ندارد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۰۹

۷/۱۴۰۲/۵۶

شماره پرونده: ۵۶-۱۲/۱-۱۴۰۲ع

استعلام:

همانگونه که مستحضرید اکثر قریب به اتفاق ضوابط مندرج در قانون نظارت بر رفتار قضات ناظر بر افعال و ترک افعال قضات در مراجع قضایی و ناظر بر نقض قوانین است و استثنائاً به موجب بند ششم ماده ۱۴ قانون مزبور بعضی از مصادیق نظیر عدم حضور در جلسات هیأت‌ها و کمیسیون‌ها مورد قانونگذاری قرار گرفته است. در قانون مذکور و آیین‌نامه اجرایی آن قرائنی نیز بر صحت ادعای مرقوم وجود دارد. از جمله آنکه حسب بند دوم ماده ۱۵ آیین‌نامه (شرایط شکواییه انتظامی) سمت شاکی در پرونده قضایی باید در شکواییه انتظامی درج شود که همین موضوع مبین آن است که پرونده‌های مراجع شبه قضایی از دامنه شمول مقررات مندرج در قانون خروج موضوعی دارد. از سویی در قوانین و آیین‌نامه‌های مربوط به کمیسیون‌های شبه قضایی در خصوص درج نام و مشخصات هیأت رسیدگی‌کننده نصی وجود ندارد و صرفاً در بند ۷ ماده ۲۸ آیین‌نامه رسیدگی و چگونگی تشکیل جلسات هیأت‌های تشخیص و حل اختلاف موضوع ماده ۱۶۴ قانون کار به این موضوع اشاره شده است و در سایر موارد تصریحاً یا حتی تلویحاً مقرره‌ای مبنی بر لزوم درج مشخصات و نام و نام خانوادگی قاضی هیأت نیامده است و در صورت فقدان نص قانونی قاعدتاً از شمول تخلف به عنوان نقض قوانین و مقررات خارج است. حالیه بنا به مراتب معنون و با التفات به اینکه قانونگذار در مقام بیان سکوت نموده است، خواهشمند است بیان نمایید که آیا صرف عدم درج نام و نام خانوادگی قضات در زیر صورتجلسات و تصمیمات کمیسیون‌هایی نظیر کمیسیون ماده ۹۹ یا ماده ۱۰۰ قانون شهرداری‌ها می‌تواند از مصادیق بند اول ماده صدرالذکر تلقی شده و تخلف محسوب گردد؟

پاسخ:

با توجه به اطلاق ماده یک قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰ که نظارت بر نحوه عملکرد و رفتار قضات و رسیدگی به تخلفات انتظامی و صلاحیت قضایی آن‌ها را مشمول مواد این قانون دانسته است و همچنین ماده ۲ آیین‌نامه اجرایی این قانون مصوب ۲۵/۲/۱۳۹۲ ریاست محترم قوه قضاییه که دارای حکمی مشابه است و نیز عموم ماده ۲ قانون و تصریح به شمول قانون بر تمامی قضاتی که به حکم رئیس قوه قضاییه به سمت قضایی

منسوب می شوند (و ماده ۳ آیین نامه اجرایی قانون) و همچنین با توجه به حکم مقرر در بند ۶ ماده ۱۴ قانون که از جمله عدم حضور در جلسات هیأت ها و کمیسیون هایی که قاضی موظف به شرکت در آن است را در زمره تخلفات انتظامی دارای مجازات انتظامی درجه یک تا چهار دانسته است، در فرض سؤال، عدم ذکر مشخصات قاضی شرکت کننده در هیأت ها و مراجع شبه قضایی از مصادیق بند یک ماده ۱۴ قانون بوده و تخلف انتظامی محسوب می شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۰۸

۷/۱۴۰۲/۵۴

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۲۱۸-۵۴ ح

استعلام:

نظر به اینکه به موجب ماده ۳۳ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴ «چنانچه اعضا یا کارکنان شورا در انجام وظایف قانونی خود مرتکب تخلف شوند و یا حضور و مشارکت مناسب در جلسات شورا نداشته باشند یا شرایط عضویت در شورا را از دست بدهند، رئیس حوزه قضایی مراتب را مستنداً جهت رسیدگی به هیأت رسیدگی کننده به تخلفات اعضا و کارکنان شورا موضوع ماده ۳۴ این قانون اعلام می کند»، آیا با توجه به مقرره یاد شده اعلام تخلف به هیأت رسیدگی به تخلفات منحصراً باید توسط رئیس حوزه قضایی به عمل آید و یا اینکه سایر مراجع و مقامات مرتبط مانند رئیس حفاظت و اطلاعات شوراها و یا معاون توسعه حل اختلاف دادگستری کل استان نیز می توانند تخلف را جهت رسیدگی به هیأت یاد شده مستقیماً اعلام نمایند؟

پاسخ:

با توجه به تصریح ماده ۳۳ قانون شورای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴، مقنن فرآیند خاصی را برای ارجاع موارد مذکور در این ماده به هیأت رسیدگی کننده به تخلفات اعضا و کارکنان شورا جهت رسیدگی تعیین کرده است؛ بنابراین چنانچه هر یک از مقامات مذکور در استعلام (رئیس حفاظت و اطلاعات شوراها و یا معاون توسعه حل اختلاف دادگستری کل استان) از موارد مذکور در ماده ۳۳ قانون فوق الذکر مطلع شوند باید برابر ماده یاد شده مراتب را به رئیس حوزه قضایی ذیربط اعلام کنند تا مطابق مقررات قانونی اقدام شود. بدیهی است رئیس حوزه قضایی مطابق اصول حقوق اداری می تواند اختیار خود را به معاونان خود تفویض کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۲۱

۷/۱۴۰۲/۴۹

شماره پرونده: ۴۹-۱۲۷-۱۴۰۲ ح

استعلام:

چنانچه در پرونده‌ای در ماهیت اختلاف متداعیین گزارش اصلاحی صادر شود و سپس در مورد همان اختلاف و در همان شعبه دادگاه طرح دعوا شود، آیا از موارد امتناع از رسیدگی است؟

پاسخ:

با توجه به ماده ۱۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، دادگاه صرفاً پس از حصول سازش بین طرفین و بر اساس مفاد سازش مبادرت به صدور گزارش اصلاحی می‌کند و تنظیم این گزارش توسط دادگاه، اظهار نظر در ماهیت دعوا نیست و لذا از جهات رد مندرج در بند «د» ماده ۹۱ این قانون محسوب نمی‌شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۳

۷/۱۴۰۲/۴۴

شماره پرونده: ۴۴-۱۵۴-۱۴۰۲ ح

استعلام:

مطابق بند ۲ ماده یک قانون الحاق موادی به قانون ساماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن مصوب ۱۳۸۸ با اصلاحات و الحاقات بعدی، چنانچه در مالکیت و تصرف اشخاص اختلاف باشد، موضوع در هیأتی که در قانون مذکور مشخص شده مطرح می‌شود تا رأی مقتضی صادر شود؛ از طرفی در تبصره یک ماده ۴ آیین‌نامه اجرایی این قانون تأیید شده به تاریخ ۱۳۹۰/۴/۲۱ مقرر شده است: «املاک مشمول قانون املاکی هستند که ... تصرفات مالکانه و بلامعارض آن حسب مورد به تشخیص ادارات راه و شهرسازی و بنیاد مسکن انقلاب اسلامی احراز شده باشد». در ماده ۷ آیین‌نامه مذکور نیز تصریح شده است که پس از طرح پرونده در هیأت چنانچه «تصرفات مالکانه بلامعارض و بلامنازع» متقاضی احراز شده باشد، هیأت مطابق بند های ذیل آن ماده رأی صادر می‌کند.

از طرف دیگر در ماده ۸ آیین‌نامه یادشده ترتیب دیگری در خصوص رسیدگی به اراضی‌ای که در تصرف یا مالکیت آنها اختلاف وجود دارد، پیش‌بینی شده است.

۱- با عنایت به مراتب یادشده و با وجود این دو گونه مقرر، آیا اساساً هیأت مذکور در خصوص اراضی‌ای که در تصرف یا مالکیت آن اختلاف است، صلاحیت صدور رأی دارد؟

۲- چنانچه با استفاد از ماده ۸ آیین‌نامه یادشده پاسخ مثبت باشد و هیأت بدون توجه به این اختلاف رأی صادر کرده باشد و اختلاف طرفین در دادگاه احراز شود، تکلیف چیست؟ توضیح آن‌که در خصوص پرسش فوق اختلاف نظر و چهار رویه مختلف وجود دارد:

برخی معتقدند به صرف احراز اختلاف و عدم رسیدگی در هیأت وفق ماده ۸ آیین‌نامه، باید رأی هیأت ابطال و بار دیگر در هیأت رأی صادر شود.

گروهی نیز بر این عقیده‌اند با احراز اختلاف باید رأی هیأت ابطال شود و دادگاه در مورد مالکیت تعیین تکلیف کند.

گروه سوم معتقدند دادگاه باید وفق ترتیب مقرر در ماده ۸ آیین‌نامه اقدام و متصرف یا مالک واقعی را مشخص کند و چنانچه در نتیجه امر رأی هیأت با تحقیقات دادگاه همخوانی داشته باشد، آن را تأیید و در غیر این صورت، رأی را ابطال کند.

آخرین گروه نیز معتقدند دادگاه بدون در نظر گرفتن ترتیب مقرر در ماده ۸ آیین‌نامه و بر اساس مقررات عام دادرسی مدنی رسیدگی نموده و متصرف یا مالک را شناسایی می‌کند و در صورتی که رأی هیأت با نتیجه تحقیقات دادگاه همخوانی داشته باشد، آن را تأیید و در غیر این صورت نقض می‌کند.

پاسخ:

اولاً، با توجه به صراحت بند ۲ ماده یک قانون الحاق موادی به قانون ساماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن مصوب ۱۳۸۸ با اصلاحات و الحاقات بعدی و ترتیب مقرر در ماده ۸ آیین‌نامه اجرایی این قانون مصوب وزیران عضو کارگروه مسکن و تأیید شده به تاریخ ۱۳۹۰/۴/۲۱ توسط رئیس جمهور، از جمله در صورتی که متصرف نتواند مدرکی دال بر مالکیت خود ارائه کند و یا در مالکیت و تصرف اشخاص اختلاف باشد، هیأت موضوع بند ۲ ماده یک قانون صدرالذکر به ترتیب مقرر در ماده ۸ آیین‌نامه اجرایی یادشده به موضوع اختلاف رسیدگی و اتخاذ می‌کند؛ حکم مقرر در ماده ۷ آیین‌نامه اجرایی قانون مذکور صرفاً ناظر بر تکلیف آن هیأت در فرض احراز تصرفات مالکانه، بلامعارض و بلامنازع متقاضی ثبت است؛ بنابراین تبصره یک ماده ۴ آیین‌نامه نیز که املاک مشمول قانون را املاکی می‌داند که تصرفات مالکانه و بلامعارض آن حسب مورد به تشخیص ادارات راه و شهرسازی و بنیاد مسکن انقلاب اسلامی احراز شده باشد، باید با لحاظ بند ۲ ماده یک قانون و ماده ۸ آیین‌نامه یادشده تفسیر شود که صرفاً ناظر بر فرض فقد اختلاف در مالکیت است؛ هم‌چنانکه تبصره ۳ ماده ۴ همین آیین‌نامه فرض عدم احراز تصرفات مالکانه و تکلیف سازمان راه و شهرسازی و بنیاد مسکن انقلاب اسلامی را حسب مورد پیش‌بینی کرده است.

ثانیاً، در فرض سؤال که هیأت موضوع بند ۲ ماده یک قانون صدرالذکر بدون توجه به اختلاف موجود در مالکیت و تصرف اشخاص، رسیدگی و اتخاذ تصمیم کرده و موضوع در مرجع قضایی در جریان رسیدگی است، موجبی قانونی برای اعاده پرونده نزد هیأت جهت اتخاذ تصمیم در خصوص اختلاف اشخاص نیست و با توجه به صلاحیت عام محاکم دادگستری، مرجع قضایی رسیدگی‌کننده در صورت احراز اشتباه در تصمیم هیأت، اتخاذ تصمیم می‌کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۳۱

۷/۱۴۰۲/۳۳

شماره پرونده: ۳۳-۱۵۵-۱۴۰۲ ح

استعلام:

با توجه به نظریه مشورتی شماره ۱۰۸۸/۱۴۰۱/۷ مورخ ۱۴۰۱/۱۲/۲۰ آن اداره کل و به سبب وجود ابهام در متن پاسخ و با توجه به اینکه در رأی وحدت رویه شماره ۷۹۴ مورخ ۱۳۹۹/۵/۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور آمده است «...مقررات مواد ۱۰، ۱۱، ۱۴ و ۲۷ قانون پولی و بانکی کشور مصوب ۱۳۵۱ با اصلاحات و الحاقات بعدی و ماده ۲۰ قانون عملیات بانکی بدون ربا مصوب ۱۳۶۲ با اصلاحات بعدی و ماده واحده قانون تأسیس بانک‌های غیردولتی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ .. و مصوبات بانک مذکور راجع به حداقل و حداکثر سود بانک‌ها و مؤسسات اعتباری اعم از دولتی و غیر دولتی جنبه آمره دارد...»، آیا می‌توان چنین نتیجه گرفت که توافق اشخاص بر دریافت وجه التزام، مازاد بر مبلغ خسارت تأخیر تأدیه اعلامی از سوی بانک مرکزی، مسموع نیست؟

پاسخ:

اولاً، همانطور که در نظریه شماره ۱۰۸۸/۱۴۰۱/۷ مورخ ۱۴۰۱/۱۲/۲۰ به آن مرجع محترم اعلام شده است، با توجه به رأی وحدت رویه شماره ۸۰۵ مورخ ۱۳۹۹/۱۰/۱۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، تعیین وجه التزام قراردادی به منظور جبران خسارت تأخیر در ایفای تعهدات پولی (از جمله در فرض سؤال بابت پرداخت وجه چک) مشمول اطلاق ماده ۲۳۰ قانون مدنی و عبارت قسمت اخیر ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ است و با عنایت به ماده ۶ قانون اخیرالذکر، تعیین خسارت مازاد بر شاخص قیمت‌های اعلامی رسمی (نرخ تورم) معتبر و فاقد اشکال قانونی است.

ثانیاً، حکم مقرر در ماده واحده قانون تأسیس بانک‌های غیر دولتی مصوب ۱۳۷۹ مبنی بر آمره بودن مصوبات بانک مرکزی در ارتباط با حداقل و حداکثر سود بانک‌ها که ناظر بر اعطای تسهیلات بانکی و تعیین کمینه و بیشینه سود در قراردادهای مربوط است و در رأی وحدت رویه شماره ۷۹۴ مورخ ۱۳۹۹/۵/۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور نیز بر آن تأکید شده است، از فرض استعلام خروج موضوعی دارد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۵

۷/۱۴۰۲/۳۰

شماره پرونده: ۳۰-۱۶/۹-۱۴۰۲ ح

استعلام:

در پرونده‌ای زوجین با طرح دعوای طلاق، گواهی عدم امکان سازش دریافت کرده و پس از قطعیت آن به جای مراجعه به دفتر رسمی طلاق و ثبت رسمی آن، نزد فردی روحانی صیغه طلاق را جاری کرده‌اند؛ سپس زوج پس از اتمام مدت عده با طرح دعوا، مدعی رجوع در زمان عده است. با عنایت به اینکه طلاق در دفاتر رسمی به ثبت نرسیده است دادگاه در خصوص این دعوا با چه تکلیفی مواجه است؟

پاسخ:

در فرض سؤال که زوجین خواسته طلاق توافقی را در دادگاه خانواده مطرح و گواهی عدم امکان سازش دریافت کرده‌اند؛ اما به جای مراجعه به دفتر رسمی طلاق، صیغه طلاق را نزد فردی روحانی اجرا کرده‌اند؛ اما متعاقباً زوج ادعای رجوع در ایام عده دارد و مفروض آن است که زوج دعوایی مبنی بر اثبات وقوع رجوع در این ایام مطرح کرده است، صرف عدم ثبت طلاق در دفتر رسمی طلاق مانع از استماع این دعوا و احراز وقوع رجوع نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۱

۷/۱۴۰۲/۲۶

شماره پرونده: ۲۶-۹۶-۱۴۰۲ع

استعلام:

با عنایت به اینکه چهل درصد تمبر مالیاتی و کلا مربوط به مرحله تجدید نظرخواهی است، آیا در صورت صدور قرار نیز همانند صدور حکم در مرحله بدوی، تمامی چهل درصد تمبر مالیاتی باید اخذ شود؟

پاسخ:

در فرض سؤال حق الوکاله اعتراض به قرارهای حقوقی قابل اعتراض، منطبق با بند «ج» ماده ۱۲ آیین نامه تعرفه حق الوکاله، حق المشاوره و هزینه سفر و کلای دادگستری مصوب ۲۸/۱۲/۱۳۹۸ رئیس محترم قوه قضاییه است و ابطال تمبر مالیاتی آن از حکم مقرر در ماده ۲۱ آیین نامه یادشده که ناظر بر مواد ۹، ۱۳ و ۲۰ این آیین نامه است، خروج موضوعی دارد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۲۵

۷/۱۴۰۲/۱۶

شماره پرونده: ۱۶-۱-۳/۱-۱۴۰۲ ح

استعلام:

با توجه به اینکه در برخی موارد وثیقه تودיעی دارای رهن مقدم است و مازاد آن به نفع مرجع قضایی توقیف می‌شود، در صورت عدم اجرای تعهد از سوی وثیقه‌گذار و صدور دستور ضبط، چنانچه مرتهن اول (بانک مربوطه) موافق فروش ملک و اجرای دستور ضبط نباشد، آیا باید تا زمان فک رهن مقدم اجرای دستور ضبط وثیقه متوقف شود و یا اینکه می‌توان با حفظ حقوق مرتهن و کسر مبلغ رهن مقدم از مزایده و واریز آن به حساب اعلامی بانک، دستور ضبط وثیقه را اجرا کرد؟

پاسخ:

اولاً، با توجه به این که مطابق بند «خ» ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، وثیقه باید وجه نقد یا ضمانت‌نامه بانکی یا مال منقول یا غیرمنقول باشد و از آنجا که در مال رهنی، رهن نسبت به عین مال (اصل مال) صورت می‌پذیرد، بنابراین توقیف ارزش مازاد ملک که مطابق ماده ۵۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ تنها ایجاد اولویت نسبت به اصل مال می‌کند، مشمول هیچ یک از مصادیق وثیقه کیفری نبوده و قابل پذیرش نمی‌باشد.

ثانیاً، در فرض سؤال که دستور ضبط وثیقه‌ای که در رهن بانک بوده صادر شده است، فروش مال مورد وثیقه منوط به اذن مرتهن، تأمین حق وی و یا تأدیه طلب او می‌باشد. رأی وحدت رویه شماره ۸۳۲ مورخ ۳۰/۳/۱۴۰۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور که در صورت تأمین یا تأدیه طلب مرتهن، بیع عین مرهونه توسط راهن را منافی حقوق مرتهن ندانسته است، مؤید این دیدگاه است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۲۲

۷/۱۴۰۲/۱۱

شماره پرونده: ۱۱-۱-۲/۱۴۰۲ ح

استعلام:

مطابق بند «ف» تبصره ۸ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲، سازمان حفاظت محیط زیست در راستای حفظ انفال از پرداخت هفتاد درصد هزینه دادرسی دعاوی معاف شده است و به عبارت دیگر مقنن نوعی معافیت جزئی از پرداخت هزینه دادرسی را برای این سازمان لحاظ کرده است؛ این در حالی است که مطابق ماده ۲۸ قانون احکام دائمی برنامه‌های توسعه کشور مصوب ۱۳۹۵، سازمان یادشده در دعاوی مربوط به رفع تصرف از انفال از مطلق هزینه‌های دادرسی معاف شده است (معافیت کلی)؛ با توجه به مراتب یادشده، آیا قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲، با ماده ۲۸ مذکور معارض است؟ آیا می‌توان گفت ماده ۲۸ قانون احکام دائمی برنامه‌های توسعه کشور مصوب ۱۳۹۵ در خصوص معافیت از پرداخت سی درصد از هزینه‌های دادرسی نسخ جزئی شده است؟

پاسخ:

با توجه به اینکه معافیت سازمان محیط زیست از پرداخت هفتاد درصد هزینه دادرسی مندرج در بند «ف» تبصره ۸ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲، مشتمل بر حکم خاص دعاوی مربوط به آن سازمان و محدود به سال اجرای قانون است و معافیت دستگاه‌های مذکور در ماده ۲۸ قانون احکام دائمی برنامه‌های توسعه کشور مصوب ۱۳۹۵ ناظر بر موضوع خاص رفع تصرف عدوانی از اراضی دولتی، ملی و وقفی است؛ لذا مقرر اخیر نسخ حکم مندرج در قانون سابق نبوده و معافیت کامل سازمان حفاظت محیط زیست در مورد دعاوی رفع تصرف عدوانی از اراضی مشمول ماده ۲۸ یادشده، به قوت خود باقی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۰۳

۷/۱۴۰۱/۱۳۷۵

شماره پرونده: ۱۳۷۵-۹۶-۱۴۰۱ع

استعلام:

۱- رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به عملیات اجرایی وصول مالیات، در صلاحیت چه مرجعی است؟ آیا بر اساس ماده ۲۱۶ قانون مالیات‌های مستقیم مصوب ۱۳۶۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی در صلاحیت هیأت حل اختلاف مالیاتی است و یا از آنجا که امری قضایی محسوب می‌شود، در صلاحیت دادگاه است و ماده ۲۱۶ قانون یادشده صرفاً ناظر بر اختلاف مؤدی و اداره مالیات است و ارتباطی به اعتراض شخص ثالث ندارد؟

۲- اگر اعتقاد بر صلاحیت دادگاه باشد، آیا باید خواسته‌های اثبات وقوع بیع و اثبات مالکیت و دعاوی مرتبط را نیز مطرح کند یا صرف اعتراض به عملیات اجرایی کافی است؟

پاسخ:

۱- به موجب ماده ۲۱۶ قانون مالیات‌های مستقیم مصوب ۱۳۶۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی، مرجع رسیدگی به شکایات ناشی از اقدامات اجرایی راجع به مطالبات دولت از اشخاص، هیأت حل اختلاف مالیاتی خواهد بود. همچنین وفق تبصره یک ماده ۸ اصلاحیه آیین‌نامه اجرایی ماده ۲۱۸ قانون مالیات‌های مستقیم مصوب ۱۳۹۰/۳/۲۳ و قرار اقتصادی و دارایی و دادگستری «هرگاه نسبت به مال منقول یا غیرمنقول یا وجه نقد توقیف شده، شخص ثالث اظهار حقی نماید، اگر ادعای مزبور مستند به حکم قطعی یا سند رسمی بوده که تاریخ آن مقدم بر تاریخ توقیف باشد، توقیف رفع می‌شود. در غیر این صورت عملیات اجرایی تعقیب می‌گردد و مدعی حق برای اثبات ادعای خود می‌تواند به هیأت موضوع ماده ۲۱۶ قانون مالیات‌های مستقیم شکایت کند. این هیأت در صورتی که ادعای شاکی را وارد دانست، قرار رفع توقیف اموال را صادر می‌نماید...». به موجب ماده ۵۶ آیین‌نامه مزبور «هرگاه شخص ثالث نسبت به تمام یا قسمتی از اموال غیر منقول بازداشت شده و حقوق ناشی از آن، ادعای حقی کند، عملیات اجرایی در صورتی متوقف می‌شود که دعوا مستند به سند رسمی یا رأی قطعی دادگاه بوده و تاریخ وجود حق یا تنظیم سند مقدم بر تاریخ بازداشت اموال غیرمنقول باشد و این امر مورد تأیید هیأت حل اختلاف مالیاتی موضوع ماده ۲۱۶ قانون مالیات‌های مستقیم قرار گیرد»؛ همچنین مطابق بند «ب» ماده ۵۸ این آیین‌نامه، توقف عملیات اجرایی ناشی از شکایت از اقدامات اجرایی بدون اخذ تأمین، صرفاً بر اساس رأی

هیأت حل اختلاف مالیاتی و در صورتی ممکن است که شاکی دلایل قوی ارائه نماید یا شکایت مستند به سند رسمی یا حکم قطعی مراجع قضایی یا اسناد اداری باشد.

بنا به مراتب پیش گفته، در فرض سؤال چنانچه ثالث نسبت به عملیات اجرایی وصول مالیات اعتراض و شکایت داشته باشد، هیأت حل اختلاف مالیاتی صلاحیت رسیدگی به اعتراض را دارد؛ اما اگر ثالث نسبت به مال توقیف شده ادعای حقی داشته باشد، این امر مانع از مراجعه او به دادگاه صالح و اقامه دعوای مقتضی برای اثبات حقانیت خود نیست.

۲- با توجه به پاسخ فوق، پاسخ به این سؤال منتهی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۱۸

۷/۱۴۰۱/۱۳۵۳

شماره پرونده: ۱۳۵۳-۱۲۷-۱۴۰۱ ح

استعلام:

هرگاه خواهان دعوای خود را به مبلغ خاصی تقویم کند، آیا می‌تواند تأمین خواسته به مبلغی بیش از میزان مقوم را از دادگاه درخواست کند؟ مانند آنکه، خواسته مطالبه خسارت وارده به خودرو مقوم به مبلغ دویست میلیون ریال باشد؛ اما تأمین خواسته از اموال بلامعارض خوانده به میزان پانصد میلیون ریال درخواست شده باشد.

پاسخ:

در فرض سؤال که خواهان، تأمین خواسته از اموال خوانده را با مبلغی بیش از مبلغ مورد خواسته بابت اصل دعوا تعیین کرده است، علی‌القاعده مشمول بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب ۱۳۷۳ با اصلاحات و الحاقات بعدی است که در این موارد نیازی به تقویم خواسته نیست و چنانچه خواهان نیز اقدام به تقویم کرده باشد، علی‌الحساب است و در تأمین خواسته مؤثر نیست. به موجب مواد ۱۰۸ و به بعد قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، خواهان می‌تواند از دادگاه درخواست تأمین بنماید؛ بنابراین از هیچ‌یک از مواد این قانون استفاده نمی‌شود که خواهان مکلف است برای درخواست تأمین خواسته به طور مستقل و جدای از تقویمی که در دادخواست مطالبه اصل دعوا نموده است، خواسته را تقویم نماید. بدین لحاظ، از حیث اصول و موازین حقوقی نیز چنین تقویمی لازم نیست؛ زیرا تقویم خواسته در پرداخت هزینه دادرسی و مراحل بعدی رسیدگی ممکن است مؤثر باشد که در مورد درخواست تأمین خواسته، نظر به اینکه هزینه معینی برابر با هزینه دعوای غیر مالی برای آن مقرر شده است و از آنجا که به تنهایی قابل تجدید نظرخواهی نیست؛ لذا هر دو اثر یادشده منتفی است. از سوی دیگر، هدف از درخواست تأمین خواسته، تأمین عین خواسته یا معادل آن است؛ بنابراین حتی در مواردی که خواسته وجه نقد نیست و از نظر رسیدگی به اصل دعوا، نیازمند تقویم است، این تقویم در تأمین خواسته تأثیری ندارد؛ زیرا برای مثال، هرگاه خواسته تعدادی سکه بهار آزادی باشد، پس از صدور قرار تأمین خواسته اگر توقیف عین خواسته ممکن نباشد، وفق ذیل ماده ۱۲۳ قانون صدرالذکر باید معادل قیمت خواسته از دیگر اموال خوانده توقیف شود. در این مورد، ارزیابی خواسته برای توقیف معادل آن بر اساس ماده ۱۲۶ قانون مزبور ناظر بر ماده ۴۶ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ با دادگاه است. بنا به مراتب نه تنها لازم نیست درخواست‌کننده تأمین خواسته جداگانه و صرفاً برای درخواست

تأمین، خواسته خود را تقویم کند؛ بلکه تقویمی که وی برای اقامه اصل دعوای خویش نموده است نیز در توقیف معادل خواسته ملاک عمل دادگاه نمی‌باشد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۲

۷/۱۴۰۱/۱۳۴۴

شماره پرونده: ۱۳۴۴-۲۳۹-۱۴۰۱ کی

استعلام:

چنانچه زیان دیده (خریدار کالای معیوب) دعوای مطالبه خسارت ناشی از مصرف کالا (ضرر وارد بر اموال ناشی از کالای معیوب مانند ترکیدن لاستیک خودرو و انحراف آن و واژگونی منجر به آتش سوزی خودرو) را علیه بایع، واسطه‌های توزیع و تولیدکننده کالا مطرح کند و نوع کالا به گونه‌ای است که عیب درونی و مخفی باشد و بایع مستقیم (عرضه‌کننده کالا) با ادعای جهل به عیب، مدعی باشد که آن را از واسطه‌های چرخه توزیع (عمده‌فروش) خریداری کرده و اساساً عیب از تولیدکننده (کارخانه) است و منتسب به وی نیست، بر مبنای رابطه

سببیت و تقصیر چگونه باید تعیین مسئولیت نمود؟

توضیح آنکه، در این خصوص سه دیدگاه مطرح است:

نخست. برخی معتقدند در چنین فرضی رابطه سببیت طولی حاکم است و مطابق ماده ۵۳۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ سبب مستقیم (فروشنده کالای معیوب) مسؤول است؛ هر چند می‌تواند از باب مسئولیت نسبی علیه ایادی طرح دعوا کند؛ بر این اساس زیان دیده صرفاً می‌تواند علیه شخص مستقیم و بلاواسطه طرح دعوا کند و سایرین در مقابل او مسؤول نیستند.

دوم. گروهی بر این عقیده‌اند که باید موضوع به کارشناس رسمی ارجاع شود و بر اساس نظر کارشناس رسمی میزان مسئولیت هر یک مشخص شود.

سوم. عده‌ای نیز معتقدند در خصوص مسئولیت مدنی فروش کالا و حقوق مصرف‌کننده قواعد خاص و حمایتی وجود دارد؛ در همین خصوص ماده ۲۱ قانون حمایت از حقوق مصرف‌کنندگان مصوب ۱۳۸۸ مقرر داشته است که در صورت وجود عیب یا عدم انطباق کالا با شرایط تعیین شده، مشتری حق دارد صرفاً عوض مال را مطالبه کند و فروشنده باید آن را تأمین کند و اگر موضوع معامله جزئی (عین معین) باشد، مشتری می‌تواند معامله را فسخ کند یا ارزش کالای معیوب و سالم را مطالبه کند و فروشنده موظف به پرداخت است. در مطالبه حق ممکن است زیان دیده به سبب‌های مختلف علیه مداخله‌کنندگان طرح دعوا کند و در اینجا تضامم حاکم است و نه تضامن؛ لذا در اینجا زیان دیده می‌تواند از باب اتلاف به بایع مستقیم و بر مبنای سبب به واسطه و بر مبنای قانون خاص به تولیدکننده کالای معیوب مراجعه کند و دادگاه نیز و دادگاه نیز می‌تواند هر یک را به میزان یک صد در صد

بر اساس مبانی مختلف محکوم کند؛ هر چند مرحله اجرای حکم، زیان دیده فقط یک حق انتخاب و مطالبه یک ضرر را دارد.

پاسخ:

به نظر می‌رسد قانون‌گذار در قانون حمایت از حقوق مصرف‌کنندگان مصوب ۱۳۸۸ در مقام بیان مسؤلیت عرضه‌کنندگان کالا و خدمات (بند ۱-۲ ماده یک) در قبال عیب کالا، همان قواعد عام رسیدگی قانون مدنی در باب عیب کالا را بیان کرده است؛ زیرا در جریان و سیر تصویب این قانون، عبارت «منفرداً و متضامناً» پیش‌بینی شده در ماده ۲ پیش‌نویس به عبارت «منفرداً یا مشترکاً» تغییر یافته است و عالمانه با حذف قید تضامنی، قید مسؤلیت مشترک را به رسمیت شناخته است. وجود حرف «یا» بین دو واژه «منفرداً یا مشترکاً» نیز به این معنا است که مسؤلیت گاهی انفرادی و زمانی اشتراکی است که به تشخیص دادگاه است. بر این اساس هرچند در بند «الف» ماده یک آیین‌نامه اجرایی این قانون مصوب ۱۳۹۰/۷/۱۷ هیأت وزیران عبارت «منفرداً و مشترکاً» به کار رفته است، حکم این ماده را باید در راستای ماده ۲ قانون تفسیر کرد. حکم مقرر در ماده ۱۶ قانون مذکور که مسؤلیت جبران خسارت را به تشخیص مرجع رسیدگی‌کننده بر عهده شخص حقیقی یا حقوقی دانسته که موجب ورود خسارت و اضرار به مصرف‌کننده شده است، مؤید ضرورت احراز تقصیر توسط مرجع رسیدگی‌کننده است. بنابراین، در فرض سؤال با توجه به تعریف عرضه‌کننده در بند ۲-۱ ماده یک قانون یادشده که فروشندگان کالا و خدمات را نیز شامل می‌شود و با عنایت به پذیرش مسؤلیت انفرادی یا اشتراکی تمامی عرضه‌کنندگان به موجب ماده ۲ همین قانون، مراجعه خریدار کالای معیوب (دارای عیب مخفی) به فروشنده دارای مبنا قانونی است؛ هرچند تعیین میزان مسؤلیت و احراز رابطه سببیت، امری قضایی و بر عهده مرجع قضایی رسیدگی‌کننده است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۷

۷/۱۴۰۱/۱۳۳۹

شماره پرونده: ۱۳۳۹-۱۲۷-۱۴۰۱ ح

استعلام:

الف- مواد ۷ و ۳۴۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ مقرر می‌دارد به ماهیت هیچ دعوایی نمی‌توان در مرحله بالاتر رسیدگی نمود تا زمانی که در مرحله نخستین در آن دعوا حکمی صادر نشده باشد و اینکه دادگاه تجدیدنظر فقط به آنچه مورد تجدیدنظرخواهی است و در مرحله نخستین مورد حکم قرار گرفته باشد، رسیدگی می‌کند.

ب- ماده ۱۳۰ قانون یادشده نیز مقرر داشته است هر شخص ثالثی در موضوع دادرسی اصحاب دعوا برای خود مستقلاً حقی قائل باشد و یا خود را در محق شدن یکی از دو طرف ذی‌حق بداند، می‌تواند تا دادرسی ختم نشده است، وارد دعوا شود؛ اعم از آنکه در مرحله بدوی باشد و یا تجدید نظر. همچنین در ماده ۱۳۵ این قانون جلب ثالث به دادرسی مجاز دانسته شده است؛ اعم از آنکه در مرحله بدوی باشد و یا تجدید نظر. با توجه به مواد قانونی یادشده، سه دیدگاه به شرح زیر وجود دارد:

نخست. برخی معتقدند مواد ۱۳۰ و ۱۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ به وارد ثالث و خواهان جلب ثالث اجازه داده است در مرحله تجدید نظر وارد شده و چنانچه خواسته‌ای هم مطرح کنند که مرتبط با موضوعات پرونده باشد؛ مانند الزام به تنظیم سند یا ابطال سند، در مرحله تجدید نظر به آن رسیدگی می‌شود و پرونده نزد دادگاه بدوی اعاده نمی‌شود؛ مواد ۱۳۰ و ۱۳۵ قانون یادشده استثناً بر ماده ۷ این قانون هستند؛ همچنان که در ذیل ماده ۷ پیش‌بینی شده است به ماهیت هیچ دعوایی در مرحله بالاتر رسیدگی نمی‌شود؛ مگر به حکم قانون و مواد ۱۳۰ و ۱۳۵ قانون مذکور چنین اجازه‌ای را داده است.

دوم. گروهی نیز بر این عقیده‌اند که شخصی که در مرحله تجدید نظر وارد می‌شود، حق ندارد خواسته‌ای مطرح کند؛ مانند آنکه ابطال سندی را درخواست کند و یا طرفی را به تنظیم سند الزام کند؛ زیرا در صورت پذیرش این امر یک مرحله از دادرسی از بین می‌رود و مواد ۷ و ۳۴۹ پیش‌گفته نص قانونی است که به صراحت این اقدام را منع کرده است و احتمال خلافی در آن نیست؛ حال آنکه مواد ۱۳۰ و ۱۳۵ یادشده، ظهور دارد و احتمال خلاف در آن است و ظاهر نمی‌تواند نص را با تخصیص مواجه کند. ذیل ماده ۷ قانون نیز حکم مقرر در مواد ۱۳۰ و

۱۳۵ قانون مذکور را شامل نمی‌شود؛ در این‌گونه موارد پرونده باید به دادگاه بدوی اعاده شود تا به خواسته‌های مذکور رسیدگی شود و پس از صدور رأی در مرحله بدوی، چنانچه از آن تجدید نظرخواهی شود، در این مرحله مورد رسیدگی قرار می‌گیرد و در صورتی که اتخاذ تصمیم در پرونده مطروحه در دادگاه تجدید نظر به نتیجه پرونده وارد ثالث یا جلب ثالث منوط باشد، دادگاه اخیر منتظر نتیجه آن می‌ماند. همچنین برای نحوه ارسال پرونده نزد دادگاه بدوی نیز دو دیدگاه وجود دارد:

برخی معتقدند از آنجا که صلاحیت محاکم بدوی و تجدیدنظر نسبت به یکدیگر ذاتی است، پرونده با قرار عدم صلاحیت نزد دادگاه بدوی عودت می‌شود و گروهی بر این عقیده‌اند که پرونده با صدور دستور از آمار تجدید نظر کسر و نزد دادگاه بدوی عودت می‌شود. سوم. گروهی نیز معتقدند از خواهان وارد ثالث و یا خواهان جلب ثالث در مرحله تجدید نظر، خواسته جدیدی استماع نمی‌شود و این اشخاص فقط می‌توانند دعوای اصلی را به چالش بکشند و حق خود را طرح و مستندات خود را ارائه کنند تا دادگاه تجدیدنظر با توجه به ادعا و مستندات آنها اتخاذ تصمیم کند؛ بنابراین با قرار عدم استماع دعوای خواسته‌های مذکور رد می‌شود؛ چرا که حکم مقرر در مواد ۷ و ۳۴۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ رعایت نشده است.

پاسخ:

منظور از حق مستقل مندرج در ماده ۱۳۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، حقی متناظر بر خواسته دعوای اصلی است و نه دعوای جدید؛ مانند آنکه وارد ثالث مدعی باشد که عین یا منفعت مال متنازع‌فیه در دعوای اثبات مالکیت و احراز وقوع بیع متعلق به وی می‌باشد و نه آن‌که در دعوای اخیرالذکر، وارد ثالث دعوایی جدید با عنوان الزام به تنظیم سند رسمی را مطرح کند و یا ثالثی برای دعوای الزام به تنظیم سند رسمی جلب شود. از سوی دیگر مقررات حاکم بر امکان رسیدگی توأمان به دعوای مرتبط ناظر بر مرحله بدوی است و نه تجدید نظر. بنا به مراتب فوق و با لحاظ صدر ماده ۳۶۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، دعوای جدید وارد ثالث و یا طرح دعوایی جدید با عنوان جلب ثالث در مرحله تجدید نظر قابلیت استماع ندارد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۰۷

۷/۱۴۰۱/۱۳۳۴

شماره پرونده: ۱۳۳۴-۱۶۸-۱۴۰۱ کی

استعلام:

فردی علیه شخصی ناشناس به اتهام سرقت طرح شکایت می‌کند و در نهایت به جهت عدم شناسایی متهم و فقد ادله در مرحله دادسرا قرار منع تعقیب صادر می‌گردد. حال سؤال اینجاست که چنانچه پس از صدور قرار فوق، شاکی متهم اصلی را شناسایی و علیه وی طرح دعوی نماید، آیا رسیدگی به این موضوع باید با طرح شکایت جدید باشد یا از طریق تعقیب مجدد وفق ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری؟ توجهاً به اینکه در پرونده مطروحه متهمی شناسایی نشده است تا از طریق تعقیب مجدد رسیدگی انجام پذیرد.

پاسخ:

اولاً، صدور قرار منع تعقیب به علت ناشناس بودن متهم، وجه قانونی ندارد. ثانیاً، برابر ماده ۲۶۵ و ۱۰۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ بازپرس و سایر مقام‌های قضایی که وظیفه وی را انجام می‌دهند، نمی‌توانند به عذر ناشناس یا نامعین بودن متهم قرار منع تعقیب صادر کنند؛ بلکه با شرایط مقرر در ماده ۱۰۴، می‌توانند قرار توقف تحقیقات صادر و به طور موقت پرونده را بایگانی کنند. ولی در صورت فقد ادله کافی برای انتساب بزه، امکان صدور قرار منع تعقیب نسبت به متهم متواری یا مخفی شده که معین و شناخته شده است، وجود دارد.

در فرض پرسش که درباره سرقت قرار منع تعقیب صادر شده است و سپس متهم یا متهمان با اعلام شاکی شناسایی می‌شوند، قرار منع تعقیب نسبت به متهم ناشناس، بدون تأثیر است و موجب قانونی جهت الزام شاکی به طرح شکایت مجدد وجود ندارد و مقام قضایی بدون توجه به آن باید به رسیدگی ادامه دهد؛ مگر این که علت صدور قرار منع تعقیب به جهت عدم تکافوی ادله در قبال متهم یا متهمان معین و شناخته شده ولی متواری باشد که در این صورت حسب مورد مشمول مقررات ماده ۲۷۸ از جهت کشف دلیل جدید یا صدور قرار موقوفی تعقیب به جهت اعتبار امر مختوم و سپس اعتراض به این قرار می‌شود که فرض سؤال هم از این امر خارج است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۱۰

۷/۱۴۰۱/۱۳۲۹

شماره پرونده: ۱۳۲۹-۱۲۷-۱۴۰۱ ح

استعلام:

۱- با توجه به اینکه یکی از اختیارات وکلا که در وکالتنامه تصریح می‌شود، اخذ وجوه ایداعی و محکوم‌به به نام موکل است و از آنجا که پرداخت وجوه به صورت فیش بانکی است، چنانچه وکیل درخواست واریز وجه فیش بانکی به حساب شخصی خود را داشته باشد و نه حساب موکل، آیا این درخواست قابل پذیرش است؟

۲- در صورتی که دادگاه عمومی حقوقی در اجرای ماده ۱۱ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴ پرونده را جهت سازش به شوراهای حل اختلاف ارجاع دهد، آیا سازش واقع شده در شورای یادشده به عنوان سازش واقع شده در دادگاه مطابق ماده ۱۸۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ قابل ترتیب اثر است یا آنکه سازشی خارج از دادگاه محسوب می‌شود و حکم آن مشمول ماده ۱۸۳ قانون اخیرالذکر است؟

پاسخ:

۱- چنانچه وفق ماده ۳۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ در وکالتنامه تصریح شود که وکیل حق اخذ محکوم‌به و وجوه ایداعی به نام موکل را خواهد داشت، در فرض سؤال درخواست وکیل مبنی بر واریز محکوم‌به (وجه مندرج در فیش بانکی) به حساب شخصی وی قابل پذیرش است.

۲- با عنایت به ماده ۲۴ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴، در مواردی که موضوع در صلاحیت شورای حل اختلاف نبوده و به سازش منتهی شده است، شورا موضوع سازش و شرایط آن را به ترتیبی که واقع شده است، در صورت مجلس منعکس و مراتب را به مرجع قانونی صالح اعلام می‌کند؛ بنابراین در فرض سؤال که مرجع قضایی رسیدگی‌کننده در اجرای ماده ۱۱ قانون یادشده موضوع را جهت سازش به شورای حل اختلاف ارجاع داده است، مقنن تنظیم سازش‌نامه را در زمره وظایف شورای حل اختلاف قرار داده است و سازش‌نامه‌ای که از سوی این شورا تنظیم می‌شود، برای صدور گزارش اصلاحی موضوع ماده ۱۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ از سوی مرجع قضایی رسیدگی‌کننده دارای اعتبار است

و نیازی به دعوت از طرفین و استماع اقرار آنان نمی‌باشد؛ مگر آنکه از جهات دیگری مانند ابهام در مفاد سازش‌نامه، مرجع قضایی دعوت از طرفین و استماع اظهارات آنان را ضروری تشخیص دهد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۸

۷/۱۴۰۱/۱۳۲۰

شماره پرونده: ۱۳۲۰-۱۰/۳-۱۴۰۱ ح

استعلام:

۱- در خصوص قراردادهای پیمانکای که وفق شرایط عمومی پیمان منعقد می‌شود، خسارت تأخیر تأدیه از چه تاریخی باید محاسبه شود؟ آیا صورت وضعیت موقت که بر اساس ماده ۳۷ شرایط عمومی پیمان از طرف پیمانکار صادر و تحویل مهندس ناظر شده و سپس تسلیم کارفرما می‌شود را می‌توان به عنوان مطالبه قلمداد و خسارت تأخیر تأدیه را از این تاریخ محاسبه کرد؟

۲- در صورت منفی بودن پاسخ، آیا صورت وضعیت قطعی صادره به استناد ماده ۴۰ شرایط عمومی پیمان از سوی پیمانکار و تحویل آن به کارفرما را می‌توان تاریخ مطالبه محسوب کرد یا صرف صدور صورت وضعیت؛ اعم از موقت و یا دائم بدون نامه یا درخواستی دایر بر مطالبه طلب، مطالبه تلقی نشده و خسارت تأخیر تأدیه شامل آن نمی‌شود؟

پاسخ:

۱ و ۲- هر چند ارسال صورت وضعیت موقت از سوی پیمانکار عرفاً مطالبه از ناحیه وی تلقی می‌شود؛ اما از آنجا که مواد ۳۷ و ۴۰ شرایط عمومی پیمان، ترتیبات و مواعیدی را برای ارزیابی صورت وضعیت دریافتی پیش‌بینی کرده است، تعلق خسارت تأخیر تا پیش از رعایت ترتیبات و مهلت‌های یادشده منتفی است؛ اما با رعایت این ترتیبات و سپری شدن مواعد، دیون کارفرما قطعی و سررسید شده تلقی می‌شود و خسارت تأخیر تأدیه قابل مطالبه است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۰۹

۷/۱۴۰۱/۱۲۹۷

شماره پرونده: ۱۲۹۷-۱۲۷-۱۴۰۱ ح

استعلام:

آیا بهره‌بردار از معدن به عنوان استفاده‌کننده از منافع معدن که از اداره صنعت، معدن و تجارت مجوز بهره‌برداری را اخذ کرده است و مستأجر زمین زراعی که ملک را از اداره اوقاف و امور خیریه اجاره کرده است، هر یک می‌توانند علیه متصرف ملک، دعوای خلع ید و مطالبه اجرت‌المثل ایام تصرف را مطرح کند و یا آنکه صرفاً مالک رسمی ملک ذی‌نفع در اقامه این دعوا است؟

پاسخ:

اولاً، بهره‌بردار از معدن که دارای پروانه بهره‌برداری از وزارت صنعت، معدن و تجارت است و بر این اساس مبادرت به استخراج، کانه‌آرایی و تحویل مواد معدنی قابل فروش می‌نماید (بندهای «ف» و «ع» ماده یک قانون معادن اصلاحی ۱۳۹۰/۸/۲۲)، دارای حق انتفاع از ذخیره معدنی مندرج در پروانه است و پروانه بهره‌برداری وی سندی رسمی، لازم‌الاجرا، قابل معامله و تمدید و توثیق محسوب می‌شود. (ماده ۹ همان قانون اصلاحی ۱۳۹۰/۸/۲۲).

ثانیاً، وفق تبصره ۲ ماده ۱۹ قانون یادشده (الحاقی ۱۳۹۰/۸/۲۲) هرگونه تصرف اشخاص حقیقی یا حقوقی در محدوده دارای مجوز عملیات معدنی بدون داشتن حکم از مراجع قضایی، تصرف عدوانی محسوب می‌شود و نیروی انتظامی موظف است حسب درخواست دارندگان مجوز یا وزارت صنعت، معدن و تجارت بلافاصله نسبت به رفع تصرف و مزاحمت اقدام و متهم یا متهمان را به مراجع قضایی معرفی نماید. همچنین به موجب تبصره ۳ همین ماده، مزاحمت اشخاص حقیقی یا حقوقی به نحوی که مانع عملیات معدنی شود، جرم تلقی و مجرم ضمن جبران خسارت، به حبس از یک تا شش ماه و پرداخت جریمه نقدی معادل دو برابر خسارت وارده محکوم می‌شود. بنا به مراتب یادشده، صرف‌نظر از آنکه دارنده پروانه بهره‌برداری می‌تواند به استناد تبصره ۲ ماده ۱۹ قانون معادن (الحاقی ۱۳۹۰/۸/۲۲) از طریق نیروی انتظامی، از متصرفین و یا مزاحمین معدن موضوع پروانه، حسب مورد رفع تصرف و یا رفع مزاحمت نماید؛ بدون آنکه نیاز به طرح دعوای حقوقی در این خصوص باشد، طرح هر یک

از این دعاوی و یا دعوای خلع ید از سوی بهره‌بردار و مطالبه خسارت ناشی از تفویت حق یا منفعت در دادگاه حقوقی مسموع است و طرح این دعوا مختص مالک رسمی ملک نیست.

ثالثاً، با توجه به مواد ۴۸۸ و ۴۸۹ قانون مدنی و ماده ۳۰۸ همان قانون، اگر ثالثی مورد اجاره را از ید مستأجر که مالک منافع مورد اجاره است، خارج و عدواناً تصرف کند، وی می‌تواند علیه متصرف دعوای خلع ید غاصبانه مطرح کند؛ بنابراین در فرض سؤال با احراز رابطه استیجاری و مالکیت خواهان بر منافع عین مستأجره، مرجع قضایی مجاز به رسیدگی می‌باشد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۰

۷/۱۴۰۱/۱۲۹۳

شماره پرونده: ۱۲۹۳-۷۶-۱۴۰۱ ح

استعلام:

آیا با مطالبه ثمن از سوی خریدار، حق خیار غبن فاحش و افحش ساقط می شود؟

پاسخ:

از آنجا که اعمال خیار غبن فوریت دارد، فروشنده از وجود خیار غبن و میزان غبن مطلع باشد، مطالبه ثمن از طرف وی می تواند مستقط خیار تلقی شود و تشخیص آن برعهده مرجع رسیدگی کننده است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۰۹

۷/۱۴۰۱/۱۲۹۲

شماره پرونده: ۱۲۹۲-۱۲۷-۱۴۰۱ ح

استعلام:

در پرونده اعتراض به برگ تشخیص اراضی ملی مطروحه در شعبه ویژه موضوع تبصره یک ماده ۹ قانون افزایش بهره‌وری بخش کشاورزی و منابع طبیعی مصوب ۱۳۸۹ با اصلاحات، خواهان‌ها چند نفر (ورثه مالک) بوده و دعوا را توسط وکیل مطرح کرده‌اند؛ پس از ارجاع پرونده به کارشناس رسمی و اظهار نظر وی، وکیل خواهان‌ها به نظر کارشناس اعتراض و در این اثنا یکی از خواهان‌ها فوت می‌کند؛ اما وکیل و دیگر خواهان‌ها موضوع را به دادگاه اطلاع نمی‌دهند و دادرسی با ارجاع امر به هیأت کارشناسان ادامه می‌یابد و در نهایت به استناد نظر هیأت پنج نفره کارشناسان رسمی دادگستری حکم بر بی‌حقی خواهان‌ها و تأیید برگ تشخیص منابع طبیعی صادر و در دادگاه تجدیدنظر استان عیناً تأیید می‌شود. اکنون ورثه خواهان متوفی با این استدلال که دادگاه بدوی مطابق ماده ۱۰۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ مکلف به توقف دادرسی بوده است؛ اما به سبب عدم رعایت تکلیف قانونی از رأی صادره متضرر شده‌اند، دادخواست اعتراض ثالث نسبت به رأی صادره تقدیم دادگاه تجدیدنظر نموده و در دادخواست اعلام داشته است که زمین مورد دعوا جزء منابع ملی نیست و به نظر هیأت پنج نفره کارشناسان معترض بوده و ارجاع امر به هیأت هفت نفره کارشناسان را درخواست کرده‌اند. با توجه به مراتب یادشده، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- آیا در فرض سؤال ورثه نسبت به رأی صادره ثالث تلقی می‌شوند؟

۲- در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا دادگاه می‌تواند در مقام رسیدگی به اعتراض ثالث، با ارجاع امر به هیأت هفت نفره کارشناسان بار دیگر به خواسته‌ای که در جریان دعوی اصلی مطرح بوده (اعتراض به ملی شدن زمین مورد دعوا) به صورت ماهوی رسیدگی کند؟

پاسخ:

۱ و ۲- اولاً، با فوت موکل، وکالت وکیل زایل می‌شود و در فرض سؤال اقدامات انجام شده از سوی وکیل از جمله تجدیدنظر خواهی وی از قبل متوفی مؤثر در مقام نیست و دادنامه صادره از دادگاه بدوی باید به ورثه خواهان متوفی ابلاغ شود و حق اعتراض آنان نسبت به رأی صادره برابر عمومات قانون آیین دادرسی مدنی باقی

است. حکم مقرر در مواد ۴۷ و ۳۳۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ مؤید این دیدگاه است.

ثانیاً، در فرض سؤال در صورت تجدیدنظر خواهی ورثه خواهان متوفی، از آنجا که مفروض آن است که دادگاه تجدیدنظر سابقاً نسبت به این اعتراض رسیدگی نکرده است، منعی برای رسیدگی و اتخاذ تصمیم وفق عمومات ندارد. شایسته ذکر است ورثه خواهان متوفی در هر حال ثالث تلقی نمی‌شوند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۳۱

۷/۱۴۰۱/۱۲۹۱

شماره پرونده: ۱۲۹۱-۱/۲۹-۱۴۰۱ ح

استعلام:

زوج به پرداخت مهریه محکوم شده و از آنجا که نامبرده مالک مشاعی سرقفلی یک باب مغازه به عنوان سهم الارث بوده است، زوجه قدرالسهم وی را در زمان تقدیم دادخواست با قرار تأمین خواسته توقیف کرده است؛ در مرحله قطعیت و اجرای حکم مربوط به مطالبه مهریه، مزایده قدرالسهم را درخواست کرده است؛ با توجه به اینکه زوج (محکوم علیه) صرفاً مالک حصه مشاعی از سرقفلی است و ملک در مالکیت مشاعی اشخاص دیگری است، آیا انجام تشریفات مزایده و انتقال سرقفلی مستلزم اخذ اذن است؟

پاسخ:

اولاً، مزایده تمام یا قسمت مشاعی از سرقفلی با رعایت حقوق مالک بلامانع است و در مزایده آن باید مقررات مربوط به فروش اموال غیرمنقول و از جمله ماده ۵۱ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ رعایت شود. ثانیاً، در فرض سؤال که محکوم علیه به عنوان یکی از ورثه، مالک سهم مشاعی از سرقفلی است، وفق ماده ۵۸۳ قانون مدنی صرف فروش و مزایده سهم مشاعی وی مستلزم موافقت دیگر وراث و صاحبان سهم مشاعی سرقفلی نیست و امر مزایده با رعایت ماده ۱۴۰ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ و نیز مواد ۸۶۸ و ۸۷۱ قانون مدنی صورت می گیرد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۰

۷/۱۴۰۱/۱۲۸۲

شماره پرونده: ۱۲۸۲-۱-۳-۱۴۰۱ ح

استعلام:

همانگونه که مستحضرید به موجب بند «ج» ماده ۴ قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت (۲) مصوب ۱۳۹۳ در مورد احکام قطعی دادگاهها و قانون مدیریت خدمات کشوری چنانچه دستگاههای مذکور ظرف مهلت مقرر در قانون نحوه پرداخت محکوم به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ به هر دلیل از اجرای حکم خودداری کنند، مرجع قضایی یا ثبتی یاد شده باید مراتب را جهت اجرا به سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور اعلام کند و سازمان مذکور موظف است ظرف مدت سه ماه محکوم به را بدون رعایت محدودیت های جابه جایی در بودجه تملک دارایی های سرمایه ای و هزینه ای از بودجه سنواتی دستگاه مربوط کسر و مستقیماً به محکوم له یا اجرای احکام دادگاه یا سایر مراجع قضایی و ثبتی مربوط پرداخت کند. از سوی دیگر، ماده ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات مصوب ۱۳۷۵) مقرر می دارد چنانچه هر یک از صاحب منصبان و مستخدمین و مأمورین دولتی و شهرداری ها در هر رتبه و مقامی که باشد از مقامات یا هرگونه امری که از طرف مقامات قانونی صادر شده باشد جلوگیری نماید به انفصال از خدمات دولتی از یک تا پنج سال محکوم خواهد شد.

با عنایت به اینکه اخیراً ستاد کل نیروهای مسلح طی مکاتبات متعدد و با اشاره به امر واجب الاطاعه فرماندهی معظم کل قوا که مقرر فرموده اند «به قوه قضاییه ابلاغ گردد هرگونه برداشت از حساب های نیروهای مسلح با هماهنگی ستاد کل انجام گیرد»، اعلام داشته اند توقیف و برداشت از حساب های نیروهای مسلح خلاف سیاست های آن ستاد بوده و خواستار عدم توقیف و برداشت از حساب های بانکی در اجرای دستورات مراجع قضایی و ارجاع مراتب جهت اخذ مجوزهای لازم به ستاد کل نیروهای مسلح شده اند. با عنایت به مراتب یاد شده، خواهشمند است در خصوص نحوه اقدام بانک ها در مواجهه با دستورات مراجع قضایی و قانونی در توقیف و برداشت از حساب های دستگاه های اجرایی موضوع ماده ۵ قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۱۳۸۶ با اصلاحات بعدی، اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

اولاً، نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران مشمول اطلاق و عموم بند «و» تبصره ۱۰ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲ می‌باشند؛ اما از حیث برداشت از حساب نیروهای مسلح می‌بایست وفق ماده ۱۵ قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت (۲) مصوب ۱۳۹۳، از محل حساب مربوط به اعتبار پرداخت بدهی‌های معوق نیروهای مسلح موضوع اعتبار ردیف ۵-۱۱۱۱۰۰ قانون بودجه صورت گیرد و در ماده ۱۵ یادشده صرفاً به برداشت از این حساب با رعایت مواعد قانونی تأکید شده است و به نظر می‌رسد حکم این بخش از ماده با بند «و» تبصره ۱۰ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲ قابل جمع باشد و حکم مقرر در ذیل ماده ۱۵ مذکور مبنی بر تکلیف ستاد کل نیروهای مسلح به معرفی اموال یا حساب جایگزین ظرف مدت ۴۵ روز پس از ابلاغ در صورت عدم کفایت موجودی حساب مذکور نیز منافات خاصی با حکم بند «و» تبصره ۱۰ قانون بودجه یادشده ندارد.

ثانیاً، فرمایشات مقام معظم رهبری در خصوص نحوه توقیف حساب یگان‌های نظامی و انتظامی و لزوم هماهنگی با ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، پیش از تصویب ماده ۱۵ قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت (۲) مصوب ۴/۱۲/۱۳۹۳ بوده و ساز و کار قانونی مذکور در این ماده مغایرتی با آن ندارد. بخشنامه شماره ۱۰۰/۱۳۷۲۹۲/۹۰۰۰ مورخ ۱۰/۸/۱۳۹۸ رئیس محترم قوه قضاییه نیز تأکیدی بر اجرای مقررات یادشده است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۱۰

۷/۱۴۰۱/۱۲۷۳

شماره پرونده: ۱۲۷۳-۱-۳/۱-۱۴۰۱ ح

استعلام:

چنانچه شخصی به پرداخت وجه چند فقره چک محکوم شود و سپس بابت خیانت در امانت نسبت به این چک‌ها علیه ثالث طرح دعوا کند و حکم محکومیت قطعی ثالث صادر شود؛ آیا این فرد که در خصوص محکومیت خود به پرداخت وجه چک‌ها اعاده دادرسی نکرده است، می‌تواند با ارائه رأی قطعی کیفری صادر شده علیه ثالث به واحد اجرای احکام مدنی، مختومه شدن پرونده را خواستار شود؟ آیا اجرای احکام مکلف به پذیرش این درخواست است؟ در صورت منفی بودن پاسخ، آیا می‌تواند با تقدیم دادخواست استرداد لاشه چک و ارائه رأی قطعی مبنی بر پذیرش این دعوا، مختومه شدن پرونده و اجراییه را خواستار شود؟

پاسخ:

در فرض سؤال که پس از محکومیت قطعی شخص به پرداخت وجه چند فقره چک، وی رأی بر محکومیت کیفری ثالث بابت خیانت در امانت نسبت به این چک‌ها دریافت کرده است؛ اولاً، محکومیت کیفری ثالث تأثیری در حق محکوم‌له پرونده حقوقی ندارد.

ثانیاً، با توجه به اصل تأخیرناپذیری اجرای حکم قطعی دادگاه و مستند به ماده ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ و ماده ۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ مادام که حکم محکومیت قطعی حقوقی نقض نشده است، اجرای آن به قوت خود باقی است و صرف رأی کیفری صادره موجب توقف عملیات اجرایی و یا پایان بخشیدن به آن نمی‌شود.

ثالثاً، صرف تقدیم دادخواست استرداد لاشه چک و صدور حکم قطعی در این خصوص، مانع از اجرای حکم حقوقی نیست؛ مگر آنکه لاشه چک به هر طریقی در اختیار و ید محکوم‌له این حکم قرار گیرد که در این صورت وفق ماده ۱۷ قانون صدور چک مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی، رفتار می‌شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۰۷

۷/۱۴۰۱/۲۲۶۹

شماره پرونده: ۱۲۶۹-۱۲۷-۱۴۰۱ ح

استعلام:

همانگونه که استحضار دارید چک سند لازم الاجراست و دارنده و ذی نفع می تواند با مراجعه به ادارات اجرای ثبت وفق آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجرا و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی مصوب ۱۳۸۷ با اصلاحات و الحاقات بعدی، وجه آن را مطالبه کند؛ اما در اجرای ثبت صرفاً درخواست اجرای مطالبه وجه چک از متقاضی پذیرفته می شود و ذی نفع جهت مطالبه خسارت تأخیر تأدیه وفق ماده ۱۸۶ آیین نامه یادشده به دادگستری هدایت می شود.

نظر به اینکه خسارت تأخیر تأدیه از متفرعات دعواست و رسیدگی به دعوای مزبور در راستای رسیدگی به دعوا و خواسته اصلی است و از این حیث در یک مرجع واحد قابل رسیدگی می باشد و از آنجا که مطابق تبصره الحاقی ماده ۲ قانون صدور چک (الحاقی ۱۳۷۶) و ماده واحده استفساریه این تبصره مصوب ۱۳۷۷، خسارت تأخیر تأدیه چک را از تاریخ مندرج در چک تا تاریخ وصول آن حسب نرخ تورمی اعلامی از سوی بانک مرکزی قابل مطالبه دانسته و همچنین رأی وحدت رویه شماره ۸۱۲ مورخ ۱۴۰۰/۴/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطالبه خسارت تأخیر تأدیه در خصوص چک را مستلزم احراز شرط تمکن و دیگر شرایط مندرج در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ ندانسته است، موضوع محاسبه و اجرای خسارت تأخیر تأدیه فاقد ماهیت قضایی است و از این حیث جزء طلب مسلم و بدون خدشه ذی نفع و دارنده محسوب می شود؛ مانند محاسبه مهریه به نرخ روز که فاقد ماهیت قضایی است. در راستای تأکید ریاست محترم قوه قضاییه و رفع اطاله دادرسی و کم کردن پرونده های مطالبه خسارت تأخیر تأدیه چک ترتیبی اتخاذ فرماید تا با الحاق تبصره ای به ماده ۱۸۶ آیین نامه اجرایی فوق الذکر از طریق سازمان ثبت اسناد و املاک کشور مطالبه خسارت تأخیر تأدیه چک بلامحل که از جمله متفرعات خواسته اصلی است، همزمان با مطالبه اصل مبلغ چک در واحد اجرای ثبت پذیرش شود تا بدین ترتیب از تشکیل حجم انبوهی از پرونده های مطالبه خسارت تأخیر تأدیه چک در دادگستری ها پیشگیری شود.

پاسخ:

صرف نظر از آن که رأی وحدت رویه شماره ۸۱۲ مورخ ۱۴۰۰/۴/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور اساساً در مقام بیان لزوم یا عدم لزوم تمکن مدیون نبوده است، باتوجه به این که رأی وحدت رویه شماره ۸۲۴ مورخ ۱۴۰۱/۶/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور مؤخر بر رأی وحدت رویه صدرالذکر است و به موجب این رأی وحدت رویه برای محاسبه و وصول خسارت تأخیر تأدیه وجه چک نیز حکم مقرر در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ از حیث لزوم احراز تمکن مدیون جاری است و از تاریخ ثبوت اعسار، محاسبه خسارت تأخیر تأدیه وجه چک متوقف می‌شود، لذا احراز تمکن یا عدم تمکن محکوم‌علیه امری قضایی است و بر خلاف پیشنهاد مطرح شده نمیتوان وصول خسارت تأخیر تأدیه وجه چک را نیز به مانند وصول وجه چک به ادارات اجرای ثبت واگذار کرد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۶

۷/۱۴۰۱/۱۲۵۲

شماره پرونده: ۱۲۷-۱۲۵۲-۱۴۰۱ ح

استعلام:

با توجه به ماده ۳۰۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و تبصره‌های آن، در موردی که اصل رأی موضوع تجدیدنظر خواهی قرار گرفته؛ اما لیکن رأی تصحیحی مورد تجدیدنظر واقع نشده است، اولاً، آیا دادگاه تجدیدنظر می‌تواند رأی تصحیحی را بررسی و نسبت به آن ورود کند؟ ثانیاً، اگر رأی تصحیحی مورد تجدیدنظر خواهی واقع شده باشد، آیا دادگاه تجدیدنظر می‌تواند رأی اصلی را بررسی کند؟

پاسخ:

با توجه به اینکه رأی تصحیحی در مقام اصلاح رأی اصلی است، در هر یک از فروض صرف اعتراض به رأی اصلی و یا تصحیحی میزان و حدود تصحیح انجام شده و تأثیر آن در رأی اصلی، به ترتیب ملاک اختیار یا عدم اختیار دادگاه تجدیدنظر برای ورود به رأی تصحیحی و یا اصلی است؛ به عنوان مثال، چنانچه محکوم به رأی اصلی معادل ده میلیون ریال درج شود و با صدور رأی تصحیحی و افزودن یک صفر به محکوم به، رقم آن تغییر یابد و نسبت به رأی تصحیحی تجدیدنظر خواهی شود، موجبی برای ورود دادگاه تجدیدنظر به استحقاق یا عدم استحقاق محکوم له نسبت به ده میلیون ریال نخواهد بود و تشخیص مصداق بر عهده مرجع رسیدگی کننده است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۰۴

۷/۱۴۰۱/۱۲۴۸

شماره پرونده: ۱۲۴۸-۱-۱۸۶-۱۴۰۱ کی

استعلام:

مطابق ماده ۴۹ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ یکی از موارد جرم‌انگاری شده، عدم ثبت طلاق است که مجازات آن حبس تعزیری درجه هفت یا جزای نقدی درجه پنج است. در برخی پرونده‌ها زوج به صورت عادی صیغه طلاق را جاری و سپس برای ثبت واقعه طلاق دعوای حقوقی اثبات و ثبت طلاق را مطرح می‌کند؛ برخی قضات با استناد به ماده ۴۹ یادشده و با لحاظ ماده ۲۴ این قانون که ثبت طلاق را به صدور گواهی عدم امکان سازش یا صدور حکم طلاق منوط کرده است و با توجه به قاعده فقهی اذن در شیء اذن در لوازم آن نیز هست، تبعاً عدم ثبت طلاق را به علت عدم رعایت تشریفات مذکور در قانون حمایت خانواده و مغایرت با هدف قانونگذار از تصویب این مقرر قانونی که جلوگیری از انحلال نظام خانواده و رعایت نظم عمومی است، جرم تلقی می‌کند. در مقابل برخی قضات، با رعایت اصول حاکم بر قوانین جزایی؛ از جمله اصل تفسیر مضیق و تفسیر به نفع متهم و با عنایت به ماده ۲۴ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ که ثبت طلاق را به صدور گواهی عدم امکان سازش یا حکم طلاق منوط دانسته است و با این استدلال که حتی در صورت تمایل زوج به ثبت طلاق عادی به علت عدم رعایت تشریفات قانونی در اخذ گواهی عدم امکان سازش یا حکم طلاق، دفاتر رسمی طلاق از ثبت آن خودداری می‌کنند و از این حیث مسؤولیتی بر عهده زوج نبوده و به عدم جرم‌انگاری طلاق‌های عادی بویژه برای اهل تسنن به علت عدم احراز طلاق قانونی و اثبات آن معتقدند.

با عنایت به مراتب یادشده، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

اولاً، چنانچه زوج به صورت عادی بدون مراجعه به دادگاه صیغه طلاق را جاری کند؛ با رعایت قانون احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه به ویژه اهل سنت، آیا رفتار ارتكابی به موجب ماده ۴۹ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ جرم تلقی می‌شود؟ خواهشمند است به تفکیک در خصوص شیعیان و اهل تسنن حکم قضیه بیان شود.

ثانیاً، چنانچه شخص ثالثی مانند روحانی یا مولوی اهل سنت صیغه طلاق را بدون رعایت تشریفات قانونی؛ از جمله بدون رأی دادگاه اجرا کند، آیا بابت معاونت در ارتكاب جرم عدم ثبت واقعه طلاق قابلیت تعقیب کیفری

دارد؟

ثالثاً، محاکم حقوقی در مواجهه با دعاوی اثبات و ثبت طلاق، آیا ملزم به اعلام جرم مطابق ماده ۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ می‌باشند؟ در صورت عدم اعلام جرم، آیا مرتکب تخلف انتظامی شده‌اند؟

پاسخ:

۱- با توجه به ماده ۲۰ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱/۱۲/۱ مبنی بر اینکه: «ثبت نکاح دائم، فسخ و انفساخ آن، طلاق، رجوع و اعلام بطلان نکاح یا طلاق الزامی است» و برابر با ماده ۲۴ قانون یادشده که ثبت طلاق و سایر موارد انحلال نکاح و نیز اعلام بطلان نکاح یا طلاق در دفاتر اسناد رسمی ازدواج و طلاق حسب مورد پس از صدور گواهی عدم امکان سازش یا حکم مربوط از سوی دادگاه مجاز است، زوج متقاضی طلاق مکلف است با رعایت مقررات مربوط از فصل چهارم قانون یادشده با مراجعه به دادگاه و اخذ رأی دادگاه روال پیش‌بینی شده برای تمهیدات لازم جهت ثبت طلاق را انجام دهد و در هر حال بدون صدور رأی از سوی دادگاه امکان ثبت طلاق وجود ندارد. بنابراین در فرض سؤال متصور این است که زوج بعد از مراجعه به دادگاه و صدور گواهی عدم امکان سازش بدون مراجعه به دفترخانه رأساً صیغه طلاق را اجرا کرده است باید بلافاصله و بدون فوت وقت جهت ثبت آن اقدام کند؛ در غیر این صورت موضوع مشمول جرم مذکور در ماده ۴۹ قانون فوق‌الاشعار است.

۲- در قوانین جزایی، مجازاتی برای عمل عاقد که اقدام به اجرای صیغه ازدواج یا صیغه طلاق بدون ثبت در دفتر رسمی کرده، پیش‌بینی نشده است؛ لذا با توجه به اصل قانونی بودن جرم و مجازات (اصل سی و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ماده ۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲)، رفتار مذکور فاقد وصف کیفری است و جرم محسوب نمی‌شود. ضمناً بدیهی است که چنانچه در فرض استعلام، عاقد،

جعل عنوان سردفتر رسمی یا جعل اسناد نموده باشد، مطابق قوانین جزایی مربوط حسب مورد، قابل تعقیب خواهد بود.

۳- هرچند موضوع ماده ۴۹ قانون حمایت خانواده از جرایم غیرقابل گذشت است، با این حال از آنجایی که جرم موضوع استعلام با فرض تحقق در حوزه کاری قاضی دادگاه خانواده محقق نشده است، صرف اطلاع قاضی دادگاه خانواده از وقوع این جرم در جایی دیگر موجب نمی‌گردد تا موضوع مشمول ماده ۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری تلقی شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۰۹

۷/۱۴۰۱/۱۲۴۰

شماره پرونده: ۱۲۴۰-۶۲-۱۴۰۱ ح

استعلام:

چنانچه حکم به پرداخت وجهی و همچنین خسارت تأخیر تأدیه آن موضوع ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ صادر شود و تجدیدنظرخواه (خواننده دعوی اولیه) تنها به قسمتی از حکم که راجع به خسارت تأخیر تأدیه است معترض باشد، با توجه به اینکه اساساً خواهان اولیه هزینه‌ای در خصوص مطالبه خسارت تأخیر تأدیه در زمان تقدیم دادخواست پرداخت نکرده است، آیا تجدیدنظرخواه مکلف است هزینه تجدیدنظرخواهی را بر اساس میزان خسارت تأخیر تأدیه پرداخت کند؟

پاسخ:

در صورتی که تجدیدنظرخواهی خواننده دعوی بدوی نسبت به اصل دین و خسارت تأخیر تأدیه باشد، با توجه به اینکه رسیدگی به اعتراض نسبت به خسارت تأخیر تأدیه به تبع اصل دین است، مستلزم پرداخت هزینه دادرسی مستقلی نیست؛ اما اگر اعتراض فقط در مورد خسارت تأخیر تأدیه باشد، هزینه دادرسی مرحله تجدیدنظر بر مبنای خسارت تأخیر تأدیه تا زمان صدور حکم باید پرداخت شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۸

۷/۱۴۰۱/۱۱۸۴

شماره پرونده: ۱۱۸۴-۱۹۲-۱۴۰۱ع

استعلام:

فقدان مبنای واحد در تعیین غایت مهلت احیای اراضی موضوع تصویب‌نامه قانون ملی شدن جنگل‌های کشور مصوب ۱۳۴۱ در آرای محاکم دادگستری در سال‌های اخیر به دلایل متعدد که ناشی از برداشت اشتباه از قوانین و نظریات موجود بوده است، موجبات تضييع حقوق بیت‌المال را فراهم آورده است. توضیح آنکه بر اساس تفاسیر و نظریات مشورتی موجود ملاک احیای اراضی، تاریخی بدون مبنا با عنوان اعلام دولت جمهوری اسلامی ایران در ۱۳۶۵/۱۲/۱۶ در نظر گرفته شده که تحت تأثیر برخی نظریات مشورتی و برداشت ناصواب از نظریه فقهای محترم شورای نگهبان و تبصره ۴ ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع مصوب ۱۳۶۷ بوده است؛ در حالی که بر خلاف آنچه در نظریات مشورتی مذکور آمده است، غایت مهلت احیای اراضی سال ۱۳۴۱ به عنوان سال تصویب‌نامه قانون ملی شدن جنگل‌های کشور بوده و تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۶ مدخلیتی در این خصوص ندارد. بر این اساس و از آنجا که پرونده‌های متعدد موجبات زمین‌خواری توسط افراد منفعت‌طلب و تضييع انفال و ثروت‌های عمومی را فراهم آورده است، مراتب جهت اتخاذ رویه واحد توسط محاکم دادگستری در بررسی دعاوی ملی و مستثنیات آن (اعلام سال ۱۳۴۱ به عنوان غایت مهلت احیای اراضی) به حضور اعلام می‌شود.

پاسخ:

برخلاف مطالب منعکس شده در استعلام مبنی بر برداشت ناصواب از نظر فقهای محترم شورای نگهبان، عبارت مندرج در نظریه شماره ۵۹۰۸ مورخ ۱۳۷۳/۱/۲۱ آن مرجع مبنی بر «منحصر دانستن مالکیت به موارد مذکور در بند ۲ خلاف موازین شرع است و هرگونه احیائی که تا تاریخ اسفند ۱۳۶۵ انجام شده نیز شرعاً موجب مالکیت است» صریح در آن است شورای محترم نگهبان اسفند ماه ۱۳۶۵ را مبنا و تاریخ احیاء قلمداد کرده است؛ حکم مقرر در بند «م» تبصره ۸ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲ که با تصریح کاشت زمین‌های کشاورزی مورد اختلاف کشاورزان با ادارات منابع طبیعی را با رعایت نظریه مذکور شورای نگهبان تا زمان تعیین تکلیف نهایی در شعب ویژه دادگستری موضوع تبصره یک ماده ۹ قانون افزایش بهره‌وری بخش کشاورزی و منابع طبیعی

مصوب ۱۳۸۹ و در کارگروه (کمیته‌های) رفع تداخلات جهاد کشاورزی بلامانع اعلام کرده است، مؤید این دیدگاه است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۳۰

۷/۱۴۰۱/۱۱۶۹

شماره پرونده: ۱۱۶۹-۱۱۵-۱۴۰۱ ح

استعلام:

در خصوص احکام اعلامی؛ از جمله احکام راجع به توقف، ورشکستگی و حجر که انتشار آگهی ضرورت دارد، با توجه به آیین‌نامه نحوه استفاده از سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی مصوب ۲۴/۵/۱۳۹۵ رئیس محترم قوه قضاییه؛ بویژه مواد ۳ و ۴ این آیین‌نامه، آیا انتشار آگهی در روزنامه‌های کثیرالانتشار و به نحو غیرالکترونیکی دارای منع قانونی است؟

پاسخ:

در فرض سؤال با عنایت به الزامات قانونی انتشار آگهی الکترونیک؛ از جمله مواد ۱۷۵، ۱۷۶ و ۶۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، ماده ۱۶ و تبصره ۲ این ماده از آیین‌نامه نحوه استفاده از سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی مصوب ۲۴/۵/۱۳۹۵ رئیس محترم قوه قضاییه و بند «ج» تبصره ۷ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲، در مواضعی که انتشار آگهی الکترونیک امکانپذیر است، آگهی ابلاغ باید به نحو الکترونیک باشد و بر آگهی ابلاغ غیرالکترونیک اثری مترتب نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۰۱

۷/۱۴۰۱/۱۱۶۰

شماره پرونده: ۱۱۶۰-۱-۱۲۷/۱-۱۴۰۱

استعلام:

۱- چنانچه خواهان در قسمت اول دلایل و منضمات دادخواست بدون اشاره به سند یا دلیلی از جمله شهادت شهود، مستندی نیز ضمیمه دادخواست نکند و صرفاً برگ دادخواست را بدون هرگونه پیوستی تقدیم کند، آیا دادگاه باید اخطار رفع نقص صادر کند یا به رسیدگی ادامه دهد؟

۲- گاهی خواهان در دادخواست قید می کند که ادله و مستندات در جلسه رسیدگی ارائه می شود؛ آیا دادگاه باید اخطار رفع نقص صادر کند یا به رسیدگی ادامه دهد؟

۳- چنانچه تجدیدنظرخواه در دادخواست تجدیدنظرخواهی اظهار دارد دفاعیات متعاقباً اعلام می شود، آیا دادگاه باید اخطار رفع نقص برای تقدیم لایحه ظرف ده روز صادر کند یا پرونده را به همان شکل نزد دادگاه تجدیدنظر ارسال کند؟

۴- چنانچه دعوا متوجه خواننده ای باشد که محل اقامت او متفاوت از محل اقامت خواهان است و خواهان عمداً شخصی بی ارتباط با پرونده را فقط از این حیث که اقامتگاه او یکسان با اقامتگاه خواهان است و صرفاً به قصد تحصیل صلاحیت برای دادگاه محل سکونت خود جزو خوانندگان قرار دهد و این موضوع مورد ایراد خواننده اصلی نیز قرار گیرد و قصد دور زدن قانون نیز برای دادگاه محرز باشد، آیا دادگاه می تواند قرار عدم صلاحیت به شایستگی محل اقامت خواننده اصلی و مرتبط با دعوا صادر کند یا مکلف به رسیدگی و صدور قرار رد دعوا در باره خواننده غیر مرتبط است؟

پاسخ:

۱ و ۲- با توجه به بند ۶ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و تصریح به ضرورت ذکر ادله و مسائلی که خواهان برای اثبات ادعای خود دارد، به عنوان یکی از مندرجات الزامی دادخواست و با عنایت به آثار قانونی مترتب بر این امر (از جمله به شرح مذکور در ماده ۹۶ قانون یادشده)، در صورت عدم تعیین ادله و مستندات در دادخواست تقدیمی، در اجرای بند ۲ ماده ۵۳ و ماده ۵۴ قانون مذکور برای خواهان اخطار رفع نقص صادر و در صورت عدم رفع نقص در مهلت مقرر قانونی، به ترتیب مذکور در ماده

اخیر، قرار رد دادخواست صادر می‌شود. همچنین آن‌گونه که در فرض استعلام آمده است، صرف تصریح به این موضوع که ادله و مستندات در جلسه رسیدگی ارائه می‌شود، مؤثر در مقام نیست و به ترتیب مذکور در مواد یادشده رفتار می‌شود.

۳- با توجه به حکم مقرر در بند ۶ ماده ۳۴۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و تصریح به ضرورت درج دلایل تجدیدنظرخواهی در دادخواست تقدیمی، عدم درج این دلایل در دادخواست مشمول ترتیب مقرر در ماده ۳۴۵ همین قانون و صدور قرار رفع نقص و ضمانت اجرای مقرر در تبصره ۲ ماده ۳۳۹ قانون یادشده در صورت عدم رفع نقص است و دادگاه بدوی نمی‌تواند پرونده را به همان شکل و بدون رفع نقص نزد دادگاه تجدیدنظر ارسال کند.

۴- در فرض سؤال که خواننده اصلی به لحاظ عدم توجه دعوا به خواننده دیگر، ایراد عدم صلاحیت محلی طرح و دادگاه نیز احراز کرده است دعوا متوجه خواننده دیگر نبوده و خواهان صرفاً برای استفاده از مفاد ماده ۱۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ نام وی را به عنوان خواننده در دادخواست قید کرده است، با توجه به ماده ۸۸ قانون یادشده که مقرر می‌دارد، دادگاه قبل از ورود در ماهیت دعوا نسبت به ایرادات و اعتراضات وارده اتخاذ تصمیم نماید، از آنجا که اظهارنظر راجع به صلاحیت محلی متوقف بر توجه یا عدم توجه دعوا به خواننده دیگر است، به نظر می‌رسد دادگاه باید ابتدا راجع به عدم توجه دعوا به خواننده دیگر اظهارنظر نماید و پس از قطعیت آن، راجع به صلاحیت محلی اتخاذ تصمیم کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۶

۷/۱۴۰۱/۱۰۸۶

شماره پرونده: ۱۰۸۶-۷۰-۱۴۰۱ ح

استعلام:

۱- در صورتی که شخص فاقد شناسنامه از طریق دادگاه اقدام به اخذ سند سجلی و شناسنامه نماید و فرزندان وی نیز در اداره ثبت احوال برای اخذ شناسنامه، پرونده افراد فاقد ورقه را تشکیل دهند، از آنجا که به استناد بند ۲ ماده ۹۷۶ قانون مدنی یکی از جهات تابعیت قاعده خون و احراز نسب متقاضی به پدر ایرانی است، آیا در فرض صدور حکم اثبات نسب، اداره ثبت احوال می‌تواند در راستای ماده ۴۵ اصلاحی (۱۳۶۳) قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی نسبت به هویت و تابعیت فرزندان تردید کند و پرونده را جهت اتخاذ تصمیم نزد شورای تأمین شهرستان ارسال کند و یا آنکه موظف به صدور شناسنامه بدون اخذ نظر شورای تأمین است؟

۲- ماده ۴۵ (اصلاحی ۱۳۶۳) قانون ثبت احوال، تردید در تابعیت را در صلاحیت شورای تأمین قرار داده و مبنای تصمیم شورا را گزارشات واصله از مراجع امنیتی و اطلاعاتی و انتظامی دانسته است؛ آیا شورای تأمین باید صرفاً بر اساس این گزارشات اتخاذ تصمیم کند؟ آیا موارد هفت‌گانه مندرج در ماده ۹۷۶ قانون مدنی منحصر به مراجع قضایی است و یا آنکه شورای تأمین نیز باید به این موارد توجه کند؟ آیا گزارشات مراجع اطلاعاتی و انتظامی باید با رعایت موارد هفت‌گانه مندرج در ماده ۹۷۶ قانون مدنی مورد توجه قرار گیرد یا این گزارشات صرفاً در خصوص افراد، محل تولد و زندگی آنان در دیگر کشورها می‌بایست مدنظر قرار گیرد؟

پاسخ:

۱ و ۲- اولاً، در فرض سؤال که سند سجلی و شناسنامه برای فرد فاقد این اوراق صادر شده است، از آنجا که صدور شناسنامه فرع بر احراز هویت و تابعیت است (رأی وحدت رویه شماره ۷۴۸ مورخ ۱۳۹۵/۱/۲۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور)، چنین فردی ایرانی محسوب می‌شود (بند یک ماده ۹۷۶ قانون مدنی) و فرزندان وی که حکم به اثبات نسب آنها صادر شده است، نیز ایرانی محسوب می‌شوند و موجبی برای ارسال پرونده نزد شورای تأمین شهرستان در اجرای ماده ۴۵ (اصلاحی ۱۳۶۳) قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی نمی‌باشد.

ثانیاً، صرف‌نظر از آنکه به شرح پیش‌گفته در فرض سؤال موجبی برای ارسال پرونده نزد شورای تأمین شهرستان نیست؛ به طور کلی در موارد تردید در تابعیت وفق ماده ۴۵ (اصلاحی ۱۳۶۳) قانون ثبت احوال و طرح موضوع

در شورای تأمین شهرستان، شورای مذکور با لحاظ گزارش مراجع اطلاعاتی و انتظامی و با رعایت بندهای هفتگانه ماده ۹۷۶ قانون مدنی در خصوص تابعیت فرد اتخاذ تصمیم و اعلام نظر می کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۱۶

۷/۱۴۰۱/۱۰۳۳

شماره پرونده: ۱۰۳۳-۱۱۵-۱۴۰۱ ح

استعلام:

الف) در مورد سفته و اخواست نشده مسؤولیت صادرکننده و ضامن در مقابل دارنده سفته، چگونه است؟ با توجه به این که دارنده سفته به وظیفه خود عمل نکرده و سفته را وخواست نکرده است، آیا سفته وصف تجاری خود را از دست میدهد و به سند عادی مدنی تبدیل میشود و مطابق ماده ۶۹۸ قانون مدنی ضمان نقل ذمه به ذمه رخ میدهد و صادرکننده از پرداخت وجه سفته بریء میشود و مسؤولیت پرداخت وجه سفته متوجه ضامن میشود و دارنده فقط میتواند به ضامن مراجعه کند و یا آن که به رغم عدم وخواست سفته توسط دارنده آن، سفته همچنان وصف تجاری خود را حفظ میکند و دارنده طبق ماده ۲۴۹ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ میتواند به صورت تضامنی به صادرکننده سفته و ضامن آن برای دریافت وجه سفته مراجعه کند؟

ب) در صورتی که دارنده سفته وخواست نشده بتواند به صورت تضامنی به صادرکننده سفته و ضامن آن مراجعه کند، بین سفته وخواست شده و وخواست نشده چه تفاوتی وجود دارد؟ در صورتی که دارنده سفته آن را وخواست نکند، از چه حقوق و مزایایی محروم خواهد شد؟

پاسخ:

الف و ب- به موجب ماده ۲۴۹ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ «برات دهنده و کسی که برات را قبول کرده و ظهنویسها در مقابل دارنده برات مسؤولیت تضامنی دارند ... ضامنی که ضمانت برات دهنده یا محال علیه یا ظهنویس را کرده فقط با کسی مسؤولیت تضامنی دارد که از او ضمانت نموده است»؛ بنابراین چنانچه سفته وخواست نشده باشد، دارنده سفته نمی تواند به امضاء کنندگان آن به اعتبار ماده یادشده مراجعه کند؛ اما اگر به صورت موردی احراز شود ضامن صادرکننده سفته با قصد مسؤولیت تضامنی آن را امضاء کرده است، با لحاظ ماده ۴۰۳ همین قانون، مسؤولیت وی با مضمون عنه تضامنی خواهد بود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۰۹

۷/۱۴۰۱/۱۰۳۰

شماره پرونده: ۱۰۳۰-۱۱۵-۱۴۰۱ ح

استعلام:

۱- چنانچه اعضای هیأت مدیره شرکت تعاونی مسکن تصمیم بگیرند که آپارتمان های محدود ساخته شده از طریق قرعه کشی به اعضاء واگذار شود و در عین حال به منظور تقدیر از زحمات هیأت مدیره، بدون قرعه کشی تعدادی واحد آپارتمانی به آنها واگذار شود، آیا این تصمیم و مواردی مانند فروش املاک تجاری به اعضای هیأت مدیره و املاک مسکونی به دیگر اعضا یا واگذاری قطعات مرغوب به اعضای هیأت مدیره، خلاف موازین تجاری (اصل تساوی و اصل تعیین دستمزد هیأت مدیره توسط مجمع) و نوعی اکل مال به باطل است؟

۲- در صورتی که شرکت تعاونی به شرکت سهامی خاص تبدیل شود و یکی از اعضای شرکت تعاونی اولیه دعوایی مرتبط با زمان فعالیت این شرکت مطرح کند؛ مانند اخراج از شرکت تعاونی، آیا با توجه به اینکه در شرکت های تعاونی، دعاوی بین شرکت و شریک در داوری قابل طرح است و این امر متفاوت از شرکت های سهامی است، آیا دعاوی یادشده در صلاحیت دادگستری است؟

پاسخ:

۱- پرسش به نحو مطرح شده مبهم است. مشخص نیست واحدهای آپارتمانی چگونه ساخته شده و فروش آن به اعضای شرکت تعاونی چرا بر اساس قرعه کشی به عمل می آید و نه بر اساس اولویت بندی اعضا با توجه به آورده آنها. بنا به مراتب فوق، استعلام به کیفیت مطرح شده قابلیت پاسخ گویی ندارد.

۲- در فرض سؤال که یکی از اعضای شرکت تعاونی پس از تبدیل شرکت مذکور به شرکت سهامی، دعوایی مرتبط با زمان فعالیت شرکت تعاونی مطرح کرده است، رسیدگی به این دعوا در صلاحیت مراجع قضایی است؛ زیرا با تبدیل شرکت، شخصیت حقوقی آن تغییر یافته و مشمول مقررات راجع به شرکت های تعاونی نخواهد بود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۲/۰۵/۲۱

۷/۱۴۰۱/۹۷۱

شماره پرونده: ۱۴۰۱-۱۱۵-۹۷۱ ح

استعلام:

چنانچه یکی از شرکای شرکت سهامی خاص بخشی از سهام خود را به ثالث انتقال دهد و در قرارداد شرط شود در صورت افزایش سرمایه شرکت، انتقال‌دهنده حقی در تملک سهام جدید ندارد، آیا این شرط باطل است؟

پاسخ:

در فرض سؤال که یکی از سهامداران شرکت سهامی خاص، بخشی از سهام خود را به شخص دیگری انتقال داده است و شرط شده که در صورت افزایش سرمایه شرکت، انتقال‌دهنده حقی در تملک سهام جدید ندارد، چنین شرطی صحیح به نظر می‌رسد؛ زیرا اولاً، وفق ماده ۱۶۶ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷، حق تقدم در خرید سهام جدید شرکت قابل نقل و انتقال و یا با تصویب مجمع عمومی فوق‌العاده قابل سلب است. ثانیاً، حق تقدم از جمله حقوق سهامداری است و همان‌گونه که مستقل از سهام قابل واگذاری و انتقال است، قابل صرف نظر کردن نیز می‌باشد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۲/۰۵/۰۹

۷/۱۴۰۱/۶۶۸

شماره پرونده: ۱۴۰۱-۷۶-۶۶۸ ح

استعلام:

چنانچه فردی مقادیری وجه نقد را غصب کند و با همان وجه (عین معین) اقدام به خرید خودرو نماید؛ به نحوی که حسب مدارک مشخص است که مال مغضوبه به خودرو تبدیل شده است و سپس مالک علیه غاصب برای استرداد اموال و خسارات دادخواهی کند؛

۱- آیا مال جایگزین (خودرو) باید به مالک مسترد شود؟

۲- چنانچه خودرو افزایش قیمت پیدا کند، این افزایش بها متعلق به مالک است یا غاصب؟ اینکه وجه نقد عین معین یا کلی باشد، در احکام آن تفاوتی دارد؟ با توجه به مواد ۳۲، ۳۳ و ۳۱۷ قانون مدنی آیا می توان گفت که عین معین (وجه) تبدیل به خودرو شده و در حکم تلف است و مال تبدیلی (خودرو) به جایگزینی از وجه نقد باید مسترد شود؟

پاسخ:

۱ و ۲- در فرض سؤال که ظاهراً مال مغضوب (وجه نقد) به صورت عین شخصی ثمن معامله واقع شده است، مشمول احکام معاملات فضولی است (ماده ۲۴۷ قانون مدنی) و در صورت اجازه معامله توسط مالک مال غصب شده (وجه نقد)، معامله از آن وی بوده و مالک معوض (در فرض سؤال خودرو) می شود و قصد غاصب برای انجام معامله برای خود، مؤثر در مقام نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه